



ویژه چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل



جاودان باد خاطره همیشه زنده رزمندگان سیاهکل، ۱۵ چریک فدایی خلق که با خون سرخ خود،
نهال انقلاب رهایی بخش مردم ایران را بی دریغ آبیاری کردند!

برافراشته باد پرچم
خونین چریکهای
فدایی خلق ایران



رفیق علی اکبر
صفائی فراهانی
رفیق غفور حسن
پور اصیل شیر جو
پشت
رفیق احمد فرهودی
رفیق جلیل انفرادی
رفیق هوشنگ نیری
رفیق اسماعیل
معینی عراقی
رفیق محمد هادی
فاضلی
رفیق مهدی اسحاقی
رفیق هادی بنده خدا
لنگرودی
رفیق اسکندر
رحیمی مسچی
رفیق عباس دانش
بهرزادی
رفیق شعاع الله
مشیدی
رفیق ناصر سیف
دلیل صفائی
رفیق محمد علی
محدث قنلچی رفیق
محمد رحیم سماعی



نوبر

"...جنگل چشید طعم تبر را..."

– میمون پیر، قهقهه سر داد.

"...اما چه باک

جنگل

امسال

آن میوه مبارک ممنوع را جوانه بر آورد

پیوند ها گرفت سرانجام..."

...در خون نپیده گرگ جوان داد پاسخش...

م-آزرم

مشهد – اسفند ماه ۱۳۴۹

در این شماره می خوانید:

- تظاهرات ۲۵ بهمن ماه، "دعوت" اصلاح طلبان و "پاسخ" توده ها! ۳
- سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در یادمان چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل در کانادا ۶
- راز ماندگاری سیاهکل (سخنرانی رفیق فریبرز سنجری در هلند) ۱۲
- رزم سیاهکل و نامه های ساواک ساخته ۱۸
- گزارش کوتاهی از رویدادهای نبرد تاریخی سیاهکل ۲۱
- شعر: اعدام (رحیمه توخی) ۲۱
- گزارشاتی از یادمان چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل در کانادا ۲۲
- سخنرانی رفیق اشرف دهقانی و اهمیت مراسم چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل در تورنتو ۲۴
- برخی پیامهای ارسالی به مراسم یادمان سیاهکل ۱۲، ۲۵، ۳۸
- نگاهی به سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در باره درسهای سیاهکل ۲۷
- پیام چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت در گذشت ماموستا عزالدین حسینی ۲۸
- از دریچه تاریخ: مصاحبه "خبرنامه چریکهای فدایی خلق" با ماموستا عزالدین حسینی ۲۸
- گزارش یادمان دو روز بزرگ تاریخی در آمستردام هلند ۳۲
- سیاهکل از منظر ادبیات انقلابی ۵، ۲۶، ۳۳
- پیام رفیق اشرف دهقانی بمناسبت در گذشت مبارز برجسته خلق کرد ماموستا عزالدین حسینی ۳۳
- در وصف سیاهکل (برای آنها که هزار خورشید در دلهایشان می جوشد از یقین) ۳۴
- گزارشاتی از حرکات اعتراضی بر علیه اعدامهای اخیر در ایران (لندن و گوتنبرگ) ۳۵
- مصاحبه با یک فعال کارگری (۸) ۳۶
- کمکهای مالی به چریکهای فدایی خلق ایران ۴۰

وحشی و مزدوران رژیم حمله ور شده و باکی از آنان به دل راه نمی دادند از سوی دیگر، خیر از شدت تضاد و نفرت طبقاتی انباشته شده ای در اعماق جامعه تحت سلطه ما بر علیه نظام موجود و پاسدارانش می دهد که هر بار با سرازیر شدنش پایه های پوسیده حکومت ضد خلقی جمهوری اسلامی را به لرزه در می آورد. اکنون هر موج جنبش توده ای جاری، حتی برای بسیاری از مرتجعین تاییدی بر این واقعیت است که صورت مساله برای جوانان دلیر، به طور ساده این است که آنها خواهان نابودی جمهوری اسلامی با تمام دار و دسته های فریبکار و مرتجع و با تمام کثافتاتش هستند. در تظاهرات ۲۵ بهمن ماه، بیش از هر وقت دیگر آشکار شد که هر گونه تلاش مذبحانه برای آرایش چهره کریه جمهوری اسلامی، با توسل به رنگ و لعاب "اصلاحات" و "تغییر تدریجی"، قادر به جلوگیری از رشد فزاینده مبارزه مردم و نابودی نهایی این حکومت نیست.

رویدادهای ۲۵ بهمن ماه و انفجار دوباره خشم توده ها علیرغم واقعیات فوق، به فرصتی برای نیروهای ضد خلقی و بلندگوهای ارتجاعی تبدیل شده است که با ورشکستگی تمام بکوشند تا از "نمد" این حرکت اعتراضی وسیع توده ای، "کلاهی" برای خود بدوزند و جنبش توده ها را جنبشی "ضد خشونت"، و نهایتا هوادار اصلاح طلبان حکومتی و بطور مشخص موسوی و کروی بی جلوه دهند. این نیروها با حمایت آشکار تبلیغاتی اربابان امپریالیست رژیم جار می زنند که مردم بجان آمده نه خواهان تغییرات عمیق انقلابی، که خواهان "احیای ارزشهای" انقلاب اسلامی و بازگشت به دوران جنایتکارانه "امام راحل" می باشند. نیروهای نامبرده که وابستگی آنها به قدرتهای استعمارگر و سرمایه داران زالو صفت داخلی و بین المللی غیر قابل انکار است، و تمامی تلاششان جلوگیری از رادیکالیزه شدن جنبش توده ها و

سمت گیری آن به سوی یک انقلاب آزادیبخش می باشد، در روزهای گذشته با تمام قوا کوشیده اند که از تظاهرات ۲۵ بهمن ماه به مثابه ابزاری برای "زنده" کردن اصلاح طلبان حکومتی استفاده کنند. این نیروهای ارتجاعی که بخوبی واقفند که در طول خیزش توده ای بعد از "انتخابات"، چگونه "آقای واقعیت"، چهره فریبکار و ضد خلقی دار و دسته های اصلاح طلب و بویژه موسوی- کروی را در بین وسیعترین و حتی عقب مانده ترین توده های به میدان آمده افشا کرد، اکنون تلاش می کنند تا با عوامفریبی، تظاهرات ۲۵ بهمن را هم به حساب اصلاح طلبان حکومتی و به اصطلاح



تظاهرات ۲۵ بهمن ماه، "دعوت" اصلاح طلبان و "پاسخ" توده ها!

سرریز شدن خشم توده های به جان آمده ای بود که از این فرصت برای فریاد زدن دوباره خواست اصلی خویش در جهت سرنگونی کلیت دستگاه ظلم و ستم حاکم و سمبل همه جنایات و کثافتات آن یعنی رهبر جانی رژیم استفاده کردند. در تظاهرات ضد حکومتی دوشنبه بر اساس گزارشات تاکنونی حداقل ۲ تن دیگر از جوانان مبارز با گلوله های جانینان به خون غلظیدند و تعداد دیگری مجروح شدند اما بلندگوهای وقیح ارتجاع کوشیدند که در میان موج نفرت عمومی از این جنایات، آنها را وقیحانه کار "ضد انقلاب" جا بزنند. امری که صرفا با پوزخند و تمسخر افکار عمومی روبرو شد و رسوایی بازهم بیشتری را برای سردمداران جمهوری اسلامی به بار آورد. اذعان به دستگیری حداقل ۱۵۰۰ تن از مردم در این روز در نفس خود خبر از گستردگی صفوف جنبش ازادیخواهانه بر علیه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی می دهد.

تظاهر کنندگان که بخش بزرگی از آنان را جوانان و زنان تشکیل می دادند، در شهر های مختلف، خیابانها را به صحنه مقابله و درگیری با نیروهای وحشی و سرکوبگر جمهوری اسلامی تبدیل کردند. به گزارش نشریه انگلیسی "دیلی میروور"، تظاهر کنندگان شعارهای "احمدی نژاد اعدام باید گردد" و "بعد از مبارک و بن علی" نوبت "سید علی" است را هم فریاد زده اند. مشاهده صحنه های یورش وحشیانه مزدوران برای قلع و قمع تظاهر کنندگان از یک سو و ایستادگی و پایداری توده هایی که با دست خالی به موتورسواران

رویدادهای خونین روز دوشنبه ۲۵ بهمن ماه در تهران و چندین شهر بزرگ ایران بار دیگر از شدت خشم و نفرت توده ها بر علیه نظام ضد خلقی جمهوری اسلامی پرده برداشت و هراس و وحشت فزاینده طبقه حاکم از جنبش مردم به پا خاسته ما را به نمایش گذارد. تظاهرات دلیرانه مردم در ۲۵ بهمن، برغم فضای اختناق و سرکوب وحشیانه ای که حکومت در ماه های اخیر با برپا کردن چوبه های دار و شکنجه برای زهر چشم گرفتن از توده های بجان آمده و مبارز برقرار کرده بود، ده ها هزار تن از مردم در تهران، شیراز، اصفهان، کرمانشاه، مشهد، رشت و ... در این روز یکصدا با فریادهای "مرگ بر خامنه ای"، "مرگ بر اصل ولایت فقیه"، "مرگ بر دیکتاتور"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" به خیابانها ریختند و قدرت خود را به نمایش گذاردند. مردم معترض با این نمایش قدرت، ضمن پاره کردن عکسهای رهبر جنایتکار نظام یعنی خامنه ای، قدرقدرتی دیکتاتوری حاکم را به سخره گرفته و خواست اساسی و دیرین خویش یعنی سرنگونی تمامیت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را فریاد زدند.

تظاهرات دلیرانه مردم ما به دنبال موجی از تبلیغات وسیع بلندگوهای تبلیغاتی مبنی بر "دعوت" رهبران اصلاح طلبان حکومتی از مردم برای برپایی راهپیمایی "مسالمت آمیز" در حمایت از "مردم مصر و تونس" و عریبه کشی های مقامات حکومت مبنی بر "عدم صدور مجوز" برای این راهپیمایی اتفاق افتاد. اما در عمل آنچه که در خیابانهای تهران و سایر شهر ها به وقوع پیوست

"جنبش سبز" آنها گذارده و بار دیگر این پیکرهای نحیف سیاسی را همسو با مردم و "رهبر" مبارزات آزادیخواهانه جاری آنها جا بزنند. این تلاش عوامفریبانه برای خاک پاشیدن بر چشم توده ها، آن هم در شرایطی ست که بررسی عینی خود زندگی و حیات مردم ما در طول ۳۰ سال گذشته بطور اعم و ۲ سال اخیر بطور اخص به هر نایبانی سیاسی هم نشان داده که بین ماهیت طبقاتی، اهداف، شیوه ها و شعارهای اصلاح طلبان حکومتی کناره نشین و جوای قدرت با آنچه کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و خلقهای تحت ستم ما به مثابه قوه محرکه جنبش جاری طالب آن هستند، دره ای فاصله وجود دارد. درست برای لاپوشانی این حقیقت است که آنها از روز اول خیزش توده ای با سانسور اخبار و با انتخاب هدفمند صحنه هایی از اعتراضات اولیه در ارتباط با تقلب در به اصطلاح انتخابات، و رله آنها برای افکار عمومی، و با تلاش برای القاء ایده های مسموم و ضد انقلابی خویش به توده ها و بویژه جوانان کوشیدند که "هدف" خیزش عظیم مردم را تلاشی "نجیبانه" برای صرفا اعتراض به "دزدیده شدن آرای مردم" و حد اکثر جایگزینی جنایتکاری نظیر موسوی با جنایتکار منفور دیگر یعنی احمدی نژاد جا بزنند و با این سناریو یک "داستان انقلاب" قلابی دیگر برای جوانان ما درست کنند. اما طنز تلخ زمانه در این جاست که "بدیختانه" (برای آنها) در شرایط سلطه یک دیکتاتوری تامغز استخوان ضد خلقی و سرکوبگر در ایران و شدت تضادهای طبقاتی جاری، طبقه حاکم حتی ظرفیت چنین ظاهر سازی هایی را هم ندارد، چه رسد به اجرای آن. توهم "اصلاحات" و رسیدن به "آزادی" در چارچوب این رژیم که تحمل جزئی ترین مخالفت از سوی هیچ نیرویی، حتی خودی های همدستش را هم ندارد، سراسری ست که ۸ سال در زمان خاتمی نمایش داده شد. دار و دسته جنایتکار اصلاح طلبان که هدفی جز دراز تر کردن عمر رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را نداشته و ندارند، نه "رهبر" جنبش جاری بلکه یکی از موانع جان سخت در جلوی پیشروی آن بوده و هستند.

نیز پژواک گر صدای توده های به پاخاسته ای باشد که داعیه رهبری آنها را دارد. این چگونه باصطلاح رهبری

بررسی عینی خود زندگی و حیات مردم ما در طول ۲۰ سال گذشته بطور اعم و ۲ سال اخیر بطور اخص به هر نایبانی سیاسی هم نشان داده که بین ماهیت طبقاتی، اهداف، شیوه ها و شعارهای اصلاح طلبان حکومتی کناره نشین و جوای قدرت با آنچه کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و خلقهای تحت ستم ما به مثابه قوه محرکه جنبش جاری طالب آن هستند، دره ای فاصله وجود دارد. توهم "اصلاحات" و رسیدن به "آزادی" در چارچوب این رژیم که تحمل جزئی ترین مخالفت از سوی هیچ نیرویی، حتی خودی های همدستش را هم ندارد، سراسری ست که ۸ سال در زمان خاتمی نمایش داده شد. دار و دسته جنایتکار اصلاح طلبان که هدفی جز دراز تر کردن عمر رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را نداشته و ندارند، نه "رهبر" جنبش جاری بلکه یکی از موانع جان سخت در جلوی پیشروی آن بوده و هستند.

ای ست که فتوای راهپیمایی برای "حمایت از مردم مصر و تونس" را می دهد و در عوض مردم با استفاده از این فرصت به خیابان آمده و با شعارهایشان بر علیه نظام حاکم بر می خیزند و تره به ریش دعوت کنندگان هم خرد نمی کنند. این چگونه رهبری ای ست که در طول یک و نیم سال گذشته برغم خواست توده ها برای نابودی جمهوری اسلامی و رسیدن به آزادی و برابری، تمام تلاشش برای برگزاری "تظاهرات سکوت" و متوقف کردن جنبش عادلانه توده های به پاخاسته و محدود کردن شعارهای آن در چارچوب نظام استعمارگرانه جمهوری اسلامی بوده است. این چگونه "رهبری" ای ست که هر بار با مشاهده شعارهای مردم مبنی بر نابودی کل دستگاه ظلم و ستم حاکم و سببهای پلید آن روزه می کشد که از شعارها رادیکال باید پرهیز کرد و در عوض خواهان بازگشت "به دوران طلایی امام" جنایتکار است. این چگونه رهبری ای ست که مزدوران بسیج و نیروی انتظامی، این سرکوبگران جنایتکار مردم ما را "برادران" خود می خواند و در شرایطی که آنها با وحشی گری خون پیر و جوان و کودک و ... را می ریزند، از توده های تحت رهبری خود می خواهد که در پاسخ به گلوله و چاقو و دشنه های آنان هنگام سرکوب مردم "گل" تقدیمشان کنند. این چهره های حقیر و خدمتگزاران دور اندیش تر طبقه حاکم که بلافاصله پس از رویدادهای ۲۵ بهمن، از "پیروزی" باصطلاح فراخوان خود دم می زنند، اطلاعیه صادر کرده و با پیشروی تمام از زبان موسوی، لت و پار شدن جوانان به جان آمده در این روز و جان باختن

حداقل ۲ تن از آنان را به خاطر "احیای ارزشهای انقلاب و آرمانهای امام راحل" جا می زنند و با نمایش جاکرمنشی خویش به طبقه حاکم و جلادان رژیم، برای جوانان خشمگین و به جان آمده روضه "راههای مسالمت آمیز"، برای "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" را می خوانند. تنها با برخورداری از پیشروی و دروغگویی بدون حد و مرز است که می توان مدعی "رهبری" این نارهبران بر توده هایی شد که در روز ۲۵ بهمن با هر آنچه که در توان داشتند فریاد نابودی آنها و کلیت رژیمشان را سردادند.

واقعیت این است که جنبش جاری کارگران و توده های تحت ستم ما یک جنبش خودبخودی و —متأسفانه— فاقد رهبری ست که برای مطالبه خواستههای عادلانه خویش یعنی رهایی از هر گونه سلطه جبارانه استعمارگران، برای آزادی و برابری، نان، کار و در یک کلام نابودی کل دستگاه دیکتاتوری جمهوری اسلامی و جیره خوارانش به خیابانها سرازیر شده است. توده های تحت ستم ما در طول بیش از ۳۰ سال حکومت سرکوبگرانه جمهوری اسلامی تمامی ظرفیتهای ضد خلقی و جنایات این رژیم و دار و دسته های آن را با گوشت و پوست خود لمس کرده اند. آنها دوران "طلایی" امام در دوره صدارت موسوی را به چشم دیده اند و شاهد تمامی جنایات دولت ایشان و از جمله قتل عام هزاران تن از بهترین فرزندان این مرز و بوم بجرم ازادیخواهی در نسل کشی دهه ۶۰ بوده اند؛ مردم ما چهره باصطلاح اصلاح طلب جمهوری اسلامی ضد خلقی را در طول ۸ سال زمامداری جنایتکارانه خاتمی فریبکار شاهد بوده اند و به عینه دیده اند که تحت عنوان "اعتدال" و "اصلاح طلبی" و "مردم سالاری دینی" چه فقر و فلاکتی بر آنها تحمیل گشته است و بالاخره آنها در تجربه روزمره حیات و معاش خویش در دوران زمامداری دار و دسته های مختلف جمهوری اسلامی از تمهد و الزام تمامی این مزدوران رنگارنگ با عبا و یا بی عمامه به حفظ نظام ضد خلقی و اساس حکومتی که عامل اصلی فقر و فلاکت و بیکاری و گرسنگی و سرکوب عریان آنهاست آگاه هستند. و می دانند که حتی اگر هم روزی در نتیجه شدت خشم رنجبران و خطر انفجار توده ها چهره هایی از طبقه حاکم پیدا شده و در راستای منافع خود و نظام ماسک دفاع از مردم را به چهره جنایتکار خویش بزنند، دیر یا زود این چهره کاذب در بستر مبارزات توده ها افشا و ماهیت ضد خلقی خود را با عریانی به نمایش خواهد گذارد.

نیرو و توان خود در جهت ایجاد یک رهبری انقلابی و مردمی به منابه شرط اصلی پیشروی جنبش سیل آسای جاری حرکت کنند.

این مهمترین درسی ست که خیزش دوباره توده های دلاور ما در ۲۵ بهمن ماه به نمایش گذارده است.

جمهوری اسلامی و اصولا کل طبقه حاکم بر ایران یعنی بورژوازی وابسته تعیین کننده جهت و ماهیت تغییرات عظیم اجتماعی ست که جامعه تحت سلطه ما تشنه آن است و این نیاز را از گلوی خونین توده های به پاخاسته ما هر روز و ساعت فریاد می زند. با فهم این واقعیت است که جوانان دلیر و آگاهی که ستون اصلی اعتراضات سهمگین توده ای اخیر را تشکیل می دهند، باید از شرایط مبارزاتی جاری استفاده کرده و با اتکا به

موسوی و کروبی و سایر هم پالگه‌هایشان هر اختلافی هم که با ولی وفقیه و دولت کنونی اش داشته باشند، در عمل خود نشان داده اند که در یک امر بنیادین با رقبای خود مشترک المنافعند و آن هم حفظ و بقای نظام سرمایه داری حاکم بر ایران به هر قیمتی ست. نظامی که دشمن اصلی مردم رنج دیده و محروم ماست. همین اختلاف استراتژیک بین کارگران و توده های رنجبر ما با تمامی دار و دسته های تشکیل دهنده رژیم ضد خلقی

« چهار فصل سیاهکل »

« زمستان »

در زمستانی بس تاریک و سرد

دیلمان را در نور دیدند

با کوله باری

مملو از شقایق های سرخ امید

با دلهایی پر امید، رفقائی چون صخره ها

در دل کوه و جنگل و شهری چون کویر

ساقه های ناامیدی را درو کردند

دانه ها و جوانه های عشق کاشتند

آتشفشان سینه هایشان

از چیتگرو اوین

شراره های عشق بر جان و دل

تندری بر دمید از خانه و کارخانه

تا بهمن خروش خشم طغیان

هزار هزار چشمه جوشان

فریاد گردد

بساط یأس و حرمان بر چیده شد

« بهار »

این بار بهار در بهمن به بار نشست

این بار بهمن بهار شد

صدای شورا در کارخانه

سرود رود در کوه

نوای عشق در شهر

در جستجوی ایرانی سیاهکل شده

فریاد توفنده سعید فدائی در میدان آزادی

این بار ما در بهار از ماریجی

با هزاران افعی که نگهدار ش

فرخ سرمایه بود

بی مهابا گذر می کردیم

یاس و جدائی و حرمان

از منفذ پوست مان هم گذر نمی کرد

و راهی در قلبها نداشت

گردستان خونین، گنبد خونین

انزلی خونین، خوزستان خونین

مقاومت، مقاومت

ز حمتگشان مداومت، مداومت

دوباره طغیان بلند داد

سر داد در بهار، فریاد

گرگان به قامتشان ردای میش کشیدند

دستان خونینشان

با حریر سبز

پیغام بهار را به

جلاد سپردند

تا بقای سرمایه را تضمین کنند

دوباره سنگفرش گلگون خیابان

شک خون بر در و دیوار

از اوین و گوهر و حصار

با تن های تب دار و بیمار

اینبار در اردوگاه مرگ

کهریزک، بی مرز، بی حصار

« تابستان »

به تابستان رسیدیم

دوباره سیاهکلیان در بند

دوباره دارو شکنجه، دوباره کشتار

تابستانی که با تیر شروع شد

تابستان تیر، تابستان حمید فدائی، تیری بر گلو

تیری بر دهان، تیری بر سینه

عاشقان زمان

دوباره تابستان، آبتن جنون

با پاسدارانی کف بر دهان

هزاران جوخه آتش

تیر، مرداد، شهریور

هزاران طناب دار

هزاران چشمه جوشان

از سهند و سبلان، آبدیر

دنا و البرز و زاگرس و تفتان

تا سرزمین بلا خیز خوزستان

زاهدان، گیلان، دیلمان

سرریز شد به دشت خاوران

یاس و جدائی و حرمان

از منفذ پوست مان هم گذر نکرد

و راهی در قلبها نداشت

« پائیز »

و پائیز

پائیزی سرکوب و کشتار

با صفحات خون گرفته روزنامه ها

و پاسداران مسلح به سلاح های سنگین

توابعین، توده ای، اکثریتی

کمین در گذرگاهها

برای شکار شقایق و زنبق و نسترن

برای قتل عام شاخه های بهار

سایه ی سکوت و مرگ

صف بلند اعدام

از تپه های اوین

تا روستا ها

زندان، شکنجه و اعدام

یاس و جدائی و حرمان

از منفذ پوست مان هم گذر نکرد

و راهی در قلبها نداشت

« دوباره زمستان »

دوباره زمستان

دوباره بهمن

در انتظار

که تندرسرخ کارگر

بر کشد، خروش سرخ بهار

چهار فصل سیاهکل، چهل ساله شد

محمود خلیلی، بهمن ماه ۸۹

در سهایی از سیاهکل

سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مراسم بزرگداشت چهلمین سالگرد

رستاخیز سیاهکل در تورنتو - کانادا



چریکهای فدائی خلق تشکیل بشه، در گروه رفیق احمدزاده یک نشریه داخلی داشتیم که در اونجا یک چنین جمله ای نوشته شده بود که ما نام همه رهبران جنبش کمونیستی را بر پرچمون می نویسیم، ولی، راه مبارزه مان رو بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه، خودمان تعیین می کنیم. به واقع، با عمل به این رهنمود بود که چریکهای فدائی خلق، به ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران رسیدند و اونو شروع کردند.

ما اگر می بینیم که از سیاهکل یک جنبش انقلابی پا گرفت که یکی از درخشان ترین دوران تاریخی را در جامعه ما بوجود آورد- این در درجه اول، به خاطر موفقیت رفقای اولیه سازمان در تدوین تئوری انقلابی ای بود که با خود شرایط جامعه ایران انطباق داشت. حالا من قبل از این که نکات عمده این تئوری رو یک حدی راجع بهش در اینجا صحبت بکنم، می خوام این رو بگم که چریکهای فدائی خلق به چه صورتی بوجود اومد. اینو می دونید که چریکهای فدائی خلق از ترکیب دو گروه بوجود اومد. گروه رفیق احمدزاده و گروه جنگل.

گروه احمدزاده در سال ۴۶ از همون موقعی نطفه بست که گرمای صمد بهرنگی برای چاپ کتاب الفیاش در تهران بسر می برد و با رفیق پویان در تماس بود. این گروه در طی ۴ سال، کارهای عظیمی در زمینه تئوریک انجام داد، و در یک پروسه کار نظری و عملی (منظورم از کار عملی رفتن به میان کارگران و دهقانان و کوشش در شناخت شرایط عینی جامعه هستش)، در این پروسه موفق شد تئوری انقلاب ایران رو تدوین بکنه. و به "چه باید کرد" اساسی جامعه تحت سلطه ایران، پاسخ بده. اینو هم بگم که مطالعه شرایط عینی جامعه کاری بود که تنها این گروه به اون دست زد. و تا جایی که من میدونم، بدعت گذاران این روش کار در دهه ۴۰ در ایران هم، رفقای گرانقدر ما بهروز دهقانی و صمد بهرنگی بودند.

در خود دهه ۵۰ برای همه معلوم بود که مبانی تئوریک چریکهای فدائی در دو اثر ارزنده رفقا پویان و احمد زاده درج شده است، و من مسلم می دونم که همه کسانی که در اون سالها فعالیت مبارزاتی می کردند- از میان شماها هم- این واقعیت را می دونند و با این نام ها هم آشنا هستند.

این تأکیدرا می کنم به خاطر این که اگر دیروز، به نادرست، رفیق بیژن جزئی را تئوریسین این سازمان خونندن، امروز کار تحریف تاریخ چریکهای فدائی خلق، به جایی کشیده که حال برای ایجاد اغتشاش فکری در بین نسل جوان کنونی، به شهید مصطفی شجاعیان هم نسبت "نظریه پرداز نسل دهه ۵۰" رو می دن. در حالی که جوانان دهه ۵۰ اصلاً اطلاعی از نظرات شجاعیان نداشتند. اینو هم بگم که

راه آینده هست و در واقع، به همین خاطر هم هستش که تاریخ رو تحریف می کنن، چون نمی خوان نسل های جوان بتوانند به درس های نهفته در مبارزات گذشته دست پیدا بکنن.

اولین نکته در مورد مبارزه مسلحانه در سیاهکل اینه که این مبارزه در پاسخ به ضرورت ها، در پاسخ به نیازهای مبارزاتی جامعه ایران بوجود اومد. ولی، این موضوع رو تحریف می کنن و مثلاً میگن که اون یک کار تقلیدی از کوبا بوده و یا این طور وانمود می کنن که مبارزه مسلحانه در ایران به این خاطر برپا شد که پس از جنگ جهانی دوم در جهان این گرایش وجود داشت و از اون این نتیجه را می گیرن که الان دیگه اون دوران سپری شده. و از اینجا، به نسل جوان القاء می کنن که مبارزه مسلحانه دیگه پاسخگوی شرایط کنونی نیستش و سیاهکل یک ضرورت نبوده البته، خب در این شکی نیست که رویدادهای انقلابی در جهان روی هم تأثیر می گذارند، مردم در همه نقاط جهان از مبارزات همدیگر یاد می گیرن شما انقلاب سوسیالیستی در روسیه در اکتبر رو در نظر بگیرید. این انقلاب به خاطر این که طبقه کارگر رو به قدرت رسونده بود، تحت تأثیر اون، مردم تحت ستم، مردم تحت ظلم و استعمار، در اکثر مناطق جهان به غلیان در اومندن. آیا می شه گفت که همه از انقلاب در روسیه تقلید کرده بودند؟ این طور نیست، انسان های واقع بین و مجرب به دید علمی هیچوقت نمی آیند علت و منشاء پدیده های اجتماعی را در خارج از خود اون پدیده ها جستجو بکنن. در نفی این موضوع که چریکهای فدائی خلق از هیچ جنبشی تقلید نکردند، اینو بگم که ما قبل از این که

با سلام به شما عزیزان که برای گرامیداشت رستاخیز سیاهکل، در اینجا گرد آمدید و من خیلی خوشحال هستم که فرصتی دست داده که می تونم رودرو باشما عزیزان صحبت بکنم. صحبتو ما ذکر اهمیت سیاهکل شروع می کنم. البته خیلی خلاصه.

مبارزه رزمندگان سیاهکل و به طور کلی کار انقلابی ای که توسط چریکهای فدائی خلق، این کمونیست های راستین، در دهه ۵۰، صورت گرفت، انقدر عظیم و ارزشمند بود که تاریخ جامعه ما رو قدمی به جلو برد. ما تأثیرات سترگ اون مبارزه را در جریان قیام بهمن هم شاهد بودیم و دیدیم که چریکهای فدائی خلق چطور با استقبال وسیع مردم در سراسر ایران مواجه شدند و همین، قدرتی به کمونیست ها در جامعه داد که خمینی در اون ابتدا نتونست به راحتی اونا را سرکوب بکنه. و امروز هم می بینیم که یک کارزار ضد فدائی، توسط عوامل جمهوری اسلامی، و تارک فکران (نمی شه گفت روشنفکران، باید بگیم تارک فکران) طبقات استثمارگر و مرتجع بوجود اومده که خود همین واقعیت هم نشوندهنده تأثیرات رستاخیز سیاهکل تا به امروزه.

عمده مطالبی که من میخوام اینجا مطرح کنم، در همان چارچوبی قرار داره که در آفیش این مراسم اومده. برای این که ما نمی خوایم در گذشته باقی بمونیم. باید ببینیم که از "افتابکاران جنگل" چه آموزش هائی می شه برای تغییر شرایط ظالمانه کنونی آموخت؟ چون دلیل بررسی تاریخ هم اینه که از آن درسی برای شرایط حال و آینده گرفته بشه. می گن که گذشته چراغ

مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق که با نیروی اندکی از سیاهکل شروع شد این چشم انداز را تعقیب می کرد که در

قبلاً گفته می شد که مردم قیام می کنند، اعتصاب عمومی راه می افته و از این طریق ها می شه حکومت را ساقط کرد و به آزادی رسید. ولی چریکهای فدائی خلق تأکید کردند که هیچ قیامی در ایران، بدون رهبری طبقه کارگر آگاه و متشکل، به پیروزی نمی رسه. اما مسأله اصلی این بود و هست که در شرایط دیکتاتوری شدیداً فهر امیز در ایران، طبقه کارگر در چه پروسه ای امکان پیدا می کنه که متشکل بشه؟ چون این دیکتاتوری، امکان تشکل به هیچ قشر و طبقه ای نمی ده. به طبقات دیگه هم امکان تشکل نمی ده. به همین خاطر یک راه دیگه جلوی پای انقلاب ایران گذاشته شد. اتفاقاً یادتونه که در جریان قیام یا خیزش سال گذشته هم عده ای دوباره یاد اعتصاب عمومی افتاده بودن، بدون این که بکن که خب کی فراره که این اعتصابو برپا و رهبری بکنه؟ ما که تجربه شو داریم. اگه رهبری دست طبقه کارگر نباشه، این مبارزه نمی تونه به پیروزی برسه.

پروسه رشد خودش به یک جنگ توده ای و آزاد سازی منطقه به منطقه در ایران تبدیل بشه. - به همان صورتی که ما نمونه ای از اونو در کردستان بعد از شکست قیام بهمین، شاهدش بودیم.

اما از جنبه تاکتیکی، ضرورت مبارزه مسلحانه برای درهم شکستن شرایط خاصی بود که به خصوص پس از ۲۸ مرداد سال ۳۲ بوجود اومده بود. مردم نیروی خودشونو به طور مطلق ضعیف و نیروی دشمنانشون رو هم به طور مطلق قوی تصور می کردند، و وجود چنین دو مطلق در ذهن اونها در کنار عوامل دیگه باعث شده بود که مردم دچار یأس و نا امید بشن، قدرت دشمنانشون زیاد به حساب بیارن و فکر بکنن که با این رژیم نمی شه در افتاد و مبارزه کرد. بنابراین، اولین مسأله چریکهای فدائی، شکستن اون دو مطلق در ذهن مردم و کشاندن اونها به صحنه مبارزه بود. در کتاب رفیق پویان این مسایل به رساترین شکلی توضیح داده شده.

اجازه بدید در پایان این قسمت به این موضوع هم اشاره بکنم که پس از شکست مبارزات مردم در ۱۵ خرداد سال ۴۲ که دیگه برای مردم کاملاً مشخص شد که از طریق راه های به اصطلاح قانونی، با درخواست اصلاحات و از این قبیل همیشه از سرکوب و ظلم و ستم رهائی پیدا کرد، ضرورت توسل به سلاح امری شد که انگار به هزار زبان در سخن بود، و خودشو به شکل های مختلف به پویندگان راه آزادی نشون می داد. اصلاً، انگار که این ضرورت چیزی در هوا بود که می شد استنشاقش کرد. حالا چون اینجا فرصت نیست من نمی تونم نمونه هائی به شما بگم و بگم که این حرف رو بر اساس چه نمونه هائی می گم. واقعاً اتفاقی نیست که فروغ فرخزاد

بودم که رفقای گروه جنگل کاملاً نظرات تئوریک گروه احمدزاده را پذیرفتن. و این طوری بود که بر اساس تئوری تدوین شده ای، فعالیت های انقلابی چریکهای فدائی خلق آغاز شد و ادامه پیدا کرد.

حالا من کمی هم در مورد تئوری و تحلیل های چریکهای فدائی خلق صحبت می کنم. البته به خاطر محدودیت وقت، خیلی فشرده، فقط نکات اصلی رو بیان می کنم.

در تحلیل چریکهای فدائی خلق، خط سیر نفوذ امپریالیسم در ایران، از دوره قاجار ترسیم و نشون داده شده که ایران از زمان رضا شاه به یک جامعه نومستعمره تبدیل شد که واضح ترین نتیجه سیاسی این شکل از سلطه امپریالیسم در جامعه ما، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً فهر امیز حکومت هائیه که سر کار می آن. در آن زمان ما همون رضا شاه و رژیم شاه رو داشتیم که حالا جمهوری اسلامی هم اضافه شده. از این تحلیل، این نتیجه مهم حاصل می شه که برای رهائی مردم ایران از زیر ظلم و ستم و سرکوب، تنها سرنگونی دیکتاتوری حاکم، این رژیم ها، کافی نیست بلکه علاوه بر این باید به هر گونه نفوذ امپریالیسم (یعنی همین سرمایه داری انحصاری جهانی) هم در ایران پایان داده بشه و باید سیستم سرمایه داری را از بین ببریم.

قبلاً گفته می شد که مردم قیام می کنند، اعتصاب عمومی راه می افته و از این طریق ها می شه حکومت را ساقط کرد و به آزادی رسید. ولی چریکهای فدائی خلق تأکید کردند که هیچ قیامی در ایران، بدون رهبری طبقه کارگر آگاه و متشکل، به پیروزی نمی رسه. اما مسأله اصلی این بود و هست که در شرایط دیکتاتوری شدیداً فهر امیز در ایران، طبقه کارگر در چه پروسه ای امکان پیدا می کنه که متشکل بشه؟ چون این دیکتاتوری، امکان تشکل به هیچ قشر و طبقه ای نمی ده. به طبقات دیگه هم امکان تشکل نمی ده. به همین خاطر یک راه دیگه جلوی پای انقلاب ایران گذاشته شد. اتفاقاً یادتونه که در جریان قیام یا خیزش سال گذشته هم عده ای دوباره یاد اعتصاب عمومی افتاده بودن، بدون این که بکن که خب کی فراره که این اعتصابو برپا و رهبری بکنه؟ ما که تجربه شو داریم. اگه رهبری دست طبقه کارگر نباشه، این مبارزه نمی تونه به پیروزی برسه.

به هر حال، با طرح چنین مسائلی بود که چریکهای فدائی خلق تأکید کردند که نه قیام، بلکه " مبارزه مسلحانه توده ای و طولانی" استراتژی منطبق با شرایط جامعه ایران. چون این استراتژی، فقط جنبه نظامی نداره، بلکه در طی جنگ با دشمن، فضا و محیطی در جامعه بوجود می آید که امکان متشکل شدن به طبقه کارگر و دیگر اقشار و طبقات مردمی می ده. بنابراین،

شعاعیان در سال ۵۲ مدتی در ارتباطی نزدیک با سازمان ما قرار گرفت، و لی از اونجا که اون مبارزه، رسماً لنینیسم مورد پذیرش کمونیست های فدائی رو قبول نداشت، رابطه ادامه پیدا نکرد. به هر حال شعاعیان هر نظری که داشت، یک فرد مبارز ضد رژیم شاه بود، ولی بر خلاف ادعای تاریک فکرات جمهوری اسلامی که حالا نظرات انحرافی اونو، وسیله ای فرار داده برای کوبیدن نظرات چریکهای فدائی، او هیچوقت " نظریه پرداز نسل دهه ۵۰" نبود. به هر حال از این نوع تحریفات می دونیم که زیاده.

برگردیم به گروه جنگل، رفقای این گروه پروسه دیگه ای را طی کردند. اونجوری که رفیق حمید اشرف در سال ۵۲ خودش برای من تعریف کرد، مؤسس اصلی گروه جنگل، رفیق کبیر و تا حدی گمنام، رفیق غفور حسن پور بود. عکسش در همین سالن در میان رفقای سیاهکل هست. این رفیق از سال ۴۷ برای ایجاد یک گروه منضبط و انقلابی تلاش کرد. اکثر رفقای سیاهکل را این رفیق عضو گیری و سازماندهی کرد، و کلاً اون خودش که با کمک رفقای دیگه و از جمله رفقا حمید اشرف و اسکندر صادقی نژاد، گروه جنگل رو بوجود آورد.

در اینجا به خاطر بد آموزی هائی که تا حالا صورت گرفته من مجبور هستم که تأکید کنم که گروه جنگل مشخصات و مختصاتی داشت که اونو از گروه رفقا سورکی - جزنی - ظریفی متمایز می کنه. این دسته که رفیق غفور و چند تن دیگه در گروه جنگل، قبلاً با گروه قبلی ارتباط داشتند و یا عضو اون بودند. ولی این رفقا، شخصاً، هر سابقه ای هم که خودشون داشتند، گروه مشخص جنگل رو با مختصات خاص خودش، برای هدف مشخصی بوجود آوردن. و این گروه بود که معیارها و مسایل مشترکی با گروه احمدزاده داشت. و به این خاطر این دو در ارتباط با هم قرار گرفتند. بحث اینه که ما تاریخ مونو درست بشناسیم، تا فریبکاران نتونند با خلط مسایل مختلف، گمراهی ایجاد بکنن. مثلاً کتاب دشمن (کتابی که دو سال پیش، وزارت اطلاعات برعلیه چریکهای فدائی خلق منتشر کرده)، اومده نظراتی که رفیق جزنی چند سال بعد از تشکیل چریکهای فدائی خلق، در زندان نوشته، اونو رو اومده به گروه جنگل نسبت داده و با ذکر مغایرت اون نظرات با نظرات رفیق احمدزاده به خیال خودش کشفی کرده و گفته که این " دو گانگی نهفته در ساختار سازمان" بود!! در حالی که اون نظراتی که رفیق جزنی در زندان نوشته بود اصلاً قبلاً، حتی در خود گروه جزنی هم مطرح نبودند و وجود نداشتند.

من خودم از همان ابتدا در جریان ارتباط دو گروه جنگل و احمدزاده قرار داشتم- یاد برادر انقلابیم، بهروز دهقانی گرامی باد که با چه خوشحالی این خبرو به من داد- و بعد این ارتباط ادامه پیدا کرد و من در جریان

حقیقت، رسیدن به چنین راه حلی، بخشی از تاریخ مبارزاتی مردم ایران. اینو هم بگم که اولین رفیقی که به اجبار مخفی شد، رفیق احمد فرهودی بود. اولین خانه تیمی هم که بوجود اومد و این رفیق در اون جا گرفت، با حضور خود من تشکیل شد. می دونید، رفیق فرهودی قبل از این که بره جنگل- که در اونجا معاون رفیق صفائی، فرمانده دسته جنگل شد، این رفیق قبل از این که بره اونجا در عملیات مصادره بانک و نک به تاریخ مهر ماه سال ۴۹، شرکت داشت که با حادثی که در اون رابطه پیش اومده بود، اسمش برای ساواک شناخته شد. خب این رفیق نه می بایست می ایستاد تا ساواک بیاد دستگیرش بکنه و نه درست بود که از کشور خارج بشه. روی آوردن به زندگی مخفی برای تداوم مبارزه، درستترین راه بود که این رفیق اونو انتخاب کرد.

حالا بدخواهان، به خصوص این روزها، وجود همین خانه های تیمی رو هم به موضوعی برای گمراه کردن ذهن دیگران تبدیل کرده اند. البته، تردیدی نیستش که شرایط زندگی مخفی، خیلی محدودیت داره، و اساساً نمی تونه ارتباطات آزاد و غیر حساب شده زندگی علنی را داشته باشه. ولی شرایط مبارزه چیزیه که به انقلابیون تحمیل می شه، و همه مسأله سر اینه که برای تغییر شرایط ظالمانه حاکم در هر شرایطی چه سازمان و تشکلی می تونه پاسخگوی مبارزه باشه! کمونیست های فدائی در یکی از سپاه ترین دوران دیکتاتوری در ایران، این معضل رو حل کردند.

حالا ما می رسیم سر این موضوع که چطور شد که سازمان چریکهای فدائی خلق در همان نیمه اول دهه ۵۰، از مسیری که می پیمود، منحرف شد. امیدوارم زیاد خسته تون نکرده باشم. این موضوع به نظر من اهمیت زیادی داره و من در مورد اون صحبت می کنم.

ما می تویم حیات سازمان چریکهای فدائی خلق را از سال ۴۹ تا ضربه های ۵۵، به صورت خیلی کلی حداقل به دو دوره تقسیم بکنیم- بر حسب پاسخ دهی این سازمان به نیازهای مبارزاتی جامعه. معیارم اینه.

ببینید، به درستی از رستاخیز سپاهکل به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ مبارزاتی مردم ایران یاد می کنیم. چرا نقطه عطف؟ به خاطر این که درست بعد از سپاهکل است که جو و شرایط سیاسی در ایران بالکل تغییر می کنه. البته از سپاهکل نباید صرفاً حمله تعداد محدودی از انقلابیون به یک پاسگاه ژاندارمری به نظرمون بیاد. حمله به پاسگاه در ۱۹ بهمن شروع شد ولی بدلیل اشتباه رفقای ما در عدم رعایت اصل تحرک مداوم (از ۳ اصل طلائی ای که چه گوارا ازشان یاد کرده)، بین چریکها با نیروهای مسلح رژیم درگیری هائی بوجود

در تحلیل چریکهای فدائی خلق، خط سیر نفوذ امپریالیسم در ایران، از دوره قاجار ترسیم و نشون داده شده که ایران از زمان رضا شاه به یک جامعه نومستعمره تبدیل شد که واضح ترین نتیجه سیاسی این شکل از سلطه امپریالیسم در جامعه ما، دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً فهر آمیز حکومت هائیه که سر کار می آن. در آن زمان ما همون رضا شاه و رژیم شاه رو داشتیم که حالا جمهوری اسلامی هم اضافه شده. از این تحلیل، این نتیجه مهم حاصل می شه که برای رهائی مردم ایران از زیر ظلم و ستم و سرکوب، تنها سرنگونی دیکتاتوری حاکم، این رژیم ها، کافی نیست بلکه علاوه بر این باید به هر گونه نفوذ امپریالیسم (یعنی همین سرمایه داری انحصاری جهانی) هم در ایران پایان داده بشه و باید سیستم سرمایه داری را از بین ببریم.

ببین، در زمان مارکس و انگلس، به خاطر وجود شرایط نسبتاً دموکراتیک در اروپا، سازمان مبارزه شکلی داشت که در روسیه استبدادی دوره لنین نمی تونست کارائی داشته باشه. برای همین که لنین بر ضرورت ایجاد سازمانی از "انقلابیون حرفه ای" تأکید می کنه که اعضاش عمدتاً مخفی بودند، و با تلفیق کار مخفی و علنی اهداف اون سازمان رو پیش می بردند. اما در ایران به خاطر شدت سرکوب و اختناق، حتی سازمان پیشرو صرفاً سیاسی دوره لنین، هم قادر نبود که به نیازهای انقلابی جامعه ما پاسخ بده. نوآوری چریکهای فدائی خلق در زمینه سازمان مبارزه متناسب با شرایط دیکتاتوری در ایران، این بود که با حفظ روح سازمان لنینی، یک سازمان سیاسی- نظامی بوجود آوردند. و این تجربه بجا گذاشته شد که در ایران، برای این که یک سازمان انقلابی پایدار بمونه، امکان ارتباط مبارزاتی با طبقه کارگر و دیگر توده های ستمدیده ایران رو پیدا بکنه و به پیشرو مردم تبدیل بشه. ناچاره که مسلح باشه. این ضرورتی هستش که قانونمندیهای جامعه، به نیروی پیشاهنگ تحمیل می کنه.

در دهه ۴۰، وقتی یک مبارز انقلابی توسط پلیس شناخته می شد، حتی اگر از این امر آگاهی پیدا می کرد، به یک شکلی اطلاع پیدامی کرد، چاره ای نداشت جز این که منتظر بشه تا ساواک بیاد دستگیرش بکنه. ساواک هم با قدر قدرتی در روز روشن، می ریخت خونه اون مبارز و خیلی راحت با توهین و تحقیر دستگیرش می کرد. بعدها مبارزین وقتی متوجه شناخته شدنشون از طرف ساواک می شدند، چاره رو در خروج از کشور- البته رفتن به فلسطین می دیدند. چریکهای فدائی خلق اولین جریان سیاسی در ایران بودند که با روی آوردن به زندگی مخفی و دفاع از خود مسلحانه، راه چاره رو پیدا کردن. در

در همان زمان شعر "دلم برای باغچه می سوزد" و "کسی که مثل هیچکس نیست" رو می سرايه؛ بعد هم که مبارزه مسلحانه شروع شد، بلافاصله، اون شعر زیبا و پرمعنی برای رزمندگان سپاهکل سروده شد: (که اینجوری شروع میشه) آنکه می گفت حرکت مرد در این وادی خاموش و سیاه برود شرم کند....

در مورد تأثیرات مبارزه مسلحانه در جامعه، در یک کلام باید گفت که واقعاً خیلی گسترده و شگرف بود و خیلی جالبه که تمام پیش بینی هائی که رفیق پویان در اثر داهیانیه اش کرده بود، همه شون مدتی پس از آغاز مبارزه چریکها، تحقق پیدا کردند. از پیش بینی تغییر فضای یاس و ناامیدی حاکم بر جامعه به فضای شاداب مبارزاتی گرفته تا جلب شدن تدریجی حمایت کارگران به سوی چریکهای فدائی خلق یا به قول خود رفیق پویان "نیروی انقلابی ای که متعلق به خودشون بود!"

من در ارتباط با تأثیرات مبارزه مسلحانه، و دست آوردهاش، در اینجا فقط به دو مورد اشاره می کنم.

امروز می دونیم که با مقاومت و مبارزه بی وقفه زنان ایران بر علیه جمهوری اسلامی، یک جنبش زنان با مطالبات خاص خودش شکل گرفته. در همه جای دنیا، زمینه مادی جنبش زنان با رشد سیستم سرمایه داری و با ورود هر چه وسیع تر زنان به بازار کار مهیا می شه که مسلماً جنبش زنان ایران هم از این امر مستثنی نیست. اما، تا جایی که به تأثیرات مبارزاتی مربوط می شه، ما باید بدونیم که این جنبش مشخص از پشتوانه مجموعه مبارزات زنان در دهه ۵۰ برخورداره- که البته در رأسش، مبارزه سیاسی- نظامی زنان چریک قرار داشت.

ما در انقلاب مشروطه زنان انقلابی ای را سراغ داشتیم که در تبریز، دوش به دوش مردان در سنگرها، به طور مسلحانه بر علیه نیروهای استبداد جنگیده بودند. البته این زنان دلاور در شرایط آن روزگار، مجبور بودند در لباس مردانه وارد میدان نبرد بشوند. ولی با شکل گیری چریکهای فدائی خلق، اولین بار بود که در تاریخ معاصر ایران زنان با هویت زنانه خودشون اسلحه بدست گرفته و بر علیه ارتجاع جنگیدند. این واقعیت، احساس قدرت توصیف ناپذیری به زنان در جامعه داد و به خصوص به زنان زحمتکش! و اونها رو وسیعاً به صحنه مبارزه آورد. در شکل گیری جنبش زنان در حال حاضر ما باید همه این واقعیت ها را به حساب آوریم.

موضوع دیگه مربوط به یکی از دست آوردهای چریکهای فدائی خلق است که به حوزه سازمانیابی انقلابیون حرفه ای مربوط میشه و این با زندگی مخفی مبارزین سیاسی- نظامی و بوجود اومدن خانه های تیمی ربط داره.

اومد که تا اوایل اسفند ماه آن سال ادامه پیدا کرد. حالا شما تصور بکنید که در یک جامعه خاموش و سیاه که یک دوره رکود و خمود مبارزات مردم رو فرا گرفته بود، در یک چنین وضعی نیروهای نظامی رژیم، منطقه وسیعی را میلیتاریزه کردند، و از زمین و هوا به چریکها حمله می کردند. اون روزها ده ها هلی کوپتر در اون محل به پرواز در می آمدند. میشه تصور کرد چنین رویداد بزرگی، چه تکونی می تونست به اون جامعه خاموش و سیاه، بده. موضوع مخفی کردنی هم که نبود. اتفاقاً خودشون هم در رسانه هاشون خیلی روی این موضوع کویپیدن. و همه هم ازش مطلع شدند.

در سال ۵۰ هم مبارزه با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد. هر روز واقعه جدیدی بوجود می اومد و رسانه های رژیم هم مجبور می شدند اونها را منعکس بکنن. مثلاً می گفتن: "خرابکار" ها (رژیم، مبارزین مسلح رو خرابکار اسم گذاشته بود)، خرابکارها در فلان جا با مأموران درگیر شدند، به این یا آن مرکز سرکوب حمله کردند، به بانک ها دستبرد زدند، از محاصره خونه انقلابیون، از مقابله قهرمانانه اونها با نیروهای مسلح رژیم، از درگیری های خیابانی و غیره، خبر می دادند. در سال ۵۰، گروه های دیگه ای هم به جنبش مسلحانه پیوستند، به خصوص سازمان مجاهدین خلق. همه این واقعات ها باعث شد که واقعاً در عرض یک سال فضای سیاسی جامعه از این رو به اون رو شد.

ما حتی از عکس العمل دشمن هم می تونیم اینو متوجه بشیم. ببینین، آخرین رفیق از رفقای سیاهکل در ۸ اسفند ماه دستگیر شد و رژیم، بدون این که خودشو نیازمند ظاهر سازی ببینه و دادگاهی اعلام بکنه، خیلی زود همه اون رفقا رو در ۲۶ اسفند همان سال اعدام کرد. اون موقع هنوز خیلی احساس قدرت می کردند و همین خبر رو منتشر کردند و گفتند که دیگه تمام شد. خرابکاران را کشتیم و ما همچنان قدر قدرت هستیم. ولی همین رژیم شاه ظاهراً قدر قدرت، یک سال بعد، وقتی می خواست رفیق مسعود احمدزاده و رفقای همراهشو اعدام بکنه، خودشو در چنان شرایطی می دید که مجبور شد برای اونها دادگاه تشکیل بده، و صحنه های دادگاه و عکس انقلابیون رو هم تو روزنامه هاش منتشر بکنه. تازه، از این هم مهمتر در روز ۱۱ اسفند، روز اعدام اون رفقا، اعلام تظاهرات با اصطلاح ملی کردند. به زور مردمو بسیج کرده، آورده بودن خیابان که بگند ملت خواهان اعدام خرابکارا هستند. ولی جالب هستش که با قدرت انقلابی مبارزین مسلح، اون تظاهرات هم به هم خورد، اصلاً رفقای فدائی، تیم زنده یاد مهدی فضیلت کلام که من عکسشو اونجا (اشاره به دیوار کناری) دیدم، تریبون سخنرانی رو منفجر کردند. که دیگه همه چی بهم خورد و مردمی هم که به زور به اونجا آورده شده بودند، متفرق شدند.

حالا من دیگه، از شرح خیلی از رویدادهائی که واقعاً هر کدومشون روی مردم تأثیرات مبارزاتی بسیار زیادی داشتن، حالا وقت نیست، من ازشون می گذرم.

این یک واقعیتیته که مبارزه چریکهای فدائی خلق بن بست مبارزاتی رو در ایران شکست. پس از اونته که ما یکه جنب و جوش مبارزاتی را در مردم می بینیم. می بینیم که اعتصابات کارگری رشد کردند، دانشجویان قهرمانی های قابل تحسینی از خودشون نشون دادن، و در میان دهقانان و سایر اقشار مردم هم مبارزه رشد کرد.

قبل از این که بیشتر از این در این روند پیش بریم، ببینیم که سازمان چریکهای فدائی خلق در این دوره به لحاظ درونی در چه وضعیتی قرار داشت؟ تصور برجسته اینته که علاوه بر شهادت رفقای سیاهکل در سال ۵۰، بسیاری از رفقای اولیه سازمان، یا اعدام شدند، یا طی درگیری با نیروهای مسلح دشمن، شهید شدند و یا زیر شکنجه به شهادت رسیدند. عده زیادی هم اسیر زندان ها شدند- هرکدوم از اینها گرچه خودشون جزء رویدادهای تاریخی و انقلابی آن دوره بودند- ولی به هر حال ضربه بودند و با این ضربه ها، سازمان در اواخر سال ۵۰ ظاهراً در آستانه نابودی قرار گرفت؛ و واقعاً اگر تفنگ هر رفیقی که به زمین افتاده بود، ده ها دست دیگه دراز نمی شد که اون تفنگو برداره، این سازمان از بین می رفت. ولی انگار که جامعه ایران در اون زمان مترصد یک راهگشائی بود که پتانسیل خودشو نشون بده. دسته دسته از جوانان به این مبارزه پیوستند و درواقع با کمک و حمایت جامعه بود که این سازمان توانست حیانتشو تضمین بکنه و ادامه کاری داشته باشه. حتی در سال ۵۱ هم سازمان هنوز برای بقای خودش می جنگید. هنوز تثبیت نشده بود. کلمه تثبیت بعداً در نشریه نبرد خلق اومد. من یادمه که رفیق کبیرمون، حمید اشرف یکبار در توصیف این دوره گفت که: ما با سیلی صورت خودمونو سرخ نگه داشته بودیم. همانطور که می دونید من که خودم در اردیبهشت سال ۵۰ دستگیر شده بودم، و بعد که در فروردین سال ۵۲ از زندان فرار کردم، مجدداً به سازمان پیوستم. در این سال، در پرتو تجارب بدست اومده، از شدت ضربه های پلیس به سازمان کاسته شده بود، ولی واقعاً مشکلات زیاد بودند. به لحاظ تکنیکی و تدارکاتی نیازهای زیادی مطرح بود، از تهیه سلاح و ساختن مواد مربوط به اون گرفته، تا کارهای انتشاراتی (با اون دستگاه های ابتدائی که در اون زمان وجود داشت). خیلی از این کارها توسط رفقا در "پایگاه" صورت می گرفت. (ما خانه تیمی نمی گفتیم و لفظ پایگاه را بکار می بردیم). کارهای مبارزاتی دیگه هم مثل ارتباط گیری با مردم، یا انجام عملیات مسلحانه هم همچنان ادامه داشت. به نظر من رفقای دست اندر کار در این دوره یکی از طاققت فرسا ترین شرایط زندگی را داشتند: بی خوابی های ممتد، فقر

امروز می دونیم که با مقاومت و مبارزه بی وقفه زنان ایران بر علیه جمهوری اسلامی، یک جنبش زنان با مطالبات خاص خودش شکل گرفته. تا جایی که به تأثیرات مبارزاتی مربوط می شه، ما باید بدونیم که این جنبش مشخص از پشتوانه مجموعه مبارزات زنان در دهه ۵۰ برخورداره- که البته در رأسش، مبارزه سیاسی -نظامی زنان چریک قرار داشت. ما در انقلاب مشروطه زنان انقلابی ای را سراغ داشتیم که در تبریز، دوش به دوش مردان در سنگرها، به طور مسلحانه بر علیه نیروهای استبداد جنگیده بودند. البته این زنان دلاور در شرایط آن روزگار، مجبور بودند در لباس مردانه وارد میدان نبرد بشوند. ولی با شکل گیری چریکهای فدائی خلق، اولین بار بود که در تاریخ معاصر ایران زنان با هویت زنانه خودشون اسلحه بدست گرفته و بر علیه ارتجاع جنگیدند. این واقعیت، احساس قدرت توصیف ناپذیری به زنان در جامعه داد و به خصوص به زنان زحمتکش! و اونها رو وسیعاً به صحنه مبارزه آورد.

غذائی، انجام کارهای عملی زیاد، به حال خیلی دشوار بود. واقعاً وقتی گفته می شه که سازمان چریکهای فدائی خلق با خون ورنج بسیار ساخته شد، حرف گزافی نیست. من اینو می گم به خاطر این که حالا یک عده از همه جا بی خبر نسبت ریاضت کشی به ما میدن، انگار که نعمت ها ریخته بود زیر دست و پای ما و ما می گفتیم نه ما نمی خوایم از اونها استفاده کنیم!! نه، این طوری نبود.

اگر از آغاز تا آخر سال ۵۲ را در نظر بگیریم، این دوره با همه سختی هاش، در عین حال یکی از حساسترین دوره ها هم بود. سازمان بر اساس تئوری انقلابی خودش حرکت کرده و باعث شده بود که فضای سیاسی به نفع توده ها تغییر بکنه، در تداوم این روند، سَمبل های مبارزاتی مردم ایران هم بوجود می آمدند می دونید که انسانها محصول شرایط تاریخی جامعه خودشون هستند. دو تن از آن سَمبل ها که در دل اون شرایط تاریخی ایران پرورده شده بودند، زنده یادان کرامت دانشیان و گلسرخی بودند. برخورد انقلابی و شجاعانه اونها در دادگاه و عکس العمل خیلی مثبتی که مردم ایران در این رابطه از خودشون نشون دادن، این موضوع را به طور آشکار و غیر قابل انکار ثابت کرد که جنبش مسلحانه در دل مردم ایران جا گرفته و مردم از اون حمایت می کنند. و درعین حال، از اینجا به بعد ما شاهد بعد دیگه ای از رشد مبارزه توده های مردم در جامعه هستیم. دادگاه آن رفقا در بهمن ۱۳۵۲ بود.

درسال ۵۳ علیرغم شدت گیری اختناق در جامعه، روحیه مبارزاتی مردم بسیار بالا رفت و مبارزانشان رو به اعتلا بود. در آخر این سال، کار به جایی رسید که رژیم می زد که دست به هر ترفند و جنایتی می زد که

اولاً راز ماندگاری سپاهکل و چریکهای فدائی خلق در اینه که در دوره ای به نیازهای مبارزاتی جامعه پاسخ دادند. و جمعبندی دوم، اینکه، بقا و رشد استراتژیک سازمان چریکهای فدائی خلق، می توانست با پراکنده کردن نیروی دشمن و کشوندن مبارزه به روستا تضمین بشه. که متأسفانه این طور نشد و به همین خاطر اون موقع هم که خود توده ها، مسلح شدند، بطور برجسته ما اینو در ترکمن صحرا و کردستان دیدیم، اون موقع اونها می خواستند که انقلاب سال ۵۷ را نداوم بدن، دیگه اونموقع، متأسفانه سازمان چریکهای فدائی خلق با رهبری انقلابی وجود نداشت که مبارزات مردمی در جهت خط استراتژیک چریکهای فدائی خلق پیش بره و رهبری بکنه. البته تابلوی آن سازمان بودش- یادمون نرفته!!

اطلاع دادیم. حالا این که این موضع هر جنبه ای هم داره، من به اونا کار ندارم، نکته اصلی که مورد نظر منه جواب رفیق ما، حمید اشرف به این پیشنهاد بود که نوشته بود کار در میان پرولتاریا، اساس کار ماست و ما فعلاً نمی تونیم به روستا بپردازیم.

البته اینجا بحث بر سر نظر یک رفیق نیست. ولی اگه ما به کل حرکت سازمان در این دوره توجه بکنیم می بینیم که در عمل، بر اساس این نظر پیش میره که: در شهر می مونه، عملیات مسلحانه می کنه و با قدرتی که از خودش نشون میده صفوف خودشو گسترش می ده، و برای انجام کار سیاسی در شهر، زمینه و امکان هر چه بیشتری فراهم می کنه. در این چار چوب می بینیم که، نقش عملیات مسلحانه اینه که زمینه تبلیغات کردن و بطورکلی کار سیاسی رو برای نیروهای انقلابی بوجود می آره، خوب، شکی نیست که این نقش هم، لازم، بخشی از کار انقلابی بود اما چشم انداز مبارزه مسلحانه مورد نظر رفقای اولیه سازمان، فراتر از "تبلیغ مسلحانه" بود.

مطابق تئوری چریکها، مسأله اصلی این بود که حتی برای این که بشه طبقه کارگر را متشکل کرد و حزب طبقه کارگر رو بوجود آورد، (می گم حتی برای این که در این تئوری مسأله فقط این نیست، بلکه بسیج و متشکل کردن همه نیروی مردم در مقابل ارتجاع، مطرحه)، ولی حتی برای چنین کاری هم، نیروی کوچک انقلابی مسلح می باید قدرت نظامی خودشو در مقابل نیروی سرکوبگر دشمن، مدام افزایش بده. بر این اساس، برای افزایش قدرت سازمان، لازم بود به عملیات مسلحانه ای هم دست زده بشه که علاوه بر داشتن نقش تبلیغی، بار نظامی هم داشته باشند؛ و اتفاقاً بار نظامی مبارزه مسلحانه می باید هر روز بیشتر و بیشتر می شد. جاری

سازمان چریکهای فدائی خلق تنها سازمانی بود که در آن زمان شدیداً به مسأله ارتباط با کارگران توجه داشت و عملاً رفقانی برای بردن آگاهی سیاسی به میان کارگران، کار در میان اونا خیلی فعال بودند. توجه به امر تشکل و سازمان یابی توده ها، به عنوان مثلاً در میان دانشجویان و حتی دانش آموزان در اشکال غیر مسلحانه، و کارهای سیاسی دیگه، نشاندهنده کوشش مسئولانه رفقا برای پاسخگویی به بخشی از نیازهای مبارزاتی بود. به همین دلیل، تا این زمان به نظر میرسید که سازمان هنوز در مسیر همان خط اولیه خودش حرکت می کنه. و حرکتش در راستای خط اصلی چریکهای فدائی خلق قرار داره. ولی تماماً این طور نبود، که من البته توضیح می دم.

یعنی کلی بخوام بگم، در این مرحله برای تحقق اهداف انقلاب، اساسی بود که چریکهای فدائی خلق به ۲ نیاز اصلی، پاسخ بدن. یکی، ارتباط گیری وسیع تر با مردم و کوشش در سازماندهی مبارزات اونها در اشکال غیر مسلحانه که همانطور که گفتم در این جهت کار می شد، و دیگری با اهمیتی غیر قابل انکار، گسترش مبارزه مسلحانه به روستا و باز کردن جبهه های جدیدی برای جنگ با دشمن. از آنجا که در این دوره، مبارزه نظری برنامه ریزی شده و آگاهانه ای در سازمان جریان نداشت، و با توجه به این که همه رفقا به درستی مبارزه مسلحانه اعتقاد داشتند، هنوز کسی متوجه نبود که درک های متفاوتی از مبارزه مسلحانه در بین رفقای سازمان در حال شکل گیری.

ببینید، واقعیت اینه که مبارزه مسلحانه می تونه با درک های متفاوتی صورت بگیره. یک درک اینه که از اون ما، "تبلیغ مسلحانه" رو بفهمیم. که اتفاقاً از سال ۵۴، به طور علنی، معلوم شد که سازمان این درک رو اساس کار خودش قرار داده و انگار که گویا از روز اول هم چریکهای فدائی خلق اینو می گفتند، روی جلد نشریه نبرد خلق شماره ۶ نوشته شد: "تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق ما".

حالا من نمی خوام از لحاظ نظری اینجا پیام تفاوت "تبلیغ مسلحانه" رو با مبارزه مسلحانه مورد نظر رفقای اولیه سازمان، توضیح بدم. ولی موردی را بیان می کنم که می تونه این موضوع رو روشن می کنه. تقریباً اوایل زمستان ۵۳ که من در منطقه خاورمیانه بودم، اونجا، یکی از مبارزین بلوچ که به قول خودش به صداقت چریکهای فدائی خلق ایمان داشت، به ما گفت که مبارزینی را در بلوچستان می شناسه، اسلحه و امکانات دیگه هم وجود داره، ولی ما به وجود افرادی احتیاج داریم که بتوانند رهبری کنند مبارزات رو. او از چریکهای فدائی خلق می خواست که برند با در اختیار گرفتن اون امکانات، مبارزه رو در روستاهای بلوچستان شروع و رهبری بکنن. ما این موضوع را به رفقا در ایران

مردم رو از سیاست بدور نگه بداره، اومد حزب رستاخیز درست کرد و می خواست همه وارد سیاست بشن منتها سیاستی که تحت فرمان شاه باشه.

خب، حالا، هم، نسبت به دهه ۴۰، جو سیاسی دیگه ای در جامعه بوجود اومده بود و هم توده ها به نسبتی برای تحقق خواسته های صنفی و سیاسی شون در اشکال مختلف، به مبارزه دست می زدن. به این ترتیب، اولین هدف پیش بینی شده چریکهای فدائی خلق متحقق شده بود ولی حالا نیازهای جدیدی در جامعه مطرح شده بود و باید به اون نیاز ها پاسخ داده می شد. به نظر من سراسر سال ۵۲ یا حتی سال ۵۳، فرصتی بود که با شرکت همه رفقا برای پیشروی بعدی سازمان طرح آگاهانه ای ریخته بشه. یعنی سازمان می بایست تغییرات جدید و نیازهای مبارزاتی جدیدی که در جامعه بوجود اومده بود رو به حساب می آورد و بر اساس خط استراتژیک خودش، تاکتیک هائی را انتخاب بکنه که بتونه به این شرایط جدید پاسخ بده. ولی متأسفانه در این دوره که من خودم هم حضور داشتم، کار تئوریک لازم صورت نگرفت. اولین کار اساسی لازم، تحلیل اوضاع و ارائه جمعبندی و نتیجه گیری از اون برای پیشبرد آگاهانه حرکت های بعدی بود. انجام این کار مهم با توجه به کمیت و کیفیت رفقا در آن زمان، به شرط سازماندهی درست درونی، شدنی و عملی بود. در این رابطه شاید غیر واقعی نباشه که بگم که پرداختن بیش از حد لازم به کارهای تکنیکی و تدارکاتی که انرژی زیادی از رفقا می گرفت، یکی از موانعی بود که از این کار جلوگیری کرد. خب، اگر چنین کار آگاهانه ای صورت نگرفت، حالا باید دید به طور خودبخودی، چه پروسه ای در سازمان طی شد؟ و آیا سازمان اونچه کرد تماماً در جهت تحقق تئوری انقلابییش قرار داشت؟

می تونم بگم که سازمان در این مرحله، یک دوره گذاری را طی می کرد. با رشد جنبش، مبارزین باز هم زیادی به سازمان روی آوردند و سازمان موفق به انجام چندین عملیات مسلحانه مهم در سال ۵۳ شد که خودش بیانگر قدرت سازمان بود. به تدریج هم، کارهای آگاه گرانه و توضیحی سازمان وسعت هر چه بیشتری گرفت، و با ابتکارانی که زده می شد، کتاب و دیگر نشریات سازمان، خیلی وسیع تر از قبل، در میان کارگران، دانشجویان و بخش های دیگه جامعه پخش می شدند. در عین حال در این دوره سازمان از طریق رادیویی هم به نام رادیو میهن پرستان، در جهت آگاهی دادن به مردم و رشد سیاسی اونا کار می کرد.

اگر نشریات این دوره سازمان را مطالعه بکنیم، مثلاً نشریه نبرد خلق رو. می بینیم که توجه سازمان بیش از گذشته به طبقه کارگر معطوفه. اتفاقاً درست بر خلاف تبلیغات مغرضانه ای که در این مورد شده

کردن مبارزه مسلحانه در مناطق روستائی- علاوه بر شهر- و وارد آوردن ضربات نظامی به نیروهای مسلح رژیم در این مناطق، باعث تقویت قدرت چریکهای فدائی خلق می شد؛ و نه فقط به سازمان، توانائی ایفای نقش سیاسی هر چه بیشتری در شهر می داد، زمینه کار سیاسی بیشتری را می داد، بلکه باعث می شد که بتونه به تدریج به سازماندهی مسلح نیروی دهقانان هم پردازد و به این ترتیب در جهت تشکیل ارتش خلق گام بردارد.

البته، فکر می کنم این موضوع نیاز به بحث خیلی بیشتری داره و من بیشتر از این در این مورد صحبت نمی کنم به هر حال می خوام بگم که امتناع از آغاز مبارزه مسلحانه در روستا، اولین کج روی یا انحراف سازمان از تئوری چریکهای فدائی خلق بود.

اینو هم بگم که بعد از سیاهکل، ۲ بار در سازمان برای حرکت در روستا اقدام شد. یکی اون موقع بود که اون برخورد شجاعانه رفیق چنگیز قبادی در چپه کردن ماشین پلیس و امکان فرار خودش و رفیق مهرنوش پیش اومد (یعنی در سال ۵۰) یکی دیگه هم در اواخر سال ۵۱ بود که با مسئولیت رفیق نوروزی برای انبارک زنی اقدام شد- که من ازش مطلع هستم.

متأسفانه، سر باز زدن از آغاز مبارزه مسلحانه در یک منطقه روستائی، خیلی گرون تموم شد؛ و نتیجه عملی بسیار دلخراشی داشت دست پلیس سیاسی در شهر، برای ضربه زدن به انقلابیون بازر بود. که متأسفانه همانطور که می دونید، در سال ۵۵ اون ضربه های کاری رو تونست به سازمان وارد بکنه.

حالا اگر بخوام از همه حرفهائی که تا اینجا زدم یک جمعبندی بکنم، (امیدوارم خسته نشده باشید)، به هر حال یک جمعبندی خیلی کل ارائه بدم ، باید بگم که : اولاً راز ماندگاری سیاهکل و چریکهای فدائی خلق در اینه که در دوره ای به نیازهای مبارزاتی جامعه پاسخ دادند. و جمعبندی دوم، اینکه، بقاء و رشد استراتژیک سازمان چریکهای فدائی خلق، می توانست با پراکنده کردن نیروی دشمن و کشوندن مبارزه به روستا تضمین بشه. که متأسفانه این طور نشد و به همین خاطر اونموقع هم که خود توده ها، مسلح شدند، بطور برجسته ما اینو در ترکمن صحرا و کردستان دیدیم، اون موقع اونها می خواستند که انقلاب سال ۵۷ را تداوم بدن، دیگه اونموقع، متأسفانه سازمان چریکهای فدائی خلق با رهبری انقلابی وجود نداشت که مبارزات مردم در جهت خط استراتژیک چریکهای فدائی خلق پیش بره و رهبری بکنه. البته تابلوی آن سازمان بودش- یادمون نرفته!!

می دونم که خیلی طولانی صحبت کردم، هر چند که هنوز همه حرفهامو

هم نردم، ولی اجازه می خواهم به صحبت کوتاهی هم در رابطه با شرایط کنونی بکنم.

در این مورد، مهمترین موضوع مربوط به خیزش یا قیام بزرگ اخیر مردم دلاور ایرانه.

من روی این موضوع تکیه می کنم که در شرایط کنونی مشکل اساسی مردم ما برای رهایی از این وضعیت، فقدان رهبریه و اینو می خوام بگم که گام اول برای پاسخ به این مساله، ایجاد یک تشکل کمونیستی است. البته، تجربه هم نشون داده که در شرایط دیکتاتوری در ایران، یک تشکل انقلابی تنها با توسل به سلاح قادر به حفظ خودش و انجام کارهای مبارزاتی و تنها از طریق جنگیدن با رژیم سرکوبگره که می تونه خودشو به پیشرو مردم تبدیل بکنه. وظیفه همه ما، همه نیروهای انقلابی، همه کسانی که دلشون برای آزادی مردمشون می نه اینه که بکوشیم به ایجاد چنین تشکلی کمک بکنیم و به هر وسیله ای که می تونیم به شکل کیری اون یاری برسویم تا این شعار عملاً تحقق پیدا بکنه و عملی بشه که: " جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد".

این خیزش که به صورت یک جنبش انقلابی حدود یک سال ادامه پیدا کرد، قبل از هر چیز، شدت تضادی رو نشون داد که بین اکثریت مردم ایران و مشتی سرمایه دار خارجی و داخلی وجود داره.

پادتون باشه، قبل از این خیزش، به قول مردم " ماهواره ها"، مدام تبلیغ می کردن که جوان های الان مثل جوانهای دهه ۵۰ و ۶۰ نیستند، عقاید لیبرالی دارند و کلاً مردم ایران و جوان های این دوره و زمانه، انقلاب نمی خوان. در حالی که، این جنبش نشون داد که برعکس، اولین حرف پیر و جوان و نوجوان در ایران، انقلابیه! و خواست سرنگونی جمهوری اسلامی و بوجود آوردن دنیائی نوین، خواست قوی اکثریت مردم ایران هستش از همین جا می شه فهمید که هدف از اون تبلیغات، فریب مردم بوده تا مردم بپا نخیزند و بذارند که جمهوری اسلامی جنایاتشو ادامه بده تا نظم ضد خلقی حاکم پا برجا بمونه. در جریان جنبش مردم هم دیدیم که همین هدف به شکل دیگه ای پیش بردند؛ و خیلی زیرکانه و گفتند که نمی خواهیم که خشونت در جامعه تبلیغ بکنیم!

روی همین کارزار ضد خشونت متمرکز بشیم. از مردم خواسته می شه حداکثر، به مبارزه مسالمت آمیز دست بزنند. اما سنوال اصلی اینه که آیا جمهوری اسلامی اصلاً راهی، جائی برای مبارزه مسالمت آمیز باقی گذاشته؟

چندین ساله که کارگران محروم و ستم دیده ما، به انواع و اقسام مبارزات مسالمت آمیز برای تحقق ابتدائی ترین حقوقشان دست می زنند. جواب این رژیم چیه؟ کارگران

بهشهر ببینید اینا یک سال تمام مبارزه کردن، با انواع توهین ها و با انواع سرکوب ها مواجه شدند. بعدش رفتند اعتصاب غذا کردند، درست مثل شمیری که خودشون میگن، حتی نگذاشتن یک قطره آب بهشون برسه! فعالین کارگری در سنج هوز هیچ کار نکرده بردند و بستند به شلاق. یا همین کارگران خاتون آباد، این کارگران با خانواده شون اومه بودن خیابون و مزد کارشونو می خواستن، چیز زیادی نمی خواستن، اونها را به گلوله بستن، و خوشن رو در خیابانها جاری کردند. در مورد مردم دیگه شما یادتونه، چه به روزگار دراویش در بروجرد یا جاهای دیگه آوردن، شدت جنایاتی که این رژیم در حق مردم آذربایجان مرتکب شد، هنوز همه نمی دونند! واقعاً مردم در مقابل این رژیم وحشی و چکار باید بکنند؟! مگر این که گفته بشه، اصلاً مبارزه نکنید تا هیچ اتفاقی هم نیافته. گرچه مردم هیچ کار نکرده این رژیم بهشون حمله می کنه. نصف جمعیت ایران، به صرف زن بودنشون، امنیت ندارن تو خیابون راه برن. واقعیت اینه، که این رژیم اصلاً راهی برای مبارزات مسالمت آمیز نگذاشته تا مردم بتوانند که با اون به مطالبات اساسی شون برسند؟

در حقیقت، اصل حرف کارزار ضد خشونت، به مردم ایران، اینه که وضع نکبت بار موجود رو بپذیرید، دم بر نیارید، تمکین کنید، و به هر خفت و خواری تن بدید، تا مشتی سرمایه دار داخلی و خارجی و وابستگان به رژیم، به قیمت فقر و بدبختی و دیگه شکنجه و اعدام و جوب های خون در خیابان ها، اونا بتوانند در ناز و نعمت غوطه بخورند. اونها اینو می خوان.

ولی، آیا مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و به هم زدن نظم ضد خلقی موجود، ناشی از نهایت مهربانی مردم نیست؟ تا مردم دیگه بیشتر از این با مصیبت های گوناگون مواجه نشوند؟ شکنجه گاه های مخوفی مثل کهریزک ولایت فقیه را تجربه نکنند؟ و شاهد پریر شدن عزیزانشون در اثر ابتلاء به مواد مخدر نشن؟ که خودتون می دونید، وارد کننده هاش خود دست اندرکاران رژیم هستند. اصلاً، آیا جنگیدن برای سرنگونی این رژیم وابسته به امپریالیسم، کم هزینه ترین (می گم کم هزینه ترین با همه دشواری ها و سختی هائی که در این راه وجود داره) راه برای رهایی مردم از جهنم جمهوری اسلامی نیست؟

جهنمی برای مردم درست کردن، و هر وقت مردم عزم می کنند که خودشونو از این جهنم خلاص بکنند، بهشون می گند شما مهربون نیستید، می خواهید صلح و آرامشو تو جامعه بهم بزنند. اما، کدوم به اصطلاح صلح و آرامش؟

اولین و بهترین درس "آفتابکاران جنگل"، اینه که " قهر ضد انقلابی رو تنها می شه با قهر انقلابی می شه پاسخ داد". و دیدیم

اساسی مردم ما برای رهایی از این وضعیت، فقدان رهبری و اینو می خوام بگم که گام اول برای پاسخ به این مسأله، ایجاد یک تشکل کمونیستی است. البته، تجربه هم نشون داده که در شرایط دیکتاتوری در ایران، یک تشکل انقلابی تنها با توسل به سلاح قادر به حفظ خودش و انجام کارهای مبارزاتی و تنها از طریق جنگیدن با رژیم سرکوبگره که می تونه خودشو به پیشرو مردم تبدیل بکنه.

وظیفه همه ما، همه نیروهای انقلابی، همه کسانی که دلشون برای آزادی مردمشون می تپه اینه که بکوشیم به ایجاد چنین تشکلی کمک بکنیم و به هر وسیله ای که می تونیم به شکل گیری اون پاری برسونیم تا این شعار عملاً تحقق پیدا بکنه و عملی بشه که: " **جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد**".

موفق و پیروز باشید

دیگه، راه انقلاب ایران جنگ سازمان یافته مردم با ارتجاع نیست. ثانیاً بحث به هیچوجه بر سر تکرار گذشته نیست. بحث این نیست که ۹ نفر برند به پاسگاه سیاهکل حمله بکنند و انتظار بره که درست همان مسایلی که اونموقع بوجود اومد، دوباره تکرار بشه. نه! بهیچوجه ما در ترکی مثلی داریم که میگه: خیلی ها چشم پدرشونو در آوردن که به اونا بگند " کور اوغلو" (اسم اون قهرمان مردمی!) ولی به اونها گفتند " پسر مرد کور". ترکیش این طوره: **چوخ لاری دده سینین گوزون چیخاندی که اونا دئسینلر " کور اوغلو" اما قیدیپ ددیبر کور کیشینین اوغلی**. منظورم اینه که! باید راز ماندگاری " آفتابکاران جنگل" رو آموخت. باید با استفاده از تجرب گرانبهای اون نسل، دید که در شرایط کنونی چه موانعی پیشروی جنبش مردم قرار داره؟ و با چه اقداماتی می شه اونها رو از سر راه برداشت.

خلاصه، بحث بر سر یادگیری از درس های نهفته در تاریخه. من روی این موضوع تکیه می کنم که در شرایط کنونی مشکل

که یک تشکل کوچک، متشکل از تعداد محدودی از جوانان انقلابی، توانستند چنان آتشی به خرمن دشمن بزنند که جزیره "ثبات و امنیت" اونو به جزیره طوفانی تبدیل بکنند.

حالا میگن ۴۰ سال از اون زمان گذشته، شرایط فرق کرده و دیگه همیشه همون راه قبلی را طی کرد. بلی ما می دونیم که شرایط از جنبه های مختلفی تغییر کرده. امروز، هم مردم و هم دشمنان مردم از تجاری بر خوردارند که دیروز نداشتند. روحیات، فرهنگ و نگرش مردم امروز نسبت به مسایل مختلف سیاسی و اجتماعی بسیار متفاوت از گذشته شده. همه اینها و مسایلی از این قبیل حتماً باید در اتخاذ تاکتیک مبارزاتی در نظر گرفته شوند. اما بعضی فاکتورهای دیگه ای وجود دارن، فاکتورهای اساسی مثل وجود سیستم سرمایه داری وابسته درکشور، و دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز، نه تنها فرقی با گذشته نکرده بلکه گسترده تر و بیشتر هم شده. در نتیجه اولاً، با تکیه بر این فاکتورهای اساسی، همیشه گفت که

پیام سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان

به جلسه بزرگداشت چهلین سالگرد حماسه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹

رفقای چریکهای فدائی خلق ایران!

چهل سال پیش، در ۱۹ بهمن ۱۳۴۹، با حمله مسلحانه مبارزین انقلابی آرمان طلب، به پاسگاه سیاهکل، حماسه پر شکوه سیاهکل آفریده شد. این حادثه خونین تاریخی که منجر به جان باختن ۱۵ تن از جوانان انقلابی، بدست رژیم خون آشام شاه گردید، آغازگر مبارزات مسلحانه چریکی در ایران بود که طی سالها، تا روز سرنگونی رژیم سرسپرده شاه، همچنان مقاوم و پر تلاش، دوام داشت. چریکهای فدائی خلق، کمونیستها و انقلابیون از جان گذشته و مصممی بودند که با عشق عمیق به توده های محروم و زحمتکش و با کینه ای پابان ناپذیر بدشمنان امر رهائی کارگران و زحمتکشان، سلاح بر کف، تا آخرین نفس در نهایت تهور و جانفشانی، با نیروهای سرکوبگر رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، به مقابله پرداختند. بسیاری از این فرزندان دلیر خلق که در جهت نابودی سلطه امپریالیسم و ارتجاع، بیکار میکردند، با افتخار در راه اهداف انقلابی خود، جان باختند. چریکهای فدائی خلق، با الهام از عشق سرشاری که به توده ها داشتند، در زندانهای مخوف و سپاه چالهای قرون وسطانی، انواع شکنجه ها را متحمل شده و مرگ پر افتخار را به تسلیم و دست کشیدن از مبارزه، ترجیح دادند. رژیم ضد مردمی شاه، با ریختن خون چریکهای فدائی خلق و دیگر عناصر انقلابی و آرمان طلب، مذبحخانه کوشید جلو موج خروشان خشم توده ها را گرفته و از سرنگونی سلطه ننگین خود، جلوگیری بعمل آورد. زهی خیال خام!

انقلاب خونین و قهر آمیز توده ها در بهمن ماه ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم شاه بدست توده های باخاسته و جان بر لب رسیده، به روشنی نشان داد که رژیمهای ارتجاعی و سر سپرده، با تمام وحشیگریها و آدمکشیها، در مقابله با قدرت لایزال توده ها عاجز و ناتوان بوده و عاقبتی جز شکست و نابودی ندارند. این یک واقعیت است که خون انقلابیون، بیجهت به زمین ریخته نمیشود. این خونهای گرانبها، نهال آزادی و رهایی زحمتکشان را آبیاری میکند.

رفقا! در این مراسم رزمنده و پر شوری که در بزرگداشت چهلین سالگرد حماسه سیاهکل برگزار کرده اید گرمترین دروهای انقلابی خود را تقدیم داشته و یاد پر افتخار جان باختگان سازمان چریکهای فدائی خلق را گرامی میداریم. ما یقین داریم که کارگران و توده های محروم و با خاسته که با قدرت عظیم خود، رژیم سرسپرده شاه را به زباله دان تاریخ سپردند، در آینده ای که دور نیست کلیت رژیم ضد مردمی و جنایتکار جمهوری اسلامی را که در بربریت و وحشیگری، در دنیا کمتر نظیر و نالی دارد، علیرغم تمام زور و قلدریش، با توسل بقهر انقلابی، سرنگون خواهند ساخت. تردیدی نیست که کارگران و توده های محروم و زحمتکش و نیروهای انقلابی که از منافع توده ها دفاع میکنند، تا نبل به آرمانهای والای خود که همانا ایجاد دنیائی عاری از امپریالیسم و ارتجاع و ظلم و استثمار است، دست از مبارزه و بیکار برنخواهند داشت.

گرامی باد خاطره پر شکوه حماسه ۱۹ بهمن ۱۳۴۹!

مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع!

سرنگون باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی!

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته، نابود باید گردد!

با دروهای انقلابی،

سازمان دمکراتیک - ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان

بهمن ۱۳۸۹



راز ماندگاری سیاهکل!

توضیح: آنچه را که ملاحظه می کنید متن سخنرانی ای است که در تاریخ ۲۴ بهمن ماه ۱۳۸۹ برابر با ۱۳ فوریه ۲۰۱۱ توسط رفیق فریبرز سنجری از سوی چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و سی و دومین سالگرد قیام توده ای بهمن ۵۷، در مراسمی که به همین مناسبت از سوی "کمیته میز کتاب امستردام" در امستردام - هلند برگزار شده بود، ارائه گردید. متن این سخنرانی اکنون با برخی ویرایش های جزئی، از صورت گفتار به نوشتار درآمده و در اختیار تان قرار می گیرد.

را شکل دادند که نقطه عطفی بود در مبارزات مردم ما.

اما سوال اینه که براستی چرا سیاهکل و رستاخیز سیاهکل چنین نقشی در جنبش انقلابی مردم ما ایفاء نمود و راز پایداری این رویداد در حافظه تاریخی مردم در چیه؟ چون همانطور که تک تک شما می دانید به هر حال ملت ایران مردمی که ۴۰ ساله دارند با این دیکتاتور ها می جنگند رویداد های مختلفی را تجربه کرده اند چه عاملی باعث میشه که این رویداد و این رستاخیز اینقدر پایدار بماند و در ۴۰ سال گذشته همواره مورد آماج دشمنان مردم قرار بگیرد. حالا چون جلسه مون در امستردام است فکر می کنم که بد نیست که به این نکته هم اشاره کنم که حتما تک تک شما می دانید که قرار بود که " پژوهشکده بین المللی تاریخ اجتماعی" در امستردام در ۱۱ و ۱۲ فوریه یعنی دیروز و پریروز جلسه ای بگذاره، سمیناری بگذاره و در رابطه با چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل بحث بکنند. کسانی که به جلسه دعوت شده بودند کسانی که به نام محقق و جامعه شناس ازشون اسم برده میشه اکثرا افرادی هستند که وقتی که آدم سوابق شون را بررسی می کنه مواضع ضد کمونیستی شون غیر قابل انکاره و یا اکثریتی هائی که به این جلسه دعوت شده بودند. به هر حال این جلسه تشکیل نشد اما اسامی آنها در اینجا و آنجا مطرح شد و آدم می توانست ببیند که اکثریتی هائی که اصولا هر چه که بودند و هر چه که هستند هیچ گونه رابطه ای با اون سنت انقلابی و با اون مبارزه انقلابی دیگه ندارند و اساسا هویت کنونی شون را

با سلام به تک تک دوستان و رفقای که جهت گرامیداشت چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و سی و دومین سالگرد قیام بهمن در اینجا گرد آمده اند و با تشکر از برگزار کنندگان این مراسم که با گرامی داشت این دو روز بزرگ تاریخی به من هم امکان داده اند که در اینجا و در کنار شما عزیزان در مورد این رویداد ها ک بزرگ رویداد هائی که نقشی بزرگ در جنبش انقلابی مردم ما ایفاء کردند با شما عزیزان سخن بگم.

فکر می کنم با توجه به واقعیت گذشت زمان و اطلاع اکثر رفقای که در جلسه حضور دارند از آن چه که درسیاهکل گذشت نیازی نباشد که من به سیر رویداد ها بپردازم آنچه که مهمه و فکر می کنم که باید روش تاکید بشه اینه که رزمندگان سیاهکل و چریکهای فدائی با بررسی جوانب مختلف جامعه خودشون و با تحلیل مشخص شرایط کشور خودشون به این نتیجه رسیدند که وظیفه همه گروه های انقلابی آغاز مبارزه مسلحانه در شهر و روستاست. در چهارچوب همین تحلیل هم بود که دسته ۶ نفره کوه در ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ به فرماندهی رفیق علی اکبر صفائی فراهانی به جنگل های شمال رفت و در طول ۵ ماه تمام جنگلها ی شمال از گیلان تا مازندران را شناسائی کرد، و خودش را برای شرایط سخت کار در کوه در سرما و گرما انطباق داد. و همین رفقا بودند که بعدا با پیوستن رفقای دیگری از شهر تعدادشان به ۹ نفر رسید و این ۹ رفیق در ۱۹ بهمن به پاسگاه سیاهکل حمله کردند و رستاخیز سیاهکل

مخالفت با آن سنت تعیین می کنه چه طوری می خواستند بیابند و در رابطه با سیاهکل و در رابطه با رزم چریکهای فدائی خلق صحبت بکنند و در واقع تاریخ بسازند و بعد پژوهشکده امستردام هم آن صحبتها و آن به اصطلاح خاطرات و نظرات را به عنوان تاریخ چریکها، تاریخ رزمندگان سیاهکل بهش مهر دانشگاهی بزنه و در اختیار و بهتره بگیم که به خورد جوانان ما بده. خوشبختانه به دلیل هوشیاری نیرو های انقلابی و رشد تضاد های همان کسانی که می خواستند از این نمذ برای خودشون کلاهی بدوزند این جلسه به هم خورد. به هر حال این جلسه به هم خورد و برگزار نشد ولی از بررسی هویت اکثر شرکت کنندگان یعنی دعوت شدگان براحتی میشد فهمید که در این جلسه قرار بود همان خطی دنبال بشه که بخش فرهنگی وزارت اطلاعات چند سال پیش با انتشار اون کتاب معروفش " چریکهای فدائی خلق از نخستین کنشها تا بهمن ۵۷" داشت پیش می برد و در تلاش بود که بازجویی های اسرای فدائی را به عنوان سند به مردم قالب کنه و تازه به این هم بسنده نمی کرد و در همین بازجویی ها هم دست برده بودو با تغییر آنها می خواست که با بازجویی هائی که در زیر شکنجه به دست آمده تاریخ بسازه و این تاریخ را برای خراب کردن رزمندگان فدائی و رزمندگان سیاهکل در اختیار نسل جوان بگذاره که خوشبختانه موافق نشد ولی همان خط همان خط ضد فدائی همان خط ضد کمونیستی به شکل دیگه ای - باز ما می بینیم از روی هویت اکثر شرکت کنندگان که- قرار بود این بار در امستردام پیش برود که به هر حال نشد. اما این مساله این سوال را مطرح می کنه و خودش یک جلوه ای است از این واقعیت که در چهل سال گذشته به واقع هیچ روزی نبوده که طبقات حاکمه رژیم های سرکوبگر بر علیه سیاهکل بر علیه رستاخیز سیاهکل بر علیه آرمانها و اهداف رزمندگان سیاهکل و بر علیه رزم چریکهای فدائی بر علیه امپریالیسم و رژیم شاه سم پاشی نکرده باشند که این هم یک نمونه اش و یا نمونه هائی که هر یک از شما دهها نمونه اش را در ذهنتان دارید. اما وقتی که به این نقطه اشاره میشه لازمه از اون طرف هم به این امر هم توجه بشه که درست در تقابل با این تلاش ما شاهد این هستیم که در تماشای این سالها هم نیرو های انقلابی و جنبش انقلابی به دفاع از دستاورد های رستاخیز سیاهکل برخاسته و به مقابله با این سم پاشی ها برخاسته و اجازه نداده که دشمن به راحتی کار خودش را پیش ببرد که جلسه امروز هم در همین چهار چوب و تلاشی است برای مقابله با این نوع تلاشها.

به هر حال صحبت من بر سر این بود که چرا طبقات حاکمه بر علیه سیاهکل سم پاشی می کنند. که فکر می کنم اگر به طور خیلی خلاصه به خواهم بگم یکی از

دلایل اصلی اش اینه که سپاهک پاسخی بود به ضرورت زمان. یعنی وقتی که کسی شرایط آن سالها را بازسازی می کنه در ذهن اش جامعه در یک بن بست مبارزاتی به سر می برد. رکود و خمود فضای جامعه را گرفته بود. اساسا همیشه وقتیکه رویداد های تاریخی را می خواهیم بررسی کنیم باید برگردیم و شرایط تاریخی و اون شرایط مادی ای که این رویداد درش اتفاق افتاده را دوباره زنده کنیم برای خودمان و مولفه های اصلی اش را بشناسیم. وقتیکه بر می گردیم به اون سالها می بینیم که به خاطر اشتباهات گذشته به خاطر سرکوبهایی که دیکتاتوری حاکم انجام داده بود یک بن بست بر مبارزات مردم حاکم شده بود و یک گریزی از کار مبارزاتی و کار سیاسی و اینکه این تفکر که مبارزه و تلاش برای تغییر شرایط پاسخ نمی دهه و جواب نمی دهه. سپاهک درست در چنین شرایطی این بن بست را شکاند و توانست یک نقی بزنه به قدرت تاریخی مردم و مردم را به تدریج به صحنه مبارزه بر علیه شرایط ظالمانه بکشونه و ما انعکاس این فعالیت این تلاش و آمدن مردم به خیابان را در سالهای ۵۶ و ۵۷ به عینه شاهد بودیم و دیدیم که چگونه اون مردمی که به بچه هاشون می گفتند که "دیوار موش داره و موش هم گوش داره" و شرکت نکنید در فعالیت های سیاسی همانهایی که قدرت ساواک را آنقدر بزرگ می دونستند که وقتیکه به اون قدرت بزرگ فکر می کردن به خودشون یک احساس ضعف بزرگی دست می داد به خیابانها آمدند و بعد هم در قیام بهمین فریاد "ایران را سرا سر سپاهک می کنیم" را سر دادند.

در حقیقت از جنبه استراتژیکی، راهگشایی رزمندگان سپاهک در این بود که توانستند با بررسی شرایط جامعه خودشون اون راهی که راه انقلاب ایران از نظر اونها بود را ارائه بدهند و بعد هم با عمل به اون و نشان دادن کارائی اون، نظرات و یا افکار جامعه را به طرف خودشون جلب بکنند و اون راه هم چیزی نبود جز اینکه آنها با تکیه بر مبارزه مسلحانه به جامعه این فراخوان را می دادند که راه انقلاب ایران مبارزه مسلحانه توده ای و طولانی است.

امروز، در شرایطی که سلطه جمهوری اسلامی با این کشتار ها دوباره یک وضعی بوجود آورده که هر حرکتی که همیشه باز این احساس را به دست می دهه که به نتیجه نمی رسه سپاهک از این زاویه هم دوباره مورد توجه قرار می گیره در میان جوانها. این گرایش شدید به مبارزه اون سالها که با اسم سپاهک از اسم می بریم یکی از دلالتش اینه که اون مبارزه یک مبارزه راهگشایانه بود مبارزه ای بود که با پیش گامی کمونیستی آغاز شد و در عمل توانست بن بست های مبارزاتی را بشکند و مهمتر از اون توانست تشکلی

را شکل بده که با اقبال وسیع توده ها مواجه شد و ادامه کاری را که یکی از اصلی ترین شروط مبارزه سیاسی است این ادامه کاری را در خودش نشان داد و تضمین کرد و بعد هم در قیام بهمین، همه، نتایج اش را دیدند. مبارزه ای رو بنیان گذاشت که رو به پیش بود رو به پیشرفت بود و خوب این هم جوانها را به سمت خودش می آورد و چشم انداز موفقیت را به اونها نشان می داد در نتیجه حالا که داریم برمی گردیم و اون سالها را نگاه می کنیم و به اون سالها فکر می کنیم باید توجه داشت چون به خصوص که یک تلاشهایی هم میشه که سپاهک به هیچ وجه افسانه ۹ چریک رزمنده و یا ۹ مرد طلائی نیست. که آمدند و درخشیدند و رفتند. بلکه اون چیزی که سپاهک را واقعا سپاهک می کنه اینه که رزمندگانی، کمونیستهایی در این جامعه پیدا شدند که توانستند جامعه خودشون را تحلیل بکنند و راه انقلاب را نشون بدهند و به اون عمل بکنند و این عمل هم در واقعیت هر چه که جلو تر رفت چشم اندازه های پیروزی را بیشتر در مقابل مردم گذاشت. و همه این کارها هم مبتنی بود بر یک تئوری انقلابی که بوسیله رفقای ارزنده ما تدوین شده بود و شرایط جامعه ایران را، ایران تحت سلطه امپریالیسم، ایران نومستعمره را تحلیل کرده بود.

به هر حال سپاهک حاوی یک پیامی هم هست که وقتیکه به این پیام انسان گوش می کنه دل هر رزمنده راه آزادی را دلشاد می کنه. همانطور که در دل مرتجعین لرزه می اندازه دل هر رزمنده راه آزادی را هم دلشاد می کنه. اون (پیام) اینه که گروه کوچکی از انقلابیون به شرط اینکه تحلیل درستی از شرایط جامعه خودشون داشته باشند قادرند در اون جزیره ثبات و امنیت امپریالیستها توفان ایجاد بکنن. کاری که رزمندگان سپاهک توانستند و کردند.

از آنجا که بررسی تاریخ برای درس گیری از اونه تا راه آینده را روشن بکنه نه اینکه مثلا به فرض کنجکاوای ها را بخواد پاسخ دهد که مثلا ما بفهمیم فلانی چکار کرد و فلانی در اون سال چی بود کی با کی تماس گرفت، پس چند درس سپاهک را اجازه بدهید که من در اینجا بش اشاره بکنم و با توجه به اینکه برگزارکنندگان جلسه تاکید دارند که وقت بیشتری رو به پرسش و پاسخ بگذاریم بعد از اون وقت بیشتری داشته باشیم تا به پرسش و پاسخ بپردازیم در رابطه با مساله این جلسه.

همونطور که گفتیم یکی از مسائلی که سپاهک نشان می دهه اینه که یک گروه کوچک انقلابی هم می تونه یعنی قادره که تاثیری در روند حرکت جامعه اش بگذاره که گاه احزاب بزرگ هم قادر به چنین تاثیر گذاری نیستند. یعنی از آنها هم یک چنین چیزی ساخته نیست. تجربه

نشان داد که اگر دسته کوچکی که در اینجا رزمندگان سپاهک و ادامه دهندگان راهشون یعنی چریکهای فدائی مورد نظره. اگر بر علم شرایط رهائی طبقه کارگر مسلط باشند اگر با جهان بینی این طبقه به تحلیل جامعه خودشون پرداخته باشند و اگر دور از هرگونه دگم ها و دگم سازیها و الگوبرداری ها با یک دید باز به تحلیل جامعه خودشون بپردازند اون موقفه می توانند به درستی جامعه را بشناسند و می توانند از توی این شناخت راه تغییر جامعه را پیدا کنند و اگر به اون عمل کنند صادقانه می توند در دل مردم جا باز کنند و فضای جامعه را کاملا تغییر بدهند. مهم اینه اون چیزی که رفقای آن سالها رفقای سپاهک انجام دادند این بود که از این تقلید گرانی میرا بودند از این قطب بندی هائی که در سطح جهانی در جنبش کمونیستی جهانی وجود داشت، با اینکه مطالعه اش می کردند و روش موضع داشتند ولی میرا بودند. و سعی می کردند جامعه خودشون را قانون مندی های جامعه خودشون رو بشناسند من این تاکید را به خصوص از این زاویه مطرح می کنم که جوان هائی که امروز می خواهند از گذشته درس بگیرند و راه آینده رو هموار کنند باید با این دید به مسئله نگاه کنند همان دیدی که اون رزمندگان نگاه می کردند با یک دید باز و جدا از هرگونه الگوبرداری تحلیل علمی کرده و به راهی که شرایط مادی آنرا می طلبد عمل کنند، جدا از تقلید، واقعیت را شناختن و جسارت خیره شدن به واقعیت را داشتن. به خصوص برای جوانان این دوره این درس از این زاویه هم مهم است که دشمن با دستگاه عظیم تبلیغاتی اش همواره در تلاشه که کار تشکیلاتی و کار مبارزاتی را سترون و بی نتیجه و سخت مشکل جلوه بده. اگر کتابهایی هم که در این سالها در ایران چاپ شده را مطالعه بکنیم خط اصلی این کتابها اینه که خوب یک عده ای پیدا شدند مبارزه کردند و نتیجه هم نداد. و این رو می خواهند در ذهن ما، این رو می خواهند در ذهن جوانهای ما، این را می خواهند در ذهن نسل جدید قالب کنند که مبارزه با توجه به این قدرتی که روبرویت می بینی که همه چیز را با ساترلایت به قول خودش داره کنترل می کنه هیچ نتیجه ای نداره. در حالیکه وقتیکه به گذشته مبارزاتی مردم خودمون به آنچه که جنبش کمونیستی ایران در ۴۰ سال گذشته کرده نگاه می کنیم می بینیم که نه، اتفاقا بودند نیرو هائی که توانستن در سخت ترین شرایط باز هم متشکل بشوند دست به تحلیل جامعه شون بزنند و راهگشا باشند. و در جهت حل نقطه ضعف مهمی که اون موقع در مقابل جنبش ما بود یعنی فقدان یک رهبری انقلابی و اون نقطه ضعفی که اتفاقا امروز هم ما باش درگیریم یعنی فقدان رهبری انقلابی گام بردارند.

یک نکته دیگری که در این بحث کوتاه من مایلم بهش اشاره بکنم و یکی از کلیدی ترین تر های تئوری راهنمای رزمندگان

سیاهکل است اون این واقعیته که در شرایط ایران تحت سلطه امپریالیسم، در شرایط ایرانی که سرمایه داران وابسته بر اون حاکم اند شکل حکومتی الزاما دیکتاتوره. این تر که هر کس اگر بپذیردش با خودش الزاماتی را می آورد و چشم انداز وسیعی را در مقابلش باز می کنه که دیگر ارزش گریزی نیست یکی از اصلی ترین درسهای تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل است. ما اگر به واقعیت تاریخی کشور خودمان برگردیم از کودتای رضا شاه بعد هم محمد رضا شاه و حالا هم جمهوری اسلامی ما همه جا می بینیم که شکل حکومتی یک استبداد خشن یک دیکتاتوری لجام گسیخته است. این ویژگی این فرد یا اون فرد نیست این به خاطر رضا خان قلدر محمد رضا شاه قسی القلب یا خمینی و خامنه ای نیست این نیاز این سیستمه یعنی این سیستمی که در ایران بر سر کاره اصولا بدون استبداد بدون دیکتاتوری بدون اعمال یک خفقان شدید ادامه حیات نمی تونه پیدا بکنه. در نتیجه اون چیزی که مهمه فهمیدن این تره و بعد وقتیکه ما این تر را بپذیریم که اصولا در شرایط جامعه تحت سلطه ما در شرایط حالا ما اسمش رو در تشکیلات خودمون و در نظر خودمون می گوئیم ایران نتو مستعمره. اصولا اگر می پذیریم که شکل حکومتی یک دیکتاتوری لجام گسیخته است که حالا ما در دوره شاه را خودمان با چشم خودمان دیدیم و با پوست و گوشت خودمان لمس کردیم پیر تر از ما ها هم دوره رضا شاه اش را لمس کردند حالا هم که همه مون داریم جمهوری اسلامی اش را لمس می کنیم و اساسا به خاطر همین دیکتاتوری همه مان اینجا ایم. اگر به این واقعیت توجه بشه اون موقع از ش یک درس بزرگ گرفته میشه پذیرش این تر که روش تاکید میشه اگر این اصطلاح درست باشه ما رو و جوانان ما را واکسینه می کنه در مقابل تبلیغات فریبکارانه دشمن. اون موقع اگر ما بپذیریم که این دیکتاتوره که با این سلطه عجین شده و بدون نابودی این سلطه بدون نابودی نظام سرمایه داری در ایران اصولا امکان دستیابی به دموکراسی و آزادی وجود نداره اون وقت دیگه نمی توانند هر دقیقه برای ما از اون به قول معروف کشکولشون ناجی ملت بیرون بیاورند. و ما یک دفعه چشم باز می کنیم می بینیم که ۲ خرداد شد و یک خاتمی را انداختند جلو جلالانی را می اندازند جلو که هر کاری هم می کنند هر چقدر هم که عطر و ادکلن مصرف می کنند باز هم بوی خون رزمندگان ما، کمونیستهای این کشور، آزادیخواهان این کشور از بدنشون می آید و نمی توانند اون رو پاک کنند و یا از بین ببرند یک دفعه در لباس ناجی ظاهر می شوند. و با اراجیفی مثل "مردم سالاری دینی" که اصولا در ذات خودش یکی از مزخرف ترین حرفهائی است که میشه زد. با "مردم سالاری دینی" مردم رو فریب می دهند و یا بعد در همین سال های اخیر، پارسال موسوی و کروبی را برای ما علم می کنند

و بعد جوانهائی هم پیدا می شوند که با این توهم که بدون انقلاب و بدون سرنگونی جمهوری اسلامی هم امکان رسیدن به آزادی و دموکراسی و مطالبات اساسی مردم ما وجود داره برای آنها کف می زنند. اگر ما بپذیریم که اصولا این دیکتاتوری و اختناق و استبداد ذاتی این سلطه است اون موقع دیگه هر دقیقه اینها نمی توانند با اون جادوگری ای که می کنند یک کسانی رو به وسط صحنه بفرستند عده ای را فریب بدهند و سعی بکنند بر موج مبارزات مردم سوار بشوند و اون رو به بیراهه ببرند. اون کاری که در خیزش مردمی سال گذشته شاهد اش بودیم که چطوری اصلاح طلبان حکومتی امثال موسوی و کروبی تلاش می کردند بر موج مبارزات مردم سوار بشوند و اون رو به بیراهه ببرند و امکان حیات و زمان برای جمهوری اسلامی و اون "میراث خمینی" شون بخرند.

حالا اگر این بحث را بپذیریم یک نکته دیگه ای که با این بحث ارتباط تنگاتنگ داره اون این واقعیته که وقتی ما دیکتاتوری و استبداد رو در ایران می بینیم این دیکتاتوری و استبداد در ذات خود اش مخالف هرگونه تشکلی است. یعنی اساسا هر گونه تشکلی با حیات این دیکتاتوری در تعارضه؛ بحث هم سر این نیست که تشکل های کمونیستی تشکل های انقلابی، بحث سر هر گونه تشکل مردمیه. یعنی هر نوع تشکل صنفی هر نوع تشکل سیاسی با ذات این استبداد در تعارضه. مثلا نگاهی بکنیم به صحنه سیاسی جامعه بحث این نیست که نمی گذارند حزب کمونیست تشکیل بشه اینها سندیکا های کارگری را هم اجازه نمی دهند. اینها تشکل های مستقل کارگری را هم اجازه نمی دهند که زنهای این مملکت یعنی نیمی از جمعیت کشور کوچکترین تشکلی داشته باشند. این دیکتاتوری معلم های این مملکت رو اجازه تشکل نمی دهد، دکتر ها و حقوق دانهاش رو هم نمی قشر و اون قشر و طبقة هم بخواد اونها رو اجرا بکنند یعنی تشکل های رژیم ساخته. مگر ما فراموش کرده ایم که با فعالین سندیکای شرکت واحد چه کردند. مگر فعالین سندیکای شرکت واحد چه می خواستند. یک عده ای کارگر جمع شده بودند و برای حقوق صنفی خودشون که در چهارچوب همین مقررات و قوانین همین رژیم پذیرفته شده می خواستند خواستهایشان را مطرح کنند. مگر نگفتند زبان آنها را می بریم. تشکل های مردمی به کنار، این رژیم حتی خودی های خودش را هم تحمل نمی کنه! استبداد حاکم دیکتاتوری حاکم همانطور که در دوره شاه رستاخیز اعلام می کرد و همه احزاب رو مثل "مردم" و

وقتی ما دیکتاتوری و استبداد رو در ایران می بینیم این دیکتاتوری و استبداد در ذات خود اش مخالف هرگونه تشکلی است. یعنی اساسا هر گونه تشکلی با حیات این دیکتاتوری در تعارضه؛ بحث هم سر این نیست که تشکل های کمونیستی تشکل های انقلابی، بحث سر هر گونه تشکل مردمیه. یعنی هر نوع تشکل صنفی هر نوع تشکل سیاسی با ذات این استبداد در تعارضه. مثلا نگاهی بکنیم به صحنه سیاسی جامعه بحث این نیست که نمی گذارند حزب کمونیست تشکیل بشه اینها سندیکا های کارگری را هم اجازه نمی دهند. اینها تشکل های مستقل کارگری را هم اجازه نمی دهند. اینها حتی اجازه نمی دهند که زنهای این مملکت یعنی نیمی از جمعیت کشور کوچکترین تشکلی داشته باشند. این دیکتاتوری معلم های این مملکت رو اجازه تشکل نمی دهد، دکتر ها و حقوق دانهاش رو هم نمی قشر و اون قشر و طبقة هم بخواد اونها رو اجرا بکنند یعنی تشکل های رژیم ساخته.

"ایران نوین" که اون موقع بود را منحل کردند و یک حزب ساختند به نام حزب رستاخیز، این دیکتاتوری هم اگر ما نگاه بکنیم به این ۳۰ ساله جمهوری اسلامی این هم هیچ حزب و دسته ای رو حتی در چهارچوب های خودشون رو نمی پذیره. همین الان خیلی از اینها که در چهارچوب های خودش بوده را منحل کرده. در نتیجه یک چیز از اینکه این دیکتاتوری ضد تشکل و ضد هر گونه تلاش مردمی تلاش انقلابی و مبارزاتی برای متشکل شدن این نتیجه گیری بیرون می آید که خوب چه باید کرد تا متشکل شد و ادامه کاری تشکل رو حفظ کرد. این درسی که رزمندگان سیاهکل و پاسخی که رزمندگان سیاهکل به این مسئله دادند این بود که با اعمال هر انقلابیه که میشه به این پاسخ داد و دادند و عمل هم کردند. این تجربه نشون می ده که با رژیمی که جز زبان زور نمی فهمه - به خصوص این روز ها که هر کدوم از شما بدون شک اخبار را دنبال کردید و می دانید که چه جو ضد خشونت راه می اندازند و همه اش سعی می کنن که جوانها رو و مبارزات مردم را کانالیزه کنند به سمت به قول خودشان مبارزات غیر خشونت آمیز، نمی شه با زبان دیگه ای صحبت کرد. اگر به تجربه جامعه خودمان برگردیم بر عکس ما می بینیم که همانطور که سیاهکل نشون داد همانطور که ۳۰ سال تجربه جمهوری اسلامی نشون میده که اصولا با کسی که جز با زبان زور با شما صحبت نمی کنه شما راهی ندارید جز اینکه با زور صحبت کنید؛ راهی ندارید جز اینکه مقاومت کنید در مقابل خشونت اون و قهر ضد انقلابی اون رو با قهر انقلابی پاسخ دهید. در نتیجه از این بحث باید این نتیجه را بگیریم اونهای

که فکر می کنند و این تبلیغ رو می کنند که در مقابل اون دیکتاتوری و استبدادی که گفتیم در ذات این سلطه است باید با مسالمت برخورد کرد دارند ما را به بیراهه می برند و نیازی هم به مثال های خیلی سخت نیست یک نگاهی کنید به همین مبارزات یک سال گذشته. در ۲۵ خرداد سه میلیون در شهر تهران به خیابان ها آمدند در اطراف میدان آزادی و شهپاد اگر اشتباه نکنم عکس اش هم هست "گردان ۱۱۷ عاشورا" چنین اسمی داره مردم رو به گلوله بست. بر مینای گفته های شاهدان عینی بیش از چهل نفر در آنجا کشته و مجروح شدند. مردم هم نه به خشونت متوسل شده بودند و نه مسلح بودند. به مسالمت آمیز ترین شکلی مردم به خیابان آمده بودند تا مطالبات خودشون رو فریاد بزنند. با چنین مردمی که با مسالمت آمیز ترین شکل به خیابان آمده اند و اصولا خواستههایشان هم خواستههای خیلی طبیعی بود هیچ چیز عجیب و غریبی نمی گفتند و نمی خواستند در مرحله اول در گام اول اینها را به رگبار بستند و نه تنها به رگبار بستندسگهای هارشون رو با ساطور و چاقو انداختند چون مردم که عکسهایش هم هست و غیر قابل انکاره و کسانی هم که در این فاصله از ایران آمده اند مصاحبه هائی که کرده اند جلوه های روشنی از وحشیگری های رژیم را آشکار کردند. همه تون هم فیلم "ندا" را دیدید با اون صحنه دهشتناک. در نتیجه این مسله خیلی مهمه که در مقابل یک چنین یورش وحشیانه ای به یک چنین مبارزه خیلی مسالمت آمیزی چه باید کرد؟ آیا باز هم باید فریب این ترها و این تحلیل ها را خورد که باید با مبارزات مسالمت آمیز رژیم را به عقب نشینی واداشت و فضا باز کرد. آیا در مقابل یک چنین وحشیگری نباید دست به مقاومت زد و نباید برخورد و سرکوب ضد انقلابی رژیم را با قهر انقلابی پاسخ داد؟ اگر در این ۳۲ سال که جمهوری اسلامی در قدرت بوده نگاه بکنیم در این ۳۲ سال هر صدای آزادیخواهی را این رژیم در گلو خفه کرده هیچ روزی نبوده که ما شاهد رقص قربانیان این رژیم بر دار هائی که در گوشه و کنار این کشور بر افراشته نباشیم. این روزها هم که خودتان شاهداید که چطور دسته دسته دار می زنند. یک آماری خواندم که می گفت هر ۸ ساعت یک نفر را دارند اعدام می کنند. خوب با توجه به یک چنین رژیمی که جز با زبان گلوله و جز با زبان زور با مردم سخن نمی گه، آیا ما می توانیم باور کنیم به اون کسانی که در چنین شرایطی مردم ما را به مبارزه مسالمت آمیز دعوت می کنند و یا اینطور جلوه می دهند که کسانی که واقعیتها را می ببینند و بر این واقعیتها انگشت می گذارند سرشون برای درد سر می خاره و یا شیفتگی خاصی به قهر و خشونت دارند. اینهایی که این واقعیتها را که جلوی چشم همه ما در ایران می گذره نمی ببینند باید بشون گفت که سرتون را از توی این پنجره های اتاقتان بیرون کنید بیرون را

ببینید ما نمی گیم که حداقل خاوران را ببینید که این جلادان از کشته پشته ساختند نمی گیم کهریزک را ببینید که قساوتی در اونجا بکار بردند که صدای خودشون هم در آورد یعنی خودی های این رژیم هم بلند شدند و گفتند این چه وضعشه حتی اینها را هم نمی خواهد ببینید بیاید به بلانی که این دیکتاتوری بر سر خودی های خودش در میآوره نگاه کنید خوب رژیمی که با خودی های خودش چنین برخورد می کنه چطور انتظار داری که به نیروی انقلابی به نیروی مبارز به تشکل کارگری به تشکل مستقل زنان و به تشکل مستقل کارگران هم اجازه حیات و فعالیت بده. آیا کارگران ما که برای طبیعی ترین خواست خودشان یعنی حقوق معوقه شون اعتراض می کنند دست به تجمع اعتراضی می زنند یعنی حقوقی که بطور رسمی در همه جای دنیا پذیرفته شده که وقتیکه شما ۸ ساعت کار می کنید حقوق تون را بتون بدهند حالا مثلا ده ماهه که بش ندادند این میره اعتراض میکنه که حقوق من را بدهید با اینها چکار می کنند مگر مثلا با کارگران "شا دان فر" که رفته بودند جلو مجلس و اعتراض داشتند که حقوق معوقه ما را بدهید این رژیم چه کرد؟ با کارگران نیشکر هفت تپه چه کردند؟ از این فاکتها و از این واقعیتها چه نتیجه ای میشه گرفت اونچه که این فاکتها و واقعیتها به ما می آموزه اینه که ذهنی گرانی مطلقه که ما فکر کنیم با یک چنین دیکتاتوری و با یک چنین استبدادی ما می توانیم مطالبات اساسی مردم خودمان را با حفظ این دیکتاتوری با وجود این جمهوری اسلامی به دست آوریم و نویم برای سرنگونی قطعی تمامیت این رژیم. این ذهنی گرانی آنقدر ذهنی است که شاید از اون مسلمانانی که برای رسیدن به خواستههای خودشون به امام زمان پناه می برند و فکر می کنند که اگر امام زمان بیایدخواستههای اونها را متحقق می کنه ذهنی تره و ازش این نتیجه را باید گرفت که کسی که می خواهد و کسی که چنین تبلیغ می کنه که با یک چنین رژیم خشن و سرکوبگر و خشونت طلبی میشه با مسالمت حرف زد تنها چیزی که میشه بش گفت اینه که می خواهد مردم ما را و ما را کت بسته به مسلخ جلادببرد.

اجازه بدید که این بحث رو جمعبندی کنم چون مثل اینکه زیاد صحبت کردم. به هر حال چون بحث سیاهکله و مسئله درس گیری از تاریخه اینو مایلیم روش تاکید کنم که بحث سر تکرار تاریخ نیست. چون یک عده ای گاهی وقتها مطرح می کنن که اینهایی که مثلا بر مبارزات گذشته دست می گذارند می خواهند همان مبارزات را تکرار بکنند. مثلا اگر یکی آمد و گفت سیاهکل یک مبارزه راهگشائی بود منظورش اینه که می خواهد همین امروز هم ۹ نفر بلند بشن بروند در جنگلهای شمال و همان کارها را همانطوری تکرار کنند. یا اگر یکی گفت از جنبش خلق کرد باید درس گرفت منظورش اینه که باید برود

الان درست تو کردستان و اگر گفت که باید در ترکمن صحرا درس گرفت باید همان کارها تکرار بشه در حالیکه درس گیری از تاریخ به هیچ وجه به مفهوم تکرار تقلید وار تاریخ نیست و اصولا کودکانه ترین خواستی که یک مبارز و یک انقلابی می تواند داشته باشه اون اینه که فکر کنه که تاریخ را میشه تکرار کرد. درس گیری از تاریخ برای اینه که از اونچه که اتفاق افتاده آدم یاد بگیره تا راه آینده اش را هموار بکنه چرا می گویند گذشته چراغ راه آینده است. برای اینکه از اون روش برخورد از اون کاری که شده از اصول حاکم بر اون کار باید یاد گرفت و بر اساس اون شرایط خودمان را بررسی بکنیم. همانطور که گفتم رفقای سیاهکل بدون الگو برداری که در اون موقع البته رسم بود و شدید هم رسم بود. من خودم یادمه که یک جزوه ای اون موقع در آمده بود که می گفتند احمد صوری نوشته. احمد صوری از اون بچه های گروه فلسطین بود. بعدا معلوم شد که این یکی از جزوه های مائو است که او چین هاش رو برداشته بود کرده بود ایران!! یک سری تغییرات داده بود و بعد اینو پخش می کردند به اسم تحلیل رفیق احمد و دست به دست هم می گشت و یک عده هم خوانده بودند بعدا ما در زندان فهمیدیم که چه کلکی بوده این جریان با این الگوبرداری و این تقلید که هیچ جنبشی به نتیجه نمی رسه. بحث اینه که ما بتوانیم ببینیم اون روحی که حاکمه بر مبارزات انقلابی مثلا ما باید از کمون پاریس درس بگیریم از انقلاب اکتبر درس بگیریم ما باید ببینیم که چه روحی حاکمه بر این حرکت تاریخی چگونه برخورد کرده عوامل تشکیل دهنده این واقعیت را چطور دیده اگر کسی برگردد به سال ۴۹ خوب اون موقع باید فکر کنه که چه شرایطی در جامعه بود و اینها چه کردند که وقتی عکس شون را زدند به دیوار انفجار آگاهی شد در جامعه. واقعی می گم کسانی که جنبش مسلحانه را در ایران شکل دادند خودشون هم انتظار نداشتند که به این سرعت به نتیجه برسه. سیاهکل در ۱۹ بهمن سال ۴۹ است شما ببینید دادگاه گلسترخی و کرامت دانشیان بهمن سال ۵۲ است و بعد ببینید که چه تحولی در این دو سه سال در ایران شده و چطور اینها شدند سمبل یک جنبشی که بطور زنده وجود داشت حرکت می کرد و یا بعدش ببینید که در ۱۳ اگر اشتباه نکنم یا ۱۱ اسفند ۵۳ بود که شاه آمد و حزب رستاخیز را اعلام کرد. خوب رژیمی که همه را می زد تو سرشون که بروید تو خانه هاتون و از سیاست حرف نزنید مجبور شد در عرض ۲ سال خودش بیاد بگه که حالا باید بیاید تو سیاست. شاه سخنرانی اش هست گفت اگر کسی نمی خواهد عضو حزب رستاخیز من بشه برود پاسپورت بگیرد و از ایران خارج بشه این جمله شه رفقائی که اون موقع بودند یادشونه این تحول که حالا خود رژیم مردم را مجبور می کنه بیایند تو سیاست در حالیکه اون سیاست گریزی که اونجا بود

حاصل چه بود حاصل ۳ سال مبارزه مسلحانه بود. در نتیجه اگر ما این چنین به وقایع بیندیشیم و وقایع را بررسی کنیم و اون موقع از سپاهکل بخواهیم درس بگیریم می بینیم که ضعف کنونی که به خصوص برجسته است در جنبش ما فقدان یک رهبری انقلابی است. می بینیم که اون رفقا توانستند با تحلیل صحیح جامعه خودشون و روند های عینی جامعه خودشون و روانشناسی مردم خودشون راهی ارائه بدهند که اون بن بست ها را بشکنند و نقیبی بزنند به قدرت مردم. پس جوانهای ما هم اگر امروز می خواهند از سپاهکل و یا از هر مبارزه انقلابی دیگری درس بگیرند باید این حرکت را انجام بدهند

باید شرایط جامعه خودشون را تحلیل بکنند باید موقعیت کنونی را بشناسند و بر اساس این موقعیت کنونی اون موقع حرکت بکنند. اگر کسی اگر نیروئی بتواند شرایط جامعه اش را به درستی بشناسد روانشناسی مردمش و نیاز های فعلی جنبش انقلابی را بفهمد و به اون پاسخ بدهد و به اون عمل بکنند و بر اساس اون متشکل بشوند و بر این ضعف پراکندگی فائق بیاد اون موقع بدون شک فعالیت را شروع می کنند که اون وقت خود زندگی بانگ بر می دارد که گل همین جاست همین جا برقص. یعنی چشم انداز های وسیع تر از کار را می دهی و خود حرکت و راهگشائی که کرده بهش نشون می دهی

که چه گام هائی را باید بردارد تا بتواند بیش از این کار هائی که کرده مردم را به سمت انقلاب و برای نابودی رژیم به صحنه بکشونه و متشکل کنه. با توجه به اینکه ما بخش پرسش و پاسخ داریم فکر کنیم که اجازه بدهید که من این صحبت را اینجا تمام کنم و در قسمت پرسش و پاسخ به کمک همدیگر بر ضعف هائی که این بحث داشته برخورد کنیم و بتوانیم یک بحث شفاف و غنی داشته باشیم و دستاوردهای بحث بتواند کار های آینده مون و پیشرفت های آینده مون را هموار کند. شاد باشید

گزارشاتی از مراسم سپاهکل... از صفحه ۲۳

رفیق دهقانی سخنرانی خود را با توجه به رئوس اعلام شده آغاز میکند. بعضی از مطالب این سخنرانی را در اینجا ذکر می کنم. رفیق اشرف درمقابل کسانی که مبارزه مسلحانه چریکهای فدائی خلق را یک کار تقلیدی از مبارزات مسلحانه ای قلمداد می کنند که در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم در نقاط مختلف جهان برای رهائی توده ها از زیر سلطه امپریالیسم جریان داشت، مطرح کرد که "ما قبل از تشکیل چریکهای فدائی خلق، در گروهی که بعداً به اسم رفیق احمدزاده معروف شد، یک نشریه داخلی داشتیم که در اون چنین جمله ای نوشته شده بود که // ما نام همه رهبران جنبش کمونیستی را بر پرچمون می نویسیم، ولی، راه مبارزه مونو بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه، / خودمان تعیین می کنیم. // با عمل به این رهنمود بود که چریکهای فدائی خلق، به ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران رسیدند."

یکی از نکاتی که توجه مرا در این سخنرانی به خود جلب کرد، نام بردن از رفیق کبیر و تا حدی گمنام، "غفور حسن پور" به عنوان موسس اصلی گروه جنگل بود. رفیق اشرف مطرح کرد که اگر چه سابقه سیاسی بعضی از افراد این گروه به گروه رفقا سورکی، جزئی و ظریفی می رسید ولی گروه جنگل متمایز از گروه قبلی بود. او تأکید کرد که گروه جنگل دارای معیارهای مشترکی با گروه رفیق احمدزاده بود.

بخشی از سخنرانی به توضیح نکات عمده میانی تئوریک چریکهای فدائی خلق و معرفی تدوین کنندگان این تئوری یعنی رفقا امیر پرویز پویان و مسعود احمدزاده اختصاص داده شده بود. همانطور که می دانیم دو کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا" و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک" به ترتیب نوشته آن رفقا است. رفیق اشرف پس از توضیح مسایل مربوط به شرایط مبارزاتی جامعه پس از آغاز مبارزه مسلحانه و وضعیت درونی سازمان چریکهای فدائی خلق، بخش آخر صحبت خود را به شرایط کنونی جامعه اختصاص داد و روی این امر تأکید کرد که: "واقعاً مردم در مقابل این رژیم وحشی چکار باید بکنند؟ مگر این که گفته بشه، اصلاً مبارزه نکنید تا هیچ اتفاقی هم نیافته. کرجه مردم هیچ کار نکرده این رژیم بهشون حمله می کنه. نصف جمعیت ایران، به صرف زن بودنشون، امنیت ندارن تو خیابون راه برن. واقعاً، کجا راهی برای مبارزات مسالمت آمیز که به تحقق مطالبات اساسی مردم منجر بشه وجود داره؟" و در ادامه گفت: "اولین و مهمترین درس "آفتابکاران جنگل"، اینه که "قهر ضد انقلابی رو تنها با قهر انقلابی می شه پاسخ داد". و دیدیم که یک تشکل کوچک، متشکل از تعداد محدودی از جوانان انقلابی، تونستند چنان آتشی به خرمن دشمن برزند که جزیره "ثبات و امنیت" اونو به جزیره طوفانی تبدیل بکنن." در پایان این مطلب رفیق از ضرورت ایجاد یک سازمان کمونیستی که تنها با مبارزه مسلحانه امکان حفظ خود را خواهد داشت، سخن گفت و این را اولین قدمی دانست که باید برداشت تا جای خالی رهبری در جنبش کنونی پر شود. سخنرانی با شعار "فدایی، فدایی تو افتخار مائی" به پایان میرسد و در حالیکه هنوز بخش اول مراسم پایان نیافته بود، عده ای از عزیزان که بیصبرانه منتظر فرصتی برای صحبت حضوری با رفیق هستند به قسمت جلوی سالن سرازیر میشوند. فضای عجیبی بر کل سالن حکمفرماست، انگار که مردم در وجود رفیق اشرف، عزیزترین هایشان را می بینند، انگار همه آمال و آرزوهایشان با دیدن این رفیق در وجود آنها زنده می شود. و انگار که سالهاست او را می شناسند. هر یک از این عزیزان داستانی از ستم هایی که در سی سال حکومت ننگین جمهوری اسلامی بر آنها رفته است را در دل دارند و چه راحت در مورد آن ها با رفیق صحبت می کنند و چقدر با نزدیکی و خلوص نیت غم از دست دادن بهترین عزیزانشان را با رفیق سهیم میشوند. فضا غرق در اشک است، اشک شوق از دیدار و اشک غم هایی سنگین برای از دست دادن بهترین جوانه های سر زمینمان و در عین حال در این اشک ها و هیجان ها رویش جوانه های امید را می توان دید. مردی را دیدم که هق هق کنان میگفت حس میکنم همه آن رفقای فدایی که نتوانستیم ببینیم را امروز دیدم. رفیقی که ۹ سال در دست جلادان جمهوری اسلامی بهترین سالهای جوانی خود را سپر کرده بود، در حالی که اشک می ریخت، می گفت همه آن رفقای هم بند را که قهرمانانه به پای جوخه های اعدام رفتند را بیاد می آورد. دختر خرد سالی میگفت که ۱۵ ساعت با ماشین آمده است تا "خواهر صمد" را ببیند! دختران و پسران جوان بی شماری که در مراسم حضور داشتند صحبت میکردند که چگونه پدران و مادرانشان کتاب "حماسه مقاومت" رفیق را برای آنها تعریف کرده و آنها چه خوب با افکار مبارزات رفیق آشنا بودند. مشکل بتوان فضای حاکم بر سالن را با جملات توضیح داد، خانمی با اشک به رفیق میگفت ما به شما نیاز داریم، ما به کسانی که همواره در کنار مردم ایستادند و با دشمنان مردم جنگیدند، نیاز داریم. واقعیت این است که همه این عزیزان با این همه ابراز احساسات، در واقع نهایت احترام خود را به رفقای جان باخته فدایی، به همه کمونیست ها و به همه مبارزینی ادا می کردند که برای آزادی و رفاه مردم با همه وجود مبارزه کرده و می کنند. آنها در واقع در کنار رفیق اشرف، خود را در کنار تمامی شهدای به خون خفته فدایی و همه انقلابیون صادق خلق حس میکردند. مراسم با اجرای برنامه های هنری در فضایی سرشار از امید به پیروزی به پایان رسد. میز کتاب چریکهای فدایی خلق مورد استقبال وسیع شرکت کنندگان قرار گرفت و مردم به طرق مختلف حمایت مادی و معنوی خویش را از چریکهای فدایی خلق نشان میدادند.

رزم سياهكل و نامه های ساواک ساخته!

فریبرز سنجری

مقاله زیر، اولین بار در صفحه ویژه سایت بی بی سی برای سياهكل، درج گردیده که جهت اطلاع خوانندگان پیام فدایی در اینجا مبادرت به انتشار آن می کنیم.

در آستانه چهلمین سالگرد رستاخیز سياهكل قرار داریم، رویدادی که نقشی بزرگ و تاریخی در جنبش انقلابی مردم ما ایفا نمود. در آن سالها که یاس و ناامیدی جو غالب بود و ترس و وحشت بیداد می کرد این حرکت انقلابی آنچنان جامعه استبدادزده ما را تکان داد که وضع غم انگیز سابق دگرگون گشت و دیگر هیچیک از دست اندر کاران رژیم شاه قادر نشدند آن را به جامعه خاموش و سياه قبلی برگردانند. بانگ صولتمند "بیر های دیلمان" صحنه سیاسی ایران را در نوردید و جسارت و ایثار انقلابی آنان شور و امید را در دل های مردم شکوفا ساخت و در جامعه ای که رکود و خمود بر آن حاکم بود، باعث چنان تحرک مبارزاتی در میان ستمدیدگان شد که "زمستان شکست" و فرهنگ نوینی در جامعه شکل گرفت. اما برآستی چرا این رویداد مبارزاتی چنین نقشی در جنبش انقلابی مردم ما پیدا نمود و به همین اعتبار هم در حافظه تاریخی جامعه ما ماندگار شد؟ اگر بخواهیم در یک کلام پاسخگوی این سنوآل باشیم، باید با تاکید بگوئیم که سياهكل پاسخ به ضرورت زمان بود.

آنچه به چریکهای فدائی خلق امکان راهشکافی در مبارزات مردم و درک ضرورت زمان را داده بود، در درجه اول کوشش آنان برای شناخت جامعه خود و پاسخ عملی به این سنوآل بود که روشنفکران انقلابی چگونه می توانند اعتماد توده ها را به خود جلب نموده و در ارتباطی مبارزاتی با آنان قرار بگیرند و به عبارتی دیگر، نقیبی به قدرت توده ها بزنند! در این پروسه آنها توانستند با تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه خودشان، این حقیقت را دریابند که تنها با توسل به اعمال قهر انقلابی در مقابل قهر ضد انقلابی رژیم حاکم قادر خواهند بود که صداقت و صمیمیت و قدرت انقلابی خود را به توده ها نشان دهند. اعمال قدرت انقلابی در مقابل رژیمی که مبارزه توده ها را به خون می کشید و حتی مبارزه برای تحقق ابتدائی ترین خواسته هایشان را با گلوله پاسخ می داد، به چریکهای فدائی خلق امکان داد تا نقیبی به قدرت تاریخی توده ها زده و آنچه را تعیین کننده هر تغییر انقلابی می باشد (یعنی قدرت مبارزاتی توده ها) را به صحنه آورده و شرایط را برای سرنگونی رژیم سلطنت مهیا کنند. بر این اساس بود که در جریان انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ توده های وسیعی از مردم به هواداری از

چریکهای فدائی خلق برخاستند و همگان در جریان قیام بهمن طنین شعار "ایران را سرا سر سياهكل می کنیم" آنها را شنیدند.

امروز پس از گذشت سالهای طولانی از آن زمان، شاهدیم که عوامل شناخته شده جمهوری اسلامی از یک طرف و روشنفکران متعلق به نیروهای راست از طرف دیگر، کارزاری را بر علیه چریکهای فدائی خلق سازمان داده و با زیر پا گذاشتن همه دستاوردهای انکار ناپذیر آنان بر علیه آنان تبلیغ می کنند. به این دلیل برای بسیاری این سنوآل مطرح است که چه شرایطی و چه فاکتورهای واقعی امروز در شرایط کنونی، این نیروها و همه بدخواهان مردم را به چنین تلاش هائی وادار کرده است؟ چرا آنها با انتشار دهها مقاله و کتاب و با از طریق رسانه های مختلف به طرق شغاهی می کوشند تا تصویری واژگونه از سياهكل در اختیار نسل جوان قرار دهند؟ در این مورد کتاب **حجیم "موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی" به نام "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" (در اینجا از آن به عنوان کتاب دشمن نام خواهیم برد) یکی از نمونه های برجسته در این زمینه می باشد.**

با توجه به توپخانه عظیم تبلیغاتی ای که بر علیه رستاخیز سياهكل و چریکهای فدائی خلق برافراشته که هدفش آشکارا جلوگیری از ارتقای آگاهی و تجربه اندوزی نسل جوان از مبارزات چریکهای فدائی به منظور تغییر بنیادی شرایط ظالمانه کنونی و رهائی مردم از زیر سلطه امپریالیسم و رژیم های دیکتاتوری وابسته می باشد، لازم می بینم که در چهلمین سالگرد این رویداد انقلابی بار دیگر به ماهیت این تبلیغات و روشهای بکار گرفته شده در چنین کارزار عبثی بپردازم؛ به خصوص که می بینم هر کس می خواهد بر چهره "بیر های دیلمان" چنگ بکشد در گام اول خود را مجبور می بیند که دیدگاهها و مواضع آنها را تحریف کرده و سپس با تکیه بر مثنوی دروغ کار خود را پیش برد. بگذریم که صحت و استواری مواضع رزمندگان سياهكل عملاً باعث می شود که چنین مدعیانی قبل از این که بتوانند در لباس منتقد ظاهر شوند، در

نقش دن کیشوت معروف دیده می شوند که کارش جنگیدن با آسیاب بادی بود! پس از انتشار "کتاب دشمن" (کتابی که در فوق از آن نام برده شد)، امروز در کمپین ضد فدائی به دو نامه ای استناد می شود که در آن کتاب به عنوان به اصطلاح سند بر علیه چریکهای فدائی خلق عرضه شده است. در حالی که در واقعیت امر آنها نامه ها جعلی می باشند و توسط ساواک رژیم شاه ساخته شده بودند. اولین بار پس از حمله خونین ساواک به پایگاه های چریکهای فدائی خلق در ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۵ علیرغم درگیری مسلحانه شدید بین چریکها و نیروهای مسلح رژیم، ساواک مدعی شد که از پایگاه چریکها دو نامه را بدست آورده است؛ و آنها را در همان زمان در مطبوعات یا قول مردم در "روزی نامه" های رژیم شاه منتشر نمودند. برای مردم هشیار در دوره رژیم شاه که هم از چریکهای فدائی خلق و هم از ساواک شاه شناخت عینی داشتند، جای تردیدی وجود نداشت که آن نامه ها جعلی بوده و ساواک به قصد مخدوش کردن چهره کمونیست های فدائی آنها را منتشر کرده است. اما امروز جمهوری اسلامی، در شرایطی می کوشد از آن نامه های جعلی بر ای مخدوش کردن چهره پاک باخته ترین کمونیستهای ایران استفاده نماید که سالهای طولانی از آن زمان می گذرد و به این خاطر وزارت اطلاعات تصور می کند که دروغ و تهمت می را که ساواک رژیم شاه نتوانست در آن زمان بر علیه چریکهای فدائی خلق به خورد مردم بدهد، اکنون او می تواند به عنوان تاریخ به نسل جوان بقبولاند!

در آن زمان ساواک جهت ضربه زدن به نفوذ چریکهای فدائی در میان مردم که خودش از هر کسی بهتر می دانست چطور هر روز عمق و وسعت بیشتری پیدا می کند، با استناد به آن دو نامه سعی کرد اینطور القاء کند که چریکهای فدائی برای بیگانگان جاسوسی می کنند. در این نامه ها که از ۲۹ اردیبهشت تا اول خرداد سال ۵۵ در روزنامه ها منتشر شدند، ساواک نوشته بود که "صد هزار آفیش امپریالیستی رسید و بموقع هم رسید" که البته منظورشان "صد هزار دلار" بود و یا جهت نسبت دادن جاسوسی به چریکها نوشته بودند که "راجع به اطلاعاتی که دوستان بزرگتر در باره ارتش ضد خلقی ایران خواسته بودند باید بگویم فعلاً چند

نفر از افسران وظیفه رو در اختیار داریم" و سپس این اتهام مطرح شده بود که چریکها جهت جلوگیری از اعتراضات اعضا و به قول ساواک حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" تشکیلاتشان مبادرت به حذف فیزیکی رفقای خود نیز کرده اند. در آن نامه ها ساواک نوشته بود که پاسخ " انتقاد شما را در مورد محاکمه و اعدام سه نفر " در همین نامه داده ایم.

قبل از پرداختن به ادعاهای دروغ ساواک، لازم است به این نکته توجه شود که وابستگان به وزارت اطلاعات و بدخواهان که امروز برای حمله به چریکهای فدائی خلق آن نامه های جعلی را مینای کار خود قرار داده اند، نه تنها این واقعیت را که آن نامه ها از طرف ساواک در مطبوعات رژیم شاه درج شده بود را از خوانندگان پنهان نگه می دارند بلکه این واقعیت را نیز مخفی می کنند که آن نامه ها در همان زمان از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق تکذیب شد.

واقعیت این است که پس از انتشار نامه های مذکور در روزنامه های زمان شاه یعنی کیهان ، اطلاعات ، رستاخیز و غیره، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با صدور اطلاعیه ای به تاریخ دوم خرداد ۵۵ رسماً نامه های مزبور را ساخت کارشناسان ساواک و فاقد ارزش اعلام کرد. در این اطلاعیه، سازمان این امر را در چارچوب تلاش ساواک برای وابسته نشان دادن چریکها به کشور های خارجی ارزیابی کرده و قویاً چنین اتهامی را تکذیب کرد. در آن اطلاعیه که درآرگان سازمان یعنی نشریه نبرد خلق شماره ۷ هم درج شده ، آمده که: " کارشناسان سازمان امنیت برای سر پوش گذاشتن بر شکست برنامه عریض و طویل رژیم و همچنین به منظور تحریف حقایق ، چند نامه جعلی را در جراید عصر تهران به نام اسناد سازمان ما بچاپ رسانده اند و به اصطلاح پرده از اسرار ما برداشته اند. اینها که تا پارسال ما را به عراق وابسته می کردند امسال که روابطشان با عراق خوب شده ما را وابسته به جای دیگر معرفی می کنند و می کوشند با جعل سند و دروغ بافی افکار عمومی را فریب دهند. البته آنهایی که تا حدی به کار سیاسی و رموز روابط تشکیلاتی آگاهند، جعلی بودن این نامه ها را در نگاه اول متوجه می شوند. ولی برای روشن تر شدن بیشتر موضوع ما فقط به یک خطای کوچک ! کارشناسان سازمان امنیت که مشت آنها را باز کرده و رسوایشان ساخته است ، اشاره می کنیم. کارشناسان امنیتی و تبلیغاتی دولت فاسد شاه ، در جعل این نامه ها بیشترین تلاش خود را بکار برده اند تا آنها را هر چه واقعی تر! تنظیم کنند تا مورد قبول مردم واقع شود. ولی آنها که با ادبیات و فرهنگ ما کمونیستها بیگانه اند ، در این کار خود موفق نبوده اند. چرا که در یک جای نامه عبارت "دوست شهید نوروزی" را بکار برده اند. کسانی که با فرهنگ ما کمونیستها ی

این نامه ها سراسر جعلی بوده و بوسیله ساواک جهت بد نام کردن چریکها ساخته شده اند. و درست بر عکس اتهامات طرح شده در آنها چریکهای فدائی خلق یکی از مستقل ترین جریانهای سیاسی تاریخ یکصد سال اخیر ایران بودند که اساساً برای قطع سلطه امپریالیسم و رسیدن به آزادی و سوسیالیسم مبارزات خودشون را بر علیه رژیم شاه آغاز کردند و حتی در چارچوب آنچه که در آن زمان جنبش کمونیستی جهانی تلقی می شد آنها با اعلام استقلال از قطب های موجود در این جنبش راه خودشان را مستقل از رهنمودها و خواستههای این قطبها پیش گرفتند. و نایا در این تشکیلات به طور قطع هیچگاه کسی را به دلیل حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" سازمان و یا به دلیل اعتقاداتش بطور فیزیکی حذف نمی کردند.

ایران آشنا ئی دارند بخوبی می دانند که ما یاران خود را همیشه و بطور مطلق با واژه "رفیق" خطاب می کنیم و هرگز رفقایمان را با واژه "دوست" مورد خطاب قرار نمی دهیم. ولی ماموران تبلیغاتی و تنظیم کنندگان نامه جعلی که فرق میان این دو را نمی دانند دچار اشتباهی کوچک! شده و خود را رسوا ساخته اند." با توجه به تکذیبیه سازمان که گوشه ای از آن در بالا قید شد منطقاً کسانی که برای پیشبرد مقاصد خویش به این نامه ها استناد می کنند، می باید به این تکذیبیه هم اشاره نمایند. در حالی که همه کسانی که در کارزار ضد فدائی مشغول ایفای نقشی هستند، نه تنها به تکذیب نامه سازمان اشاره نمی کنند بلکه نامه های ساواک ساخته را "سند" اصلی هم جا می زند!

هر چند برای هر کسی که ریگی در کفش نداشته باشد، با نگاهی به آن نامه ها مشخص می شود که آنها ساواک ساخته و جعلی هستند، در زیر به چند مورد که جعلی بودن آن نامه ها را با آشکاری هر چه بیشتری ثابت می کند، می پردازم.

۱- دراین دو نامه برای نشان دادن این امر که چریکها رفقای خود را تصفیه می کردند نام اصلی کسانی که از نظر ساواک دراین تصفیه ها نقشی داشته اند قید گردیده است. در نامه آمده که: " دوست شهید نوروزی به اتفاق زرکار و خشایار پس از یک جلسه بررسی وضعیت ، او را اعدام کردند"

اما همه می دانند که در سازمان چریکها همه اعضا نام مستعار داشته و کسی را با نام اصلی صدا نمی کردند پس چگونه ممکن است نویسنده این نامه که از نظر ساواک یکی از مسئولین سازمان چریکها بوده، اسامی تیم عمل کننده تصفیه های درونی را در نامه ای که از ایران برای رفقای مقیم خارج از ایران نوشته شده قید کند؟ اگر کسی حداقل آگاهی تشکیلاتی داشته باشه می داند که در یک سازمان

زیر زمینی که افراد خودشان می کوشند کمترین اطلاعات ممکن را داشته باشند امکان ندارد که اسامی تیم عمل کننده، آنهم نه اسامی مستعار بلکه اسامی اصلی در چنین نامه ای قید بشود. از آنجا که ادعا می شود این نامه ها را رفیق حمید اشرف نوشته است با تاکید باید گفت که چنین تهمتی به حمید اشرف ، که در کوران سالها مبارزه آب دیده شده و به هیچ وجه کوچکترین اطلاعات اضافی به هیچ کس نمی داد، خود نشان دهنده دروغ بودن آن می باشد. اگر او چنین ولنگار بود که اسامی اصلی رفقاییش را در نامه ای قید کند که می داند برای رسیدن به یارانش از چه مسیر های خطرناکی باید بگذرد، بدون شک نمی توانست تا ۸ تیر سال ۵۵ یعنی حدود ۶ سال آنهم در زیر شدید ترین پیگرد های ساواک زنده بماند و هر روز در زیر نگاه گشت های خیابانی و خیابانهای تهران قرار اجرا کند و مبارزه برای سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه را پیش ببرد.

۲- در نامه آمده که "در مورد محاکمه و اعدام سه نفر که وضعیت آنها در حضور رفقای تیم شماره ۳ بررسی و منجر به صدور حکم اعدام آنها شد". اما در هیچ زمانی در سازمان فدائی تیم ها شماره بندی نشده بودند که وقتیکه شما بگوئید تیم شماره فلان مشخص شود منظور کدام تیم و تشکیل شده از چه کسانی است. این یکی از نمونه های ناشی گری ساواکی های نویسنده این نامه ست که بدون توجه به اینکه در سازمان چریکهای فدائی خلق تیم ها شماره نداشته اند چنین گافی داده اند.

۳- از آنجا که در این نامه ها ظاهراً محرمانه ترین اطلاعاتی که برای یک سازمان مخالف می تواند وجود داشته باشد قید شده طبیعی است که چنین نامه ای را بصورت عادی نمی نویسند و می کوشند آن را بصورت رمز برای رفقای خودشان بفرستند. تا در صورتیکه با دستگیری رابطین و یا لو رفتن مسیر های ارسال نامه ، نامه به دست دشمن افتاد چنین اطلاعات محرمانه ای در اختیار دشمن قرار نگیرد. به خصوص که چریکهای فدائی در آن سالها در شرایطی مبارزه می کرده اند که هر لحظه در خطر دستگیری و مواجهه با دشمن بودند. به همین دلیل هم چگونه ممکن است چنین نامه ای را بدون استفاده از سیستم رمز نوشته باشند . البته کسانی که نامه ها رو خوانده اند می دانند که دو سه کلمه رمز مثل "آفیش امپریالیستی" برای دلار و "عصا" برای اسلحه آنقدر بیگانه است که بیشتر شک ایجاد می کنه تا رمزگی تلقی بشود، که برای آن استفاده می شود که دشمن را از دستیابی به اطلاعاتی محروم کند.

۴- ممکن است گفته بشودکه در سازمان **رمز نویسی** رسم نبوده اما در کتابی که "موسسه مطالعات و پژوهشهای

سیاسی" تحت عنوان "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" منتشر نموده تاکید شده که در سازمان چریکها رمز نویسی رایج بوده است.

به این دو نمونه توجه کنید. در صفحه ۵۳۲ کتاب نویسنده بعد از توضیح چگونگی درگیری رفیق یوسف زرکاری در ۱۷ بهمن سال ۵۲ در اصفهان که منجر به شهادت این کارگر قهرمان شد، مینویسد که: "در میان وسایل مکشوفه از یوسف زرکاری، گواهینامه بهروز عبیدی یا عکس زرکاری، یک جلد جزوه یک چریک زندانی، دفترچه کوچک رمز، یک عدد عکس ناشناس و یک جلد شناسنامه به نام محمود انصاری به دست آمد"

پس با توجه به وجود دفترچه رمز در میان وسایل باقی مانده از رفیق یوسف زرکاری که پس از شهادتش به دست ساواک افتاده روشن می شود که رمز نویسی در صفوف چریکهای فدائی مرسوم بوده است. همچنین در صفحه ۴۵۱ کتاب وقتیکه گزارش انفجار در موتور رفیق حمید اشرف و مجروح شدن وی و فرارش را درج کرده اند، به یادداشتی که بصورت رمز و به خط رفیق حمید اشرف نوشته شده و به دست شهربانی افتاده اشاره می کنند.

در گزارش شهربانی به "سیاهه ای از مدارک مکشوفه و باقی مانده از موتور سیکلت" اشاره شده که از جمله شامل چنین چیز هائی است: "جزوه خطی شناختن بیشتر از ساواک، کتاب شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی، اشتباهات گروهی نوشته رضا رضائی، دو صفحه یادداشت رمز به خط حمید اشرف و یک صفحه نوشته به خط حسن نوروزی در باره مبارزه مسلحانه". بنابراین وجود همین یادداشتهای به صورت رمز نوشته شده ثابت می کند که در تیرماه سال ۵۱ حمید اشرف نامه ها و یا یادداشتهایش را با استفاده از رمز می نوشته است. از آنجا که ادعا می شود که این نامه ها را رفیق حمید اشرف برای رفیق اشرف دهقانی نوشته است باید پرسید که چگونه ممکن است که چنین رفیقی در نامه هائی که تاریخ گذاشته شده در پای آنها ۲۷ آبان سال ۵۴ و ۱۷ فروردین سال ۵۵ می باشد، می تواند مهمترین اسرار سازمان را بدون استفاده از رمز نوشته باشد؟ بدون شک این رازی است که پاسخ به آن را تنها کارشناسان ساواک که نامه رو نوشته اند باید بدانند کسانی که با جعل این دروغها "شاهکار" اطلاعاتی شان را به نمایش گذاشته اند!

البته گذشت زمان لازم بود تا این شاهکار ساواک ساخته "تعمیق" یافته و حال ادعا شود که این نامه ها در جریان دستگیری رفیق اشرف دهقانی در آلمان به دست پلیس آلمان افتاده و نهاد های امنیتی آلمان در چارچوب روابط خود با رژیم شاه،

اسناد و میکرو فیلم های بدست آمده را در اختیار ساواک قرار داده اند.

جالب است که ساواک خودش مدعی بود که نامه های مزبور را در جریان حمله به پایگاه های چریکهای فدائی در ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت سال ۵۵ بدست آورده ولی حالا ادعا می شود که نامه ها "پس از یورش پلیس آلمان به منزل دهقانی" در آلمان به دست پلیس آلمان افتاده و از طریق سازمان امنیت آلمان به ساواک داده شده! این ادعا در کتابی به نام "نهضت امام خمینی" نیز مطرح شده است. سید حمید روحانی نویسنده کتاب مزبور در صفحه ۴۹۷ کتاب مدعی شده که با دستگیری اشرف دهقانی در ۲۳ دی ماه ۵۴ در آلمان "تعدادی میکروفیلم حاوی نامه ها از ایران" که گویا رفیق اشرف با خود حمل می کرده به دست پلیس آلمان افتاده است.

روشن است که این ادعای دشمنان مردم ماست. ولی اجازه بدهید بر خلاف همه این دروغها، تاکید کنم رفیق اشرف موقعی که در سال ۵۴ از منطقه به آلمان آمد که بوسیله پلیس آلمان دستگیر شد هیچ میکرو فیلم و نامه ای که از ایران فرستاده شده باشد با خودش حمل نمی کرد و پس از دستگیری هم مدتی بعد آزاد می شود. حالا شما به تاریخ دستگیری این رفیق در آلمان و تاریخی که در زیر نامه ها گذاشته شده توجه کنید که خود این امر دروغ بودن چنین ادعائی را در این زمینه ثابت می کند. چطور ممکن است کسی که خودشان نوشته اند در تاریخ ۲۳ دی ۵۴ دستگیر شده می توانسته نامه مورخه ۱۷ فروردین ۵۵ را با خودش حمل کند؟ حتما خواهند گفت معجزه ای روی داده است!! اما چنین معجزه ای نه از چریکهای فدائی بلکه تنها از کسانی می تواند سر بزند که مردم رنج دیده را با خرافات و "هاله نور" فریب داده و سرگرم کرده اند.

حال اجازه بدهید برای اینکه نقطه پایانی بر داستان نامه ها و تصفیه های ایدئولوژیک و جاسوسی برای بیگانگان قید شده در آنها گذاشته بشود، توجه شما را به نکته دیگر ی هم جلب کنم. می دانید که چریکهای فدائی در فاصله سالهای ۴۹ تا ۵۵ - که زمان چنین اتهاماتی می باشد - در مقابله مستقیم با نیروهای امنیتی شاه بوده و لحظه ای از پیگردها و ضربات آنها در امان نبوده اند و به همین دلیل هم تعداد زیادی از رفقای فدائی در این فاصله دستگیر و زیر شکنجه های وحشیانه قرار گرفتند. من تنها نام برخی را در اینجا یاد آوری می کنم که در فاصله سال های ۵۱ تا ۵۵ دستگیر شده اند تا سوالی را طرح کنم. رفیق عباس جمشیدی رودباری، رفیق شیرین فضیلت کلام، رفیق اعظم روحی آهنگران، رفیق زهرا آقا نبی قلهدکی و سر انجام رفیق عبدالرضا

کلاتر نیستانی. در ضمن یاد آوری کنم که این رفیق در جریان فرار حمید اشرف از خانه **خیابان شارق** در ۲۶ اردیبهشت سال ۵۵ با وی همراه بود و شاهد زنده قهرمانی های این درگیری جسارت آمیز بود که پس از دستگیری در زندان اوین از جمله برای نویسنده این سطور که در آن زمان زندان بود تعریف کرد. یادش گرامی باد. همه این رفقا ئی که نام بردم ازاعضا، کادر ها و مسئولین چریکهای فدائی بوده اند و هر یک مدتها زیر شکنجه و بازجویی بودند. حال سوال این است که چرا هیچ یک از این رفقا، تاکید می کنم هیچ یک از این رفقا حتی در زیر شکنجه هم به چنین اموری اشاره نکرده اند؟ چرا دژخیمان ساواک علیرغم نیازشون به اشاعه این دروغ که چریکها، رفقای خودشون را به خاطر حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" شان می کشتند و یا برای بیگانگان جاسوسی می کردند و در اداء آن "آفیش های امپریالیستی" می گرفتند از هیچکدام از آنها اعترافی را مبنی بر تائید این موضوع بدست نیاوردند؟ آیا خود این امر نشان نمی دهد که دعاوی ساواک که در نامه های مزبور برجسته شده، اتهام بیشرمانه ای است که برای خدشه دار کردن چهره چریکهای فدائی اختراع شده است؟

با توجه به آنچه گفته شد روشن است که این نامه ها سراسر جعلی بوده و بوسیله ساواک جهت بد نام کردن چریکها ساخته شده اند. و درست بر عکس اتهامات طرح شده در آنها چریکهای فدائی خلق **یکی از مستقل** ترین جریانات سیاسی تاریخ یکصد سال اخیر ایران بودند که اساسا برای قطع سلطه امپریالیسم و رسیدن به آزادی و سوسیالیسم مبارزات خودشون را بر علیه رژیم شاه آغاز کردند و حتی در چارچوب آنچه که در آن زمان جنبش کمونیستی جهانی تلقی می شد آنها با اعلام استقلال از قطب های موجود در این جنبش راه خودشان را مستقل از رهنمودها و خواسته های این قطبها پیش گرفتند. و ثابا در این تشکیلات به طور قطع هیچگاه کسی را به دلیل حفظ "بنیان های ایدئولوژیک" سازمان و یا به دلیل اعتقاداتش بطور فیزیکی حذف نمی کردند.

به امید اینکه جوانان ما جهت درس گیری از رستاخیز سیاهکل، اسناد اصلی این جنبش را مورد مطالعه قرار دهند و اجازه ندهند که دروغپردازیهای دشمنان مردم مانع از آن شود که آنها از تجارب مبارزاتی چریکهای فدائی خلق درس های مبارزاتی آموخته و گذشته را چراغ راه آینده سازند. فراموش نباید کرد که همه اهمیت مطالعه تاریخ برای درس گیری از آن و هموار کردن راه ساختن آینده ای است که باید عاری از زور و ظلم و سرکوب باشد.



گزارش کوتاهی از رویداد های

نبرد تاریخی سیاهکل!

درنگ منطقه را ترک کرده تا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون باشند

در ۱۱ بهمن رفقای شهر مورد یورش سازمان یافته و سراسری سازمان امنیت قرار گرفتند و عده ای از کادر های سازمان دستگیر شدند. در ۱۶ بهمن در جنگلهای سیاهکل (کوهستانهای دیلم) ارتباط رفقای شهر با دسته جنگل بر قرار گردید و رفقای جنگل از ضربات وارده به سازمان مطلع گردیدند ولی هنوز نمی دانستند که رفیقی که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود و محل انبارک آذوقه در آن منطقه را می دانست نیز لو رفته است. در این فاصله دشمن که از طریق دستگیرهای شهر به فعالیت دسته کوه پی برده بود تعدادی از مامورین ویژه خود را به منطقه فرستاده بود که در نتیجه وقتیکه رفقای دسته کوه برای نجات معلم جوان یکی از اعضای خود به نام رفیق هادی بنده خدا لنگرودی را به دهکده "شاغوزلات" فرستادند نامبرده بوسیله ماموران دشمن که با لباس شخصی در منطقه حضور داشتند محاصره و دستگیر می شود. رفیق هادی بنده خدا لنگرودی در مقابل حمله ماموران مقاومت کرده و حتی با سلاح خود تیراندازی می کند اما سرانجام بوسیله نیرو های دشمن اسیر گردید.

رفقای که در ارتفاعات بودند فوراً تصمیم می گیرند که طبق طرح قبلی حمله را شروع کنند تا در همان حال موجبات رهائی رفیق زندانی را نیز فراهم کرده باشند.

در شامگاه ۱۹ بهمن (حدود ساعت ۷ شب) دسته پارتیزانی سیاهکل از مواضع خود خارج شده و پس از تصاحب یک مینی بوس در جاده سیاهکل - لونک به سوی سیاهکل رفته پاسگاه ژاندارمری سیاهکل را مورد حمله قهرمانانه خود قرار دادند.

در این حمله تمام موجودی سلاحهای پاسگاه که عبارت از ۹ قبضه تفنگ برنو و مسلسل بود به نفع خلق مصادره گردید. در این عمل معاون پاسگاه سیاهکل و فرد دیگری که رئیس خانه انصاف سیاهکل بود کشته شدند و رفقا بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کردند تنها گلوله ای بازوی رفیق هوشنگ نیری را مجروح نمود. در ضمن رفیق زندانی در پاسگاه نبود و همراه رئیس پاسگاه به رشت منتقل گردیده بود.

از ۱۹ بهمن تا ۸ اسفند دسته پارتیزانی سیاهکل مورد حمله متمرکز نیرو های دشمن قرار گرفت. آنها دلیرانه نبرد کردند و بر اساس اطلاعات موجود تعدادی از نیرو های دشمن را از پای در آوردند.

رژیم مزدور شاه بلافاصله پس از حمله به پاسگاه سیاهکل هنگ ژاندارمری گیلان و تمام نیرو های پلیس و ارتش در منطقه را بسیج نمود و یک گردان ارتش نیز از بادگان منجیل به منطقه اعزام شد تا رزمندگان سیاهکل را محاصره و سرکوب نماید. دشمن آنچنان نیروی عظیمی را وارد صحنه کرد که تصورش برای کسی

چریکهای فدائی خلق ایران با تجزیه و تحلیل شرایط ایران به این نتیجه رسیده بودند که وظیفه هر گروه انقلابی آغاز مبارزه مسلحانه چه در شهر و چه در روستا ست.

با این اعتقاد بود که چریکهای فدائی خلق دست اندرکار تدارک مبارزه چریکی در شهر و روستا شدند. یک هسته مسلح چریکی سازمان داده شد و این هسته به فرماندهی رفیق شهید علی اکبر صفائی فراهانی، رهسپار جنگلهای شمال شد. در تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۴۹ دسته ۶ نفری رزمندگان سیاهکل از دره "مکار" در نزدیکی چالوس حرکت خود را به سمت غرب آغاز کرد. این ۶ رفیق عبارت بودند از رفقا: علی اکبر صفائی فراهانی، جلیل انفرادی، عباس دانش بهزادی، مهدی اسحاقی، رحیم سماعی و هادی بنده خدا لنگرودی. قرار های ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که دسته پارتیزانی هنگام عبور از مناطقی که در کوهپایه های آن مناطق رفقای بومی مسکن داشتند با شهر تماس برقرار کند. "این هسته حدود ۵ ماه به طور مداوم سراسر جنگلهای شمال را از شرق مازندران گرفته تا غرب گیلان در نوردیده و وضعیت اقتصادی - اجتماعی و وضعیت جغرافیائی منطقه را به طور علمی شناسائی کرد و خود را با شرایط سخت زندگی در کوه و جنگل، با راهپیمائی های طولانی و غیره، در تابستان و زمستان تطبیق داد." (۱)

مسایل مهمی از قبیل آشنائی و خو گرفتن با مناطق و معابر جنگلی و کوهستانی، تهیه آذوقه، تهیه ملزومات انفرادی و جمعی و غیره به تدریج حل گردید. و تعداد دسته پارتیزانی با پیوستن رفقای از شهر به نام های رفقا: محمد علی محدث قدحی، هوشنگ نیری، آرش و احمد فرهودی به ۱۰ نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید که بعد ها روشن شد صحنه مبارزه را ترک کرده است.

رفقای دسته کوه با کمک رفقای رابط شهر که بطور مرتب برای آنها آذوقه و دیگر نیاز هایشان را تدارک می دیدند ضمن شناسائی جنگل های شمال شروع به انبارک زنی نموده و تعدادی انبارک که حاوی مواد غذایی و دیگر ملزومات مورد نیاز دسته پارتیزانی بود ایجاد کردند. به این ترتیب دسته پارتیزانی با ۹ نفر به حرکت خود ادامه داد و در دو برنامه (دو ماهه) و (یک ماه و نیمه) از دره چالوس تا منطقه "رامیان" واقع در شرق مازندران را شناسائی کرده و به صورت پارتیزانهائی مقاوم و با تجربه آماده عمل گردیدند. شناسائی کوه ها و جنگل های مازندران تا اوائل بهمن ماه طول کشید و دسته جنگل حدود ده روز مانده به حمله به پاسگاه سیاهکل از مازندران به گیلان و جنگل های سیاهکل برگشتند.

قرار بود بلافاصله پس از تکمیل شناسائی ابتدائی که امکان تحرک حساب شده را به دسته کوهستان می داد، عملیات نظامی آغاز شود. این عملیات به صورت حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن در نظر گرفته شده بود و رفقا می بایست پس از عملیات بدون

لحظه خود) همراه است و پیش آمدن چنین تصادف‌هایی هم طبیعی اند و هم اجتناب پذیر. به هر حال از همین تجربیات است که انقلابیون باید درس بگیرند و همین شکست‌ها را به پیروزی خواهند شد.

ما دیدیم که جنبش سپاهک با آن عمر کوتاهش و با وجود شکستش، به انقلابیون و به خلق چه شوری بخشید و چه امیدی داد." (۲)

دشمن به دنبال دستگیری رفقای دسته کوه خیلی زود آنها را به اتفاق تعدادی از رفقای شهر که قبلاً دستگیر شده بودند و در مجموع ۱۳ نفر را در ۲۶ اسفند ماه ۱۳ به جوخه اعدام سپرد. تیرباران این رفقا و اعلام آن در رسانه های دولتی به جای ایجاد ترس و وحشت با خشم و نفرت مردم مواجه شد.

واقعیت این است که انعکاس اخبار عملیات سپاهک چون انفجار بزرگی بود در فضای سرد و ماتم زده کشور که آتش آگاهی را در سراسر ایران شعله ور نمود و نسلی از مبارزان را به صحنه عمل انقلابی کشاند. به خصوص که دشمن ترسیده از این حرکت بیش از همه و از طریق ماشین عظیم تبلیغاتی اش این حرکت را به میان مردم برد. در ادامه حرکت رزمندگان سپاهک رفقای شهردر پاسخ به تیرباران ۱۳ رفیق فدائی، رئیس دادستانی ارتش به نام تیمسار فرسیو را اعدام انقلابی کردند و جالب است که یک ماه بعد دانشجویان مبارز در تظاهرات خود شعار می دادند "فرسیو مرگت مبارک".

واقعیت این است که حرکتی که در سپاهک شروع شد در تداوم خود جو سیاسی جامعه را دگرگون نمود و حمایت معنوی توده ها را جلب نمود و به تدریج شرایط را برای جلب حمایت مادی آنها آماده نمود. تا آنجا که ۷ سال بعد و در جریان قیام توده ها بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه این شعار در ابعادی وسیع سر داده شد که: "ایران را سراسر سپاهک می کنیم" و این خود جلوه آشکار بود از پیروزی استراتژیک آن حرکت انقلابی.

گرامی باد راه سرخ و پیروزمند رزمندگان سپاهک!
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!

زیرنویس ها:

(۱) و (۲) از مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

مقدور نبود. سپهبد اویسی فرمانده ژاندارمری کل کشور شخصا عملیات را رهبری می کرد. غلامرضا برادر شاه برای بازرسی و سرکشی فرستاده شد. بنابراین دشمن با تشکیل "ستون عملیات تعقیب" در سپاهک و تمرکز نیروی عظیمی کوشید تا دسته پارتیزانی را در همان آغاز حرکت نابود سازد.

رزمندگان سپاهک پس از حمله به پاسگاه سپاهک به ارتفاعات جنوبی عقب نشینی کردند. از آنجا که رفیق هوشنگ نیری در جریان حمله به پاسگاه تیر خوره بود فرمانده دسته، رفیق صفائی به اتفاق رفیق جلیل انفرادی وی را به سوی روستای "چهل ستون" بردند تا در صورت امکان وی را برای معالجه به شهر بفرستند و بقیه رفقا نیز از آنجا که می خواستند از انبارک آذوقه واقع در قله "کاکو" استفاده کنند به سوی این انبارک حرکت نمودند. ولی متأسفانه محل انبارک قبلاً توسط افراد دستگیر شده لو رفته و منطقه در محاصره نیرو های رژیم بود.

متأسفانه رفیق صفائی و رفقای همراهش به دلیل عدم رعایت مسایل امنیتی در روستای "چهل ستون" دستگیر شدند. دشمن که از قبل از حضور دسته پارتیزانی در منطقه آگاه شده بود و پس از حمله به پاسگاه هوشیار ترنیز شده بود از طریق بسیج روابط خود در روستا ها از همه خواسته بود که هر تازه وارد نا آشنائی را فوراً به ماموران معرفی کنند. در نتیجه این رفقا بر اساس گزارشات ساواک به کمک روستائیان نا آگاه که از اهداف رزمندگان سپاهک هنوز اطلاعی نداشتند دستگیر شدند و رفقائی هم که به سوی قله "کاکو" رفته بودند در محاصره دشمن قرار گرفتند و پس از ۴۸ ساعت نبرد قهرمانانه با فوای متمرکز دشمن و آنگاه که مهماتشان به پایان رسید دو نفرشان (رفقا مهدی اسحاقی و رحیم سماعتی) در درگیری جان باختند و دو رفیق دیگر که رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن در آمدند. یکی از رفقا توانست از محاصره خارج شود که چند روز بعد در ۸ اسفند در حوالی روستایی بطور نیمه جان و یخ زده یافته شد و بدین ترتیب از دسته ۹ نفره کوه ۷ تن به اسارت دشمن در آمدند و ۲ تن نیز در جنگل به شهادت رسیدند.

در نتیجه رفقای سپاهک با عدم توجه به تحرک لازمه در این گونه شرایط و ماندن در منطقه محاصره شده بوسیله دشمن و عدم رعایت مسایل امنیتی در رابطه با توده های نا آگاه بوسیله مزدوران رژیم ضربه خورده و دسته چریکی با شکست مواجه گردید. اما "شکست هسته چریکی یک تصادف بود. تصادفی کاملاً اجتناب پذیر. اما مبارزه انقلابی همیشه با نوعی ریسک (در هر

اعدام

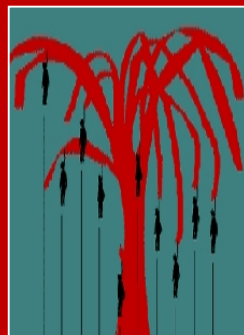
جلوه گر در چشمم، شگرد رزم تصویرم
یأس و جنون کرده نا امید ز فکر تسخیرم

کشید ند م در این دخمه، چیست راه نجاتم
آرزویم رزم است، زندان نتوان کرد اسیرم

از نیاز رهائی خلق، چشم جهان بین شد
دز و دزبان لرزند، از شرنگ زنجیرم

اندیشم به راه خویش، بر سهو و خطای خویش
باشد شکم روزی، زولانسه و زنجیرم

از درد بخود پیچم، به آزادی انسان اندیشم
نسازد زمین گیرم، این غل و زنجیرم



تا نشوند دزخیمان، از درد فغان من
خفه در گلو سازم، ناله های شبگیرم

چون سرو بلند قامتم، ریشه در زمین دارم
خم نتوان کرد توفانم، چونکه سخت تعمیرم

جولان گهی نباشد از برای پروازم
می پرد ز رخنه های قفسی پر تیرم

ز اعدامم شاد مگرد پای مکوب، جلاد مزدور
اعدام، نام دیگر است بر تداوم تکثیرم

رحیمه توخی

گزارشاتی از چهلمین سالگرد سیاهکل در تورنتو کانادا



در روز شنبه پنجم فوریه ۲۰۱۱، به مناسبت فرا رسیدن چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل مراسم با شکوهی از طرف چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو کانادا برگزار شد. در این مراسم حدود ۸۰۰ نفر در سالن و ۱۵۰ نفر از طریق شبکه پالتاک شرکت داشتند. تصاویر شهدای به خون خفته فدایی روی دیوارهای سالن بسیار بزرگی که مراسم در آن جا برگزار میشد، تصاویری که هر یک یادآور شور و عشق و امید به رهایی کارگران و توده های تحت ستم ایران بودند و خاطره مقاومت و ایثار انقلابی فداکارترین نسل مبارز میهنمان را به نمایش می گذاشتند، هر انسان آزادیخواه و مبارزی را تحت تأثیر قرار می داد. در آغاز رفیق مجری مراسم حضار را دعوت نمود تا به یاد رزمندگان سیاهکل که از آنها به عنوان "ببرهای دیلمان" نام برد، و "به یاد تمامی شیر زنان و کوه مردانی که برای نابودی ستم جان باختند و به یاد تمامی جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم و به ویژه جانباختگان چریکهای فدایی خلق ایران" یک دقیقه کف بزنند. مراسم با بخش ویدئو کلیپ بسیار زیبا و هنری از تاریخچه حماسه سیاهکل که در آن از زندگی و شهادت "۱۵ مرد دلیر" شرح مختصری داده شده بود، ادامه یافت، و پس از آن ترانه سرود آفتابکاران اجرا شد. لحظه دیدار با یکی از چهره های حماسی مبارزه و مقاومت فرا میرسد و شوق دیدار را میشود در تک تک چهره حاضرین مشاهده کرد. رفیق مجری با صدایی رسا جملاتی از کتاب حماسه مقاومت را که برای نسل من دیر آشناست و برای نسل جوان نوید دهنده هست آغاز میکند. این جملات از صفحه ۲۸۰ کتاب حماسه مقاومت با عنوان "خطاب به دشمن" است. قسمتی از آن را در اینجا ذکر می کنم:

"میدانم که آرزو میکنید دوباره زنده دستگیرم سازید، ولی قاطعانه به شما می گویم که این آرزو را به کور خواهید برد. ولی از شما این را می پرسم: اگر به فرض مجال هم این چنین شود، چه می توانید بکنید؟ آیا به زیر شکنجه ام می کشید؟ تیر بارانم می نماید؟ آیا نهایتی از کشته شدن هم هست؟ خودتان خوب می دانید که برای ما فداییان خلق، کشته شدن در راه خلق و برای آزادی آنها سعادت و افتخار بزرگی است و شما تازه بعد از آن همه تلاش، با کشتن ما آرزوهایمان را بر آورده میکنید"

مجرى برنامه شروع سخنرانی رفیق را اعلام می کند. جمعیت حاضر در سالن یکپارچه با می خیزند و رفیق اشرف دهقانی در میان شوق و استقبال پیکران حضار به روی سن می رود. حاضرین همچنان با ایستاده و با شعار درود بر فدایی، نهایت عشق و احترام خود را نسبت به رفیق به منابه سمبلی از چریکهای فدایی خلق ابراز می کنند. رفیق اشرف با منشت هایی گره کرده و با لبخندی که مملو از مهر و عشق به مردم خویش است به ابراز محبت و احساسات حضار پاسخ می گوید و ضمن سپاسگزاری از آنها همچون همیشه تأکید می کند که این ابراز محبت عزیزان صرفاً به خاطر یک شخص نیست بلکه برای ارج گذاری به کمونیست ها و مبارزینی است که "با خون خود نهال انقلاب ایران را آبیاری کردند"، و همچنین برای همه کسانی است که با پایداری با دشمنان مردم مبارزه می کنند.



در چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل، بعد از ظهر روز شنبه ۵ فوریه ۲۰۱۱، شهر تورنتو شاهد مراسمی پر شکوه در بزرگداشت این واقعه، با شرکت بیش از ۷۰۰ تن از ایرانیانی بود که بخشی از آنها از اروپا و آمریکا برای شرکت در این مراسم آمده بودند. در این مراسم، اشرف دهقانی یکی از اعضای اولیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران سخنرانی کرد. او نویسنده کتاب معروف "حماسه مقاومت" است که در آن شرح شکنجه های وحشیانه ای که در سال ۱۳۵۰ در زندانهای ساواک در حکومت شاه تحمل کرده و همچنین شرح فرار موفقیت آمیز اش بعنوان یک زن چریک از زندان قصر آمده است. دیوارهای سالن بزرگ "مرکز اجتماع تورن هیل" با عکس ده ها تن از رزمندگان سیاهکل و زنان و مردان چریک فدائی تزئین شده بود که در بین سالهای ۵۷-۵۰ در جریان مبارزه مسلحانه با رژیم شاه جان باخته بودند. اشرف دهقانی در صحبتهای خود چگونگی تشکیل چریکهای فدایی خلق، دلایل گرایش وسیع نسل جوان به آن، شرایط زندگی مخفی، نقش برجسته زنان در این سازمان و آموزشهای تجربه سیاهکل در خدمت شرایط کنونی را بر شمرد. او سپس از جوانان خواست که برای رهایی از ستم و دیکتاتوری موجود و وضع فلاکت باری که برایشان ساخته اند از تجربیات سیاهکل درس گرفته و قبل از هر چیز در جهت تشکل خود کام بردارند. بخش های دیگر این برنامه شامل دکلمه ای در وصف سیاهکل، بخش یک ویدئو کلیپ، برنامه های هنری و همچنین شعرهای از رحیمه توحی شاعر افغانستانی به نام "اعدام" بود. نکته برجسته این مراسم استقبال پرشور و ابراز احساسات جمعیت نسبت به اشرف دهقانی در آغاز و پس از پایان سخنرانی او بود. در آغاز سخنرانی جمعیت به پاخاست و تا چند دقیقه برای سخنران کف زده و ابراز احساسات کرد. در فضایی مملو از شور و هیجان، اشرف دهقانی در پاسخ به ابراز احساسات شدید حضار رو به جمعیت گفت که من همواره اعتقاد داشته ام و گفته ام که این همه احساسات و ابراز محبت های شما، نه احترام به یک شخص بلکه احترام به نفس مقاومت انقلابی، به نفس پایداری در مبارزه بر علیه ظلم و ستم، و احترام به چریکهای فدائی خلق و تمام مبارزینی ست که در راه آزادی جان باخته اند. در پایان سخنرانی و در وقت تنفس نیز تعداد بسیار زیادی از حاضرین دور اشرف دهقانی حلقه زدند. آنها هر کدام دست اشرف دهقانی را می گرفتند و از برآورده شدن آرزوی دیرین شان برای دیدار با وی سخن می گفتند. بسیاری او را در آغوش خود می فشردند و صورت وی را می بوسیدند و اشک شادی و شوق می ریختند. این اشکها نه تنها فریاد "درد مشترک" بود بلکه نشانی از همبستگی و امید آنها به تحقق آزادی را به نمایش می گذاشت. برخی از حاضرین نیز در همین فرصت به طرح سوالات خود می پرداختند. در بیرون سالن، میز کتاب چریکهای فدائی قرار داشت که با استقبال چشمگیر شرکت کنندگان مواجه شد و اکثر کتابهای اشرف دهقانی که در آنجا عرضه شده بود خریداری شده و به اتمام رسید. برخی از حاضرین پس از تهیه کتاب، برای امضای کتابها به اشرف دهقانی مراجعه می کردند و او با روی باز و با حوصله کتاب ها را امضا و به ابراز محبت حاضرین پاسخ می داد. مراسم توسط چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو برگزار شد.

تورنتو- ۶ فوریه ۲۰۱۱

بابک آزاد



سخنرانی رفیق اشرف دهقانی و اهمیت مراسم چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل در تورنتو!

چهلین سالگرد حماسه سیاهکل در روز شنبه ۵ فوریه ۲۰۱۱ با حضور رفیق اشرف دهقانی در شهر تورنتو (کانادا) برگزار شد. با توجه به اهمیت سیاسی- انقلابی سخنرانی رفیق اشرف و استقبال قابل تقدیر عزیزی که با شور و هیجان و عشق مبارزاتی خود فضائی سرشار از صمیمیت در سالن بوجود آورده بودند، این مراسم را با شکوهمندی خاص خود می توان یک رویداد تاریخی به یاد ماندنی محسوب کرد.

با اینکه بررسی کامل مسائل مختلفی که رفیق اشرف دهقانی در سخنرانی خود مطرح کرد نیاز به فرصت بیشتری دارد که از محدوده این گزارش خارج است، اما در اینجا پس از اشاره ای به برخی از جنبه های مهم این مراسم، به برخی از نکات مهم سخنرانی آن رفیق نیز اشاره خواهد شد.

مراسم گرامیداشت یاد رزمندگان سیاهکل در ساعت ۷ با شرکت حدود ۸۰۰ نفر، با پخش کلیپ "رستاخیز سیاهکل" و اجرای سرود "سر اومد زمستون" شروع شد. سپس هنگامی که نوبت به سخنرانی رفیق اشرف دهقانی رسید و وی برای سخنرانی به روی صحنه رفت، مردم برای ادای احترام به این رفیق از جا برخاسته و با دست زدن و سر دادن شعار "درود بر فدایی" و "فدایی، فدایی تو افتخار مایی" و با ابراز احساسات شدید رفیقانه از او استقبال کردند. چنان شور و شعف عمیق انقلابی در جمع ایجاد شده بود که بسیاری از آن ها نتوانستند از سرازیر شدن اشک شوق خود جلوگیری کنند.

رفیق اشرف دهقانی در پاسخ به این احساسات پاک مردم ضمن ابراز سپاس از "ابراز محبت های" آنان، سخنانی که نشان از قدردانی او نسبت به مردم مبارز و آزادیخواه است را بیان نمود. او گفت که: من همیشه اعتقاد داشتم و گفته ام که این ابراز احساسات عزیزان، صرفاً برای یک شخص نیست، بلکه این در واقع بیان

احساس به نفس مقاومت انقلابی، به چریکهای فدائی خلق و به همه کمونیست ها و مبارزینی است که در راه تحقق آرمان های کارگران و دیگر توده های ستمدیده با خون خود نهال انقلاب ایران را آبیاری کردند، و به آن هایی که هنوز هم سرفراز و استوار و پایدار در مقابل دشمن ایستاده و مبارزه می کنند.

انعکاس واقعیت و درستی این حرف رفیق اشرف دهقانی را در درجه اول می شد در چهره رنج دیده زندانیان سیاسی سابق از گروه ها و خط و مشی های سیاسی مختلف که بعضی از آن ها را می شناختم و یا در آن مراسم با ایشان آشنا شدم، مشاهده کرد. انگار آن ها احساس می کردند رفیق و رفقا و مبارزینی وجود دارند که با رنج ها و شکنجه هایی که آن ها در سیاهکل های جمهوری اسلامی تحمل کرده اند دیر آشنا بوده، با آن ها همدردند و با مقاومت و مبارزه خود اجازه نمی دهند خون جانباختگان راه آزادی ایران فراموش شود. دیدن اشک های ایرانیان آزادیخواهی که امید ها و آرزوهای خلق مقاوم ایران در نگاهشان به این زن مبارز موج می زد، هر بیننده ای را تحت تاثیر قرار می داد.

یکی از خصوصیات مهم این مراسم، ترکیب سیاسی- اجتماعی شرکت کنندگان آن بود. حدوداً نصف جمعیت را فعالین سیاسی چپ تشکیل می دادند و نصف دیگر شامل اقدار اجتماعی مختلف ایرانیان آزادیخواه مقیم تورنتو بود. برخی نیز از شهرهای مختلف آمریکا و اروپا برای شرکت در مراسم و دیدار با رفیق اشرف دهقانی و شنیدن سخنان او از نزدیک، به تورنتو آمده بودند. چه چیزی این افراد مختلف را زیر یک سقف جمع کرده بود؟ کدام نقطه اشتراک در گذشته و زمان حال این انسان ها موجب شده که چنین فضایی سرشار از صمیمیت و دوستی ایجاد شود؟ به گونه ای که رفیق چنان در حلقه محبت این انسان ها قرار بگیرد که

نیازی نباشد که برای محافظت رفیق از گزند دشمن و بدخواهان اقدام خاصی صورت بگیرد؟ به نظر من رفیق اشرف دهقانی با زندگی سراسر مبارزاتی خود، به عنوان یک زن انقلابی، سمبل مقاومت و مبارزه اقدار مختلف مردم ستمدیده ایران بر علیه ستمگران و سرکوبگران است، و این، آن عنصر اجتماعی است که این انسان های آزادیخواه را به یکدیگر نزدیک کرده و موجب شده که همه آن ها، از فعالین سیاسی گروه های انقلابی مختلف گرفته تا مردم آزادیخواه و مترقی در یک جا جمع شوند و فضای دوستانه و رفیقانه ای را بوجود آورند.

حضور این زن کمونیست و مبارز که به الگو و سرمشقی انقلابی برای همه نسلهای مبارز کنونی و آینده تبدیل شده، موجب شده بود که تعداد زیادی از جوانان و نوجوانان نیز در این مراسم شرکت کنند. حضور تعدادی از جوانانی که در خیزش انقلابی سال گذشته در ایران شرکت کرده بودند، در این مراسم چشمگیر بود. آنها با معرفی خود به رفیق اشرف و توضیح این که در چه زمانی و چگونه با نام وی آشنا شده اند، با رفیق اشرف دهقانی گفتگو کرده و سئوال ها و مسائل مختلفی را با او در میان می گذاشتند. کودکانی را دیدم که کتابهای صمد را در دست گرفته و پیش رفیق اشرف می آوردند و با "خواهر صمد بهرنگی" از علاقه اشان به داستان های صمد می گفتند. این صحنه ها فعالین سیاسی نسل گذشته را به یاد دوران کودکی و نوجوانی خود انداخته بود.

شاعر آزادیخواه افغانی، رحیمه توخی و تعدادی از مبارزین انقلابی افغانستان نیز در این مراسم شرکت کردند. یکی از اشعار انقلابی رحیمه توخی نیز توسط یکی از رفقای برگزارکننده خوانده شد. حضور مبارزین کشورهای خاورمیانه در این مراسم نشان دهنده تاثیر عمیقی است که حماسه سیاهکل روی مبارزات انقلابی خلق های منطقه داشته است.

رفیق اشرف دهقانی سخنرانی خود را با نگاهی به تاریخ سازمان چریکهای فدایی خلق ایران شروع کرد. او نکته بسیار مهمی را در این رابطه توضیح داد و گفت که "چون ما نمی خواهیم در گذشته و تاریخ گذشته باقی بمانیم، باید بینیم که از آفتابکاران جنگل چه آموزش هائی را می توان برای تغییر شرایط کنونی آموخت؟ و اساساً دلیل بررسی تاریخ هم این است که از آن درسی برای شرایط حال و آینده گرفته شود. گذشته چراغ راه آینده است و اتفاقاً به همین دلیل است که تاریخ توسط طبقات حاکم تحریف می شود تا نسل های جوان نتوانند به درس های نهفته در مبارزات گذشته دست یابند."

رفیق اشرف دهقانی توضیح داد که چریکهای فدائی خلق با بررسی و تحلیل شرایط ایران و جهان به این نتیجه رسیدند که "مبارزه مسلحانه توده ای طولانی، و نه قیام، استراتژی منطبق با شرایط جامعه ایران است. این استراتژی، فقط جنبه نظامی ندارد، بلکه در طی جنگ با ارتجاع، فضا و محیطی در جامعه بوجود می آید که امکان متشکل شدن را به طبقه کارگر و دیگر اقشار و طبقات مردمی می دهد." او در قسمت دیگری از سخنرانی خود تأکید کرد که با توجه به دلایل اساسی اتخاذ آن استراتژی مثل سیستم سرمایه داری وابسته در کشور و دیکتاتوری ناشی از آن که امروز نیز در جامعه ایران وجود دارند و به طور کلی همه واقفیت های اساسی باعث شده اند که این راه در شرایط کنونی هم همچنان راه درست انقلاب ایران باشد. او همچنین به تغییراتی که از زمان سیاهکل تا کنون در جامعه ایران بوجود آمده نیز اشاره کرد و تأکید نمود که تاکتیک های مبارزاتی در حال حاضر را باید بر اساس شناخت از وضعیت کنونی برگزید. ولی در هر حال به گفته رفیق اشرف دهقانی "اولین و مهمترین درس "آفتابکاران جنگل" این است که قهر ضد انقلابی را تنها با قهر انقلابی می شود پاسخ داد."

رفیق اشرف دهقانی با رجوع به تجارب تاریخی مبارزات گذشته نشان داد که چگونه نسل جوان انقلابی کنونی می تواند از نسل "آفتابکاران" بیاموزد. وی به توضیح مشکلاتی که امروز در پیشروی نسل انقلابی کنونی وجود دارد پرداخت و گفت که باید دید که در شرایط کنونی چه موانعی پیشروی جنبش مردم قرار دارد و با چه اقداماتی می شود آن مشکلات را از سر راه برداشت. او در این رابطه توضیح داد که: "بحث بر سر یادگیری از درس های نهفته در تاریخ است."

رفیق اشرف، مشکل اساسی مردم ما برای رهائی از سلطه حاکم در شرایط کنونی را "فقدان رهبری" اسم برد، و تشکیل یک تشکل کمونیستی را اولین گام برای پاسخ دادن به این نیاز اساسی بر شمرد و تأکید کرد که در شرایط دیکتاتوری در ایران، یک تشکل انقلابی تنها با توسل به سلاح قادر به حفظ خود و انجام کارهای مبارزاتی است، و "یک تشکل انقلابی تنها از طریق جنگیدن با رژیم سرکوبگر می تواند خود را به پیشروی مردم تبدیل کند." او سپس گفت که "وظیفه ما، وظیفه همه نیروهای انقلابی و همه کسانی که دل در گروی آزادی خلق ستمدیده ایران دارند" این است که به هر وسیله ای که می توانیم در جهت ایجاد چنین تشکلی کوشش بکنیم و به شکل گیری آن یاری برسانیم.

سخنرانی رفیق اشرف دهقانی با این شعار به پایان رسید: "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد." در آخر این گزارش باید بگویم که با توجه به این که رفیق اشرف دهقانی در سخنرانی خود به توضیح بسیاری از مسائل مطرح در جنبش انقلابی پرداخت و به بسیاری از مبرم ترین پرسش ها پاسخ داد، از این رو مراسم بزرگداشت چهلمین سالگرد سیاهکل و سخنان رفیق مورد توجه و استقبال گرم نه فقط مبارزین و فعالین سیاسی حاضر در آن مراسم بلکه مبارزینی که یا از طریق پالتاک و یا به

شکل دیگری در جریان آن قرار گرفتند، واقع شد و همه آن ها ارزش و اهمیت انقلابی این مراسم و سخنرانی رفیق را در مجامع مختلف سیاسی مورد مطالعه و بررسی قرار داده و می دهند.

در عین حال دشمنان و بدخواهان نیز که برگزاری این مراسم را حرکتی بر علیه منافع ضد انقلابی و ضد خلقی خود به شمار آوردند، عکس العمل خاص خود را نسبت به آن داشتند. مثلاً با این که از حدود دو ماه پیش روز و ساعت برگزاری مراسم سیاهکل از طرف چریکهای فدائی خلق اعلام شده بود، بعضی از آن ها با اطلاع از سخنرانی رفیق اشرف در آن مراسم، درست در همان زمان در تورنتو برگزاری جلساتی را اعلام و در روزنامه های محلی با تأکید بر "همین شب" سعی کردند بدین وسیله کسانی را به جلسات خود جلب کرده و از آمدن هموطنانی به مراسم چهلمین سالگرد سیاهکل جلوگیری نمایند که البته با شکست مواجه شدند. موارد دیگری را نیز در این زمینه می توان یاد آور شد. مثلاً یکی از مسئولین یک کانال تلویزیونی سلطنت طلب با مراجعه به کسبه و ایرانیان مقیم تورنتو به آنها گفته بود که "اگر به ما کمک مالی ندهید و ما را تقویت نکنید، کمونیست ها ایران را می گیرند. همین دیروز، ۸۰۰ نفر از کمونیست ها در همین شهر تورنتو (در چهلمین سالگرد سیاهکل) دور هم جمع شده بودند..."

با تکیه بر چنین واقعیتی است که باید گفت که مراسم چهلمین سالگرد حماسه سیاهکل و استقبال پرشور مردم آگاه و فعالین سیاسی و کمونیست های انقلابی از آن، خاری است در چشم همه دشمنان خلق.

با سپاس از همه کسانی که در پشتیبانی از چریکهای فدائی خلق و رفیق اشرف دهقانی در این مراسم شرکت کردند.

سهیلا دهماسی

۱۴ فوریه ۲۰۱۱

رفقای برگزار کننده مراسم چهلمین سالگرد رستاخیز شکوهمند سیاهکل

و حضار گرامی شرکت کننده،

درد های گرم و انقلابی ما را از فرسنگها فاصله پذیرا باشید

چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل، بنیانگذاری سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را با یاد و خاطره تمامی کمونیستها، بویژه رزمندگان سیاهکل که با مشعل فروزان تنوری انقلاب، برای رهایی توده های محروم، کارگران، زحمتکشان و خلفهای تحت ستم میهنمان، با فریاد مرگ بر امپریالیسم و ارتجاع، جان خود را هدیه فرزندان فقر و رنج و کار کردند، را با درس گیری از آموزش هایشان گرامی می داریم.

ودرود های انقلابی خود را نثار یاران و رفقای می کنیم که در طی چهل سال گذشته، نلشهای دشمن، در تخریب و تحریف حقایق تاریخی و رزم سرخ چریکهای فدائی خلق را، چه از طرف طبقات حاکم و ارتجاعی (پهلوی - جمهوری اسلامی) و چه از طریق خائنینی که در صفوف سازمان رخنه کرده و برای آستان بوسی مرتجعین، خود!!! چوبه های دار بر قامت پر صلابت مبارزین و انقلابیون کشند، را افشاء و با آگاهی و اطلاع رسانی بموقع باعث گشتند تا پس از چهل سال همچنان رزمندگان سیاهکل مورد احترام و راهشان روشنی بخش فدای نوین محرومان جامعه، کارگران، زحمتکشان، زنان و اقشار پیشرو، در زندانی به وسعت ایران باشد. و درود های انقلابی و بیکران خود را نثار سخنران مراسم رفیق اشرف دهقانی می نمایم.

با قلبی آکنده از عشق و اعتقاد به راهمان و با ایمان به پیروزیمان دست تک، نک رفقای که زحمت کشیده و مراسم امشب را در گرامیداشت چهلمین سالگرد اختران همیشه فروزان فدائی و رزمندگان سیاهکل بر پا داشته اند را به گرمی می فشاریم.

با یاد و خاطره رزمندگان شکوهمند سیاهکل

نابود باد جمهوری اسلامی از هر جناح و دسته

زنده باد انقلاب زنده باد سوسیالیزم

میز کتاب سیدنی - استرالیا

همین ماه ۱۳۸۹

در انتظار درخشش جنگل

برای "علیرضا محدث قندچی" (۱)



سیروس مینا

دیری ست، گاهگاه،
در ژرفنای ظلمت این کهنه زادگاه،
سفری خواب دیده ام،
با کاروان نور،
- شیرین تر از تساوی بی اختیار نان،
روشن تر از تراوش بی انتهای آب-
با رهروان شور و هلهله، تا مرزهای دور.
و در تنگنای کور و کسالت بیداری،
فروغ اندک نیمروزم را،
دانه دانه،
به گردن بلند چلچراغ شب آویخته ام،
تا راستین ستاره ای،
شاید،
به سنگین سکوت سرد و سوگوار،
این دیار خفته بتابد،
ز راه دور.
*

اکنون،
در خواب و در بیداری،
تکرار می کند، نام مرا،
با زبان تند تیک تاک،
ساعت دیواری.
و عاشقانه، می خواندم به پیش،
تصویر با وقار تفنگی،
که در امتداد ممنوع کتابهای روی طاوچه،
آویخته ست،
از شانهِ خجسته مردی به نام "چه". (۲)
*

مردی به نام "چه"،
مردی که،
خوش شسته بود چهره به دریای پاک خون،
و خرم گذشته بود، در اوج کارزار،
از چشم زخم آتش نیرنگ،
شاید، هزار بار.

مردی که،
یکروز، چون حماسه آمد و
یکروز با شتاب،
چون تیغ آفتاب،
بر شانهِ افق شرمسار غرب،
فرود آمد و غروب کرد.
در ذهن حاضر تاریخ،
مردی که،
افتاده بود، تنگ،
در حلقه محاصره پیروان ننگ،
اینک، چه دل آسوده دیده بر گرفته،
از تماشای ازدحام معبر ایستاده زمان؛
و چه آرام آرمیده،

در گذار نوازش باد و مویه دلگیر شام و سوک پر مخافت جنگل،
در برابر دهان باز مسلسل.
*

در طشت خون فتاده، چهره خورشید،
دریای خون گریسته، دیده جنگل،
"میدان برای ظلمت شب باز"، (۳)
و طرح طلوع روشن فردا،

زنگار زخم بسته،
در آینه شکسته تردید.
جنگل در انتظار انفجار جرقه ای ست،
به انبار خشک فقر،
و پاکیزه آتشی،
که بگیرد عاشقانه، بدامن قیای هزار چهره هستی،
و بشوید، هزاران هزار بار،
تعفن تاریخ فحبه غدار نازمان بشر را.
جنگل در انتظار جسارتی ست،
برهنه چو شمشیر،
که صاف و صادقانه بیانیدش:
"هر چه بادا باد"،
و بکشد تسمه از گرده گاو استبداد.

جنگل در انتظار درخشش خورشید ست،
و من در انتظار درخشش جنگل.
چوپان شب، میهمان عاشقان جسور ست،
و گوسفندان مدارا را، بهانه ای برای چرا نیست.
در جاری سرخ و سیاه شب،
چونان تولدی دو باره،
جنگل در آستان بدیع بودن و بیداری ست،
گویا، ستاره ای،
از کهکشان روشن فردا،
هر لحظه، می چکد از آسمان شرق.
و در جلای جنبش جاده نیلی پارت،
انگار، دست قاصدان آتش تبار آفتاب،
زبان کتاب را در دهان تنگ تفنگ،
نشانده ست،
یا، زبان تیز تفنگ را، در دهان بی زبان کتاب؟
و شمشیر شب، شکسته ست،
شکسته "مطلق"، "مطلق" شکسته ست. (۴)

جنگل، سیاهکل،
شپید و سرکش و سربلند،
در کنار نیمه ندیده خود،
ایستاده ست.
"مطلق" شکسته ست،
امشب،
"مطلق" شکسته ست.
و فردا،
صورت تکیده آسمان، همه جا،
گلگون و آفتابی ست.

تهران - فروردین ماه ۱۳۵۰ خورشیدی

۱- دکتر علیرضا محدث قندچی از پیشاهنگان چریکهای
فدائی خلق در نبرد سیاهکل (۱۳۲۴-۱۳۲۹)
خورشیدی.

۲- ارنستو چکوارا، (۱۹۶۷-۱۹۲۸) میلادی.

۳- نیما یوشیج، از شعر "در نهفت و فراز ده"، ۱۳۲۹
خورشیدی.

۴- "دو مطلق"، امیر پرویز پویان.

نگاهی به سخنرانی رفیق اشرف دهقانی درباره درسهای سیاهکل!

به طور طبیعی با حضور کسی که چنین ساواک شاه و ماشین سرکوب ددمنشانه‌اش را مورد خطاب قرار داده بود در محل سخنرانی جمعیت به ابراز احساسات پرداخت، همانطور که به احتمال فراوان بسیاری از افرادی که مانند من برنامه را از طریق پالتاک دنبال می‌کردند چنین کردند. اما شور و شوق این لحظه، زمانی بیشتر شد که شنیدم رفیق اشرف در پاسخ به جمعیت گفت: "من همیشه اعتقاد داشتم و گفته‌ام که این ابراز احساسات عزیزان، صرفاً برای یک شخص نیست، بلکه این در واقع بیان احساس به نفس مقاومت انقلابی، به چریکهای فدائی خلق و به همه کمونیست‌ها و مبارزینی است که در راه تحقق آرمان‌های کارگران و دیگر توده‌های ستمدیده با خون خود نهال انقلاب ایران را آبیاری کردند، و به آن‌هایی که هنوز هم سرفراز و استوار و پایدار در مقابل دشمن ایستاده و مبارزه می‌کنند." به این ترتیب سخنران با تواضع تمام ابراز احساسات جمعیت را تقدیم کرد به آن‌هایی که با خون خود نهال انقلاب ایران را آبیاری کردند، و چقدر این برخورد به دل من نشست.

با توجه به موضوع جلسه طبیعی بود که سخنران به مبنای تئوریک راهنمای رزمندگان سیاهکل و چریکهای فدائی بپردازد و در همین چهارچوب هم او به آثار رفقا پویان و احمدزاده یعنی دو کتاب "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء" و "مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک"، نوشته‌های پایه‌ای اندیشه‌های این سازمان اشاره کرد؛ نوشته‌هایی که تئوری مبارزه مسلحانه در آنها بررسی شده و در مورد آن توضیح داده شده است. رفیق اشرف در همین رابطه توضیح داد که چریکهای فدائی خلق با بررسی شرایط ایران و اوضاع جهان به این نتیجه رسیدند که "مبارزه مسلحانه توده‌های طولانی، و نه قیام، استراتژی منطق با شرایط جامعه ایران است. این استراتژی، فقط جنبه نظامی ندارد، بلکه در طی جنگ با ارتجاع، فضا و محیطی در جامعه به وجود می‌آید که امکان متشکل شدن را به طبقه کارگر و دیگر اقشار و طبقات مردمی می‌دهد." و سپس با توجه به کارزار بزرگی که دشمنان مردم و دوستان نادان خلق بر علیه انقلاب و ضرورت اعمال قهر انقلابی به راه انداخته‌اند تاکید نمود که "اولین و مهمترین درس "افتابکاران جنگل" این است که قهر ضدانقلابی را تنها با قهر انقلابی می‌شود پاسخ داد."

در این سخنرانی که حدود یک ساعت و ربع طول کشید سخنران به جنبه‌های گوناگونی از فعالیت چریکها پرداخته و ضعفها و نقاط قوت آنها را مورد بررسی قرار داد. او در پایان به شرایط کنونی جامعه ما پرداخت و ضمن رد تمامی تبلیغات دروغینی که در باره مبارزه مسالمت‌آمیز و امکان اصلاح جمهوری‌اسلامی سازمان یافته است، با تاکید بر این درس رستاخیز سیاهکل که "قهر ضدانقلابی را تنها با قهر انقلابی می‌شود پاسخ داد" از نسل جوان کشورمان خواست تا با آموزش مارکسیسم **در راستای تشکل** خود گام بردارند تا بتوانند هم در جهت فائق آمدن بر ضعف کنونی شرایط ما یعنی فقدان یک رهبری انقلابی گام بردارند و هم به ضرورت شرایط کنونی یعنی خواست اساسی جنبش رهاییبخش توده‌های تحت ستم ما؛ "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"؛ پاسخ دهند. متأسفانه از آنرو که برنامه را از طریق پالتاک دنبال می‌کردم نمی‌توانستم آنگونه که می‌خواستم خود شاهد ابراز احساسات مردم در سالن پس از پایان سخنرانی با شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد." باشم اما انعکاس شعار فدایی، فدایی تو افتخار مائی" در بلندگوی رایانه‌ام نشان‌دهنده آن بود که بخش بسیار بزرگی از حضار با صحبت‌های سخنران توافق دارند. بخصوص با توجه به موج جنبشی که در دو ماه گذشته شمال آفریقا و خاورمیانه را به لرزه درآورده است، موجی که حرکت مبارزان درون کشور در ۲۵ بهمن گوشه‌های از آن بود، به امید اینکه دست در دست هم بتوانیم پشتیبان حرکتی در سطح جامعه باشیم که نابودی جمهوری اسلامی در تمامیت خود را هدف قرار داده است چهلمین سالگرد سیاهکل را به تک تک مبارزان تبریک می‌گویم.

۱۹ بهمن امسال چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل بود و به همین دلیل هم شاهد بودیم که دوست و دشمن به تکاپو افتاده بودند تا درباره این رویداد - که به باور من یکی از مهمترین رخدادها تاریخ ایران و نقطه عطفی در نهضت انقلابی مردمی ما می‌باشد - سخن بگویند. از بی‌بی‌سی و رادیو فردا و نمایشی که "پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی" در امستردام قصد داشت برگزار کند که بگذریم در کشورهای مختلفی مراسم گرامی‌داشت چهلمین سالگرد سیاهکل برگزار شد که نفس خود این امر مبین اهمیت و نقش سیاهکل و حرکت انقلابی پس از آن، در کشور ما و در میان افکار عمومی است.

در مورد نمایش "پژوهشکده بین‌المللی تاریخ اجتماعی" در امستردام لازم است تاکید کنم که این برنامه به علت هوشیاری نیروهای انقلابی و رشد اختلافات آن‌هایی که به این نمایش دعوت شده بودند و یا آنقدر بدنام بودند که به اجبار اسمشان خط خورده و دعوت نشده بودند و بعد همین امر را وسیله‌ای برای سنگ‌اندازی کردند اساساً شکل نگرفت. چون از قرار اکثریتی‌های شناخته‌شده می‌دیدند دارند به مراسمی پا می‌گذارند که گرچه "همه" قماش نیرویی در آن هست اما رهبریشان فرخ نگهدار را به آن راه نمی‌دهند! و این گویا برای کسانی که در بدنامی دست‌کمی از فرخ نگهدار ندارند و اساساً در تمامی این سالها دست در دست وی بر علیه منافع مردم ایران حرکت کرده‌اند خیلی "سنگین" آمد و به همین دلیل هم عدم اجازه شرکت به فرخ نگهدار را علم کرده و کل برنامه را به هم زدند.

بهتر است که بررسی جامع‌تر این موضوع را به فرصت دیگری موکول کنم و برگردم به نکته اصلی‌ای که مرا به نوشتن این یادداشت واداشت. به باور من مهمترین برنامه بزرگداشت سیاهکل امسال در تورنتو کانادا و به وسیله چریکهای فدائی خلق ایران برگزار شد. این گمان نه به دلیل تعداد بالای شرکت‌کنندگان، که رادیو فردا آنها را حدود ۷۰۰ نفر اعلام نمود، بلکه به این علت که آنها به دلیل پایداری‌شان بر آرمانهای رزم سیاهکل و پیروی‌شان از تئوری راهنمای رزمندگان سیاهکل به راستی شایسته برگزاری چنین مراسمی بودند و از عهده این امر به خوبی برآمدند. بدون شک نکته برجسته این مراسم سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در آن بود، فردی که مطالعه مواضعش در تمامی این سالها به خوبی نشان می‌دهد که او به راستی یکی از معدود بازماندگان آن رستاخیز می‌باشد که همچنان پرچم آرمانهای انقلابی آن رزمندگان را برافراشته نگاه داشته است.

علیرغم اشتیاقم به حضور در این جلسه به دلیل موقعیت کاری‌ام، چون در محل زندگی‌م سوئد آموزگار هستم ناچار شدم که برنامه را از پالتاک دنبال کنم (و به راستی که این فرآورده تکنیکی می‌تواند چه امکاناتی در اختیار ما بگذارد). به دلیل تفاوت ساعت سوئد با کانادا سخنرانی تقریباً در نیمه‌شب تازه شروع شد. پس از آغاز برنامه وقتیکه مجری می‌خواست رفیق اشرف را برای سخنرانی‌اش دعوت کند جملاتی از صفحه ۲۸۰ کتاب "حماسه مقاومت" را تحت عنوان "خطاب به دشمن" خوانید که با اینکه در طول این سالها به کرات آنرا خوانده و شنیده‌ام اما باز هم از شنیدنش سرشار از اندیشه‌های خوب و گرم‌کننده شدم و وقتیکه داشتم این مطلب را می‌نوشتم پیش خودم گفتم که حیف است آنرا با خوانندگان این سایت در میان نگذارم. این سخنان که پس از فرار موفقیت‌آمیز رفیق از زندان شاه نوشته شده چنین است:

"می‌دانم که آرزو می‌کنید دوباره زنده دستگیرم سازید، ولی قاطعانه به شما می‌گویم که این آرزو را به گور خواهید برد. ولی از شما این را می‌پرسم: اگر به فرض محال هم این چنین شود، چه می‌توانید بکنید؟ آیا به زیر شکنجه‌ام می‌کشید؟ تیربارانم می‌نمایید؟ آیا نهایتی از کشته شدن هم هست؟ خودتان خوب می‌دانید که برای ما فداییان خلق، کشته شدن در راه خلق و برای آزادی آنها سعادت و افتخار بزرگی است و شما تازه بعد از آن همه تلاش، با کشتن ما آرزوهایمان را بر آورده می‌کنید."

از دریچه تاریخ: مصاحبه خبرنگار با ماموستا شیخ عزالدین حسینی ایران - مازندران

با گرامی داشت یاد ماموستا شیخ عزالدین حسینی، مبارز برجسته کرد که تا آخر عمر دوست و یاور خلقهای تحت ستم ایران باقی ماند، مبارزی که اعمال انقلابی اش هرگز از یاد ما فراموشی نخواهد شد، در اینجا به درج مصاحبه ای می پردازیم که نشریه "خبرنامه مازنداران" چریکهای فدائی خلق ایران، در تاریخ بهمن سال ۱۳۵۹ در کردستان با وی انجام داده است و در همان زمان در این نشریه منتشر شده بود.



تنهایک خلق مسلح است که میتواند آزاد زندگی کند!

و تصور کردند که دولت "حسن نیت" دارد و میخواهد مسئله را از راه مذاکره حل بکند، ولی جماعت دیگری بودند که میدانستند و تصور میکردند که دولت چون دچار شکست شده، میخواهد مردم را گول بزند و تا مدتی جنگ را متوقف بکند تا خودش را بازسازی کند؛ ولی بخاطر اینکه اختلافی بین خلق کرد بوجود نیاید، این بود که هیئت نمایندگی خلق کرد تشکیل گردید و با اینکه از تهران آمدند و آن "هیئت ویژه" آمدند و مذاکره کردند، ولی مذاکره به نتیجه ای نرسید، چون آنها نمیخواستند اصلاً و جداً وارد مذاکره شوند، یا مسئله ای، حتی یکی از، یکی از خواسته های خلق کرد را قبول داشته باشند؛ روی این اصل دیدیم که این خوشباوری یک اشتباهی بوده و آنها حساب کرده بودند که میگفتند این دولت نمیتواند، یا نخواهد، حق خلق کرد را بدهد و این یک بهانه ایست برای اینکه خودش را بازسازی بکند؛ جنگ را، این جنبش و مردم را نگهدارد؛ این معلوم شد که هر وقت، وقتی که خودش توانست یا خودش را بازسازی کرد، دوباره به کردستان حمله ور میشود.

خبرنامه: نظر شما راجع به مرحله دوم جنگ کردستان و وظایف نیروهای سیاسی چیست؟

ماموستا: بعقیده من، اینبار نباید خلق کرد مانند مرحله اول دچار خوشبآوری بشود و این دولت بهیچوجه به خواسته های خلق کرد توجه نمیکند و اینبار بیشتر مردم را سرکوب کرده و شهرها را ویران کرده و جماعت زیادی از مردم بیدفاع را کشته و حتی مزارع را آتش زده و آنچه در توانائیش بوده نسبت به خلق کرد، در شهر و روستا انجام داده؛ روی این اصل، وظیفه خلق کرد و وظیفه نیروهای مترقی اینست که در مقابل این حمله وحشیانه، با اسلحه جواب دولت را بدهند و هیچگاه تسلیم دولت نشوند و با مذاکره فکر نمیکند هیچ چیزی حل شود؛ باید اینقدر قدرت داشت که دولت را سرچای خودش نشانند و او را به عقب راند تا او را وادار کرد، وادار بکنیم تا یک صلح عادلانه، بواسطه آنکه ما آنقدر با او بجنگیم و آنقدر فشار بیاوریم که بتوانیم صلح را به او تحمیل بکنیم و نیروهای مترقی باید دست به دست هم بدهند و با هم همکاری بکنند. ما از نیروهای مترقی که در خارج از کردستان هستند، انتظار داریم که خلق کرد را یاری بدهند، از هر راهی که برایشان ممکن است و بدانند که این مبارزات خلق کرد، یک

در گذشت ماموستا عزالدین حسینی

با تأسف بسیار مطلع شدیم که روز پنجشنبه ۲۱ بهمن ماه ماموستا عزالدین حسینی، یکی از رهبران مبارز خلق کرد در سن ۸۹ سالگی در بیمارستانی در شهر اویسالای سوئد درگذشته است. ماموستا یار همیشگی توده های زحمتکش خلق کرد و یکی از روحانیون مبارزی بود که سالهای مدید عمر خود را صرف مبارزه ای مداوم با دو رژیم ضد خلقی پهلوی و جمهوری اسلامی برای احقاق حقوق عادلانه خلق تحت ستم کرد نمود. به دنبال قدرت گیری رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و اوج گیری جنبش خلق کرد، نام ماموستا عزالدین حسینی هر چه بیشتر با مبارزات آزادیخواهانه خلق ستمدیده کرد برای رسیدن به آزادی و نیل به حق تعیین سرنوشت گره خورد.

فقدان ماموستا برای تمامی آزادیخواهان ایران و همه نیروهایی که در جهت نابودی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و نظام استثمارگرانه حاکم و برقراری جامعه ای دمکراتیک و فارغ از ستم ملی پیکار می کنند، یک ضایعه عم انکیز است؛ اما بدون شک تداوم راه مبارزه ای سازش ناپذیر برای تحقق ایده الهای او یعنی ایجاد جامعه ای دمکراتیک که در آن حقوق خلق مبارز کرد و تمامی خلقهای تحت ستم دیگر به رسمیت شناخته شده باشد، بهترین راه زنده نگه داشتن یاد و خاطره این مبارز آزادیخواه است.

چریکهای فدایی خلق این ضایعه را به خانواده ماموستا عزالدین حسینی و همزمان او و خلق مبارز کرد تسلیت می گویند و خود را در غم آنان شریک می دانند.

روابط عمومی چریکهای فدایی خلق ایران
۲۲ بهمن ۱۳۸۰

با توجه به شخصیت و نقش شما در مبارزات خلق کرد و اعتقادی که خلقهای ایران به شما دارند، خواستیم در رابطه با اوضاع کنونی ایران و بویژه کردستان؛ سؤالاتی مطرح کنیم؛ به امید اینکه پاسخ شما مانند همیشه برای توده های مردم ایران روشنگر حقایق باشد.

* * * * *

خبرنامه: چه عواملی خلق کرد را وادار کرد که وسیعاً دست به مبارزه مسلحانه بر علیه جمهوری اسلامی بزند؟

"ماموستا": خلق کرد مانند سایر خلقهای ایران میخواست از راه مذاکره و راه سیاسی به حق خودش برسد، که حق خودمختاری در چهارچوب ایران است و در اینباره تلاشی زیاد شد که از اینراه مسئله حل شود، ولی این جمهوری اسلامی بود که این جنگ را به ما تحمیل کرد و حمله وحشیانه به کردستان نمود و خلق کرد مجبور بود که از موجودیت خودش دفاع بکند و آنها بودند که جنگ افروزی کردند و جنگ را به ما تحمیل نمودند؛ روی این اصل، ما این قیام مسلحانه را بخاطر دفاع از موجودیت خودمان انجام دادیم و این یک جنگ مقاومت بوده که همه میدانند؛ سه سال هجوم وحشیانه ای به کردستان شد و تمام شهرها را اشغال کردند و خلق کرد اگر قیام مسلحانه نمینمود، نمی توانست که از موجودیت خودش و از حق مشروع خودش دفاع کند؛ این جمهوری اسلامی بود که این جنگ را به ما تحمیل کرد و ما بخاطر دفاع از حق خودمان و از موجودیت خودمان، اقدام به این جنگ و این مقاومت نمودیم.

خبرنامه: آیا در مرحله اول جنگ در کردستان نیروهای سیاسی از لحاظ خواسته های خود دچار خوشبآوری نشده بودند؟ و ماهیت دولت برایشان روشن نشده بود؟

ماموستا: بعد از اینکه خلق کرد، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ نظامی، پیروزی چشمگیری بدست آورد و دولت از هر دو لحاظ شکست فاحشی خورد، دولت متوسل شد به اینکه مسئله مذاکره را بمیان بکشد و هیئتی بنام "هیئت حسن نیت" به کردستان فرستاد؛ در این مرحله قسمتی دچار خوشبآوری شدند

جنگ بتوانند مردم خودشان را سرگرم بکنند تا مدتی؛ ولی ما این جنگ را یک جنگ غیرعادلانه از هر دو طرف میدانیم و مسلم که امپریالیسم و نیروها و ابرقدرتها، این جنگ را به مردم، به نیروها تشویق میکنند تا مردم ایران و عراق در مقابل یکدیگر قرار بگیرند و خواسته‌هایی که مردم هر دو کشور دارند، چون دولت‌ها نمیتوانند آن خواسته‌ها، که خواسته‌های طبقه زحمتکش و توده مردم است، بجا بیاورند، با این جنگ مردم را سرگرم بکنند.

خبرنامه: و سرانجام آنرا چگونه ببینید؟

ماموستا: به نفع توده مردم میبینیم، که هر دو دولت، بامید خدا هر دو ضعیف خواهند شد و توده‌های مردم عراق و ایران میتوانند از این جنگ استفاده بکنند و این بین دو نیروی مترجع، که دشمن خلقهای خودشان هستند، در اثر اینکه هر دو ضعیف شدند، بتوانند مردم خودشان، بتوانند قیامی بکنند و یک حکومت خلقی تشکیل بدهند که در هر دو کشور، تمام خلقهای آن دو کشور بتوانند به خواسته‌های خودشان برسند؛ و ما این جنگ را، درسته (درست است) که ما این جنگ را نمی پسندیم، ولی وقتی که بوجود آمده باید مردم ایران بخصوص از این جنگ استفاده بکنند و نیروهای خودشان را متشکل بکنند و گول اینها را نخورند که حالا دارند به نام "ایران عزیز و اسلام" مردم را بسیج میکنند و عاطفه مردم را برانگیخته میکنند؛ آنها همان گرگهانی هستند که دیروز مردم را میخوردند، حالا آمده اند و بنام "اسلام و ایران عزیز" حرف میزنند؛ حالا آنها در کردستان چه بلایی بر سر مردم کرد میآورند. در این موقعیت حساس که میبود، آن ارتشی که حالا در کردستان مردم را سرکوب میکند، در مرز دفاع میکرد؛ ولی اینها هوچیگری میکنند که همه اش دروغ است، بهانه است؛ حالا جماعتی از روحانیون را به سردشت فرستاده اند، به مردم میگویند که "حالا وقتی که ما با دشمن خارجی میجنگیم، دست از ما بردارید و بیائیم با هم برادرانه زندگی بکنیم". ولی اینها دروغ میگویند، در حالیکه روحانیون باصطلاح به سردشت آمده اند و این حرفها را میزنند، در مهاباد مردم بیدفاع را میکشند، حتی در یک خانه ۱۲ نفر را کشتند و در یک خانه دیگر ۵، ۶ نفر در خانه دیگری، یعنی واقعاً فاجعه و فاجعه را بوجود آورده اند در مهاباد. اگر واقعاً راست میگویند که "ما دشمن خارجی داریم، باید با اون بجنگیم"، میباید نوعی معامله بکنند که خلق کرد خودش برود در مقابل دشمن خارجی بایستد و با آن مبارزه کند. حالا آمدند چند لشکر را در کردستان مستقر کردند بخاطر سرکوب خلق کرد؛ ولی از طرف دیگر مزورانه و ریاکارانه میآید و هوار میکند که "ما مسلمان هستیم، برادر هستیم و بنام اسلام میجنگیم، همه شهید خواهید شد". و آیا واقعاً دولتی که مردم خودش را سرکوب بکند و مسلمانان خودش را قتل عام بکند، میتوان به او گفت اسلامی؟ یا اینکه در فکر مردم ایران است؟ یا میخواهد مردم به سعادت برسند؟ بهیچوجه، ما این دولت را نه مترقی میدانیم، نه مسلمان میدانیم و نه در فکر ایرانیش میدانیم. حتی او را ملی هم نمیدانیم، هیچیک!

حکومت مترجعی، سرکوبگری که تنها میخواهد خودش حکومت بکند، که از هر راهی، حالا دوست دارند که این جنگ بوجود آمده. تصور میکند که با این جنگ میتوانند مردم را گول بزنند، یک وحدتی متشکل بکنند که با این وحدت مردم را دوباره زیر یوغ بگذرانند، از این جنگ حالا بهره برداری میکنند؛ و این جنگ، این جنگ میان ایران و عراق، تمام نیروی انسانی ایران را بهدر میدهد و نیروی اقتصادیش را از بین میبرد و به ضرر توده زحمتکش خلقهای ایران است، و آنکه از آن استفاده میکند تنها هیئت حاکمه است که این جنگ را دامن میزند؛ و این جنگ به زیان توده مردم ایران است و توده مردم ایران از این جنگ هیچ استفاده ای نخواهند بود و ما روی این اصل، این جنگ را محکوم میکنیم. نه از اینکه حکومت ایران یا عراق را خوب بدانیم، از اینرو این جنگ را محکوم میکنیم که این جنگ بضرر توده‌های خلق ایران و عراق تمام خواهد شد و زحمتکشان، کارگران، کشاورزان از این جنگ زیان خواهند دید و اقتصاد فلج میشود و نیروی انسانی بهدر میرود و هزاران جوان را تحریک میکنند که برود خودش را به کشتن بدهد، نمیداند بخاطر چی خودش را به کشتن میدهد؛ ولی چون ما، باید اگر خود را به

مبارزات عادلانه است و این دولت است که به مردم این جنگ را تحمیل کرده و هیچگاه خلق کرد خواستار جنگ نیست و میخواهد از راه صلح و صفا به حق خودش برسد و در کنار برادران ایرانی خودش زندگی کند.

خبرنامه: راجع به جنگ اخیر در مهاباد نظران چیست؟

ماموستا: جنگ اخیر در مهاباد بسیاری از چیزها را روشن کرده، اینکه مردم تصور میکردند که در سنج و یا در بانه، یا در سقز، یا در مریوان، این خلق کرد بود یا نیروهای سیاسی بودند که این جنگ را آغاز کردند و جنگ افروزی نمودند، ولی مسئله مهاباد کاملاً این را برای مردم روشن کرد که این دولت است که جنگ افروزی میکند و دارد خلق کرد را سرکوب میکند. در مهاباد زیاد تلاش شد برای اینکه جنگی بوجود نیاید، شوراهای محلی، مردم مهاباد و حتی بعضی از سازمانهای سیاسی تلاش کردند که جنگ در مهاباد بوجود نیاید، حتی اجازه دادند که ارتش آرام به مهاباد بیاید و جنگی درگیر نشود، ولی بمحض اینکه ارتش به مهاباد رسید جنگ را شروع کرد؛ حالا چند مرتبه که آتش بس از طرف نیروهای سیاسی و ملی کردستان اعلام شده و از طرف مردم اعلام شده، دولت مردم را سرکوب کرده و شهر را خمپاره باران میکند و بسیاری از خانه‌ها را ویران کرده و در حدود ۱۵۰ نفر از مردم تا حال کشته شده و نزدیک ۵۰۰ نفر زخمی شده اند (این آمار مربوط به زمانی است که مصاحبه صورت گرفته است. اکنون این آمار افزایش یافته است - خبرنامه) و این خودش میسراند که این دولت است که میخواهد اساساً مردم را سرکوب بکند و اینکه میگوید "با نیروهای ضدانقلابی، با آنها مخالف هستیم و آنها را نمیخواهیم، آنها باید بیرون بروند از شهرها، مردم کرد برادر ما هستند، دوست ما هستند، اونها مسلمان هستند". اینها همه را دروغ میگویند. برای ما ثابت شده که او دشمن خلق کرد است، دشمن ملیت خلق کرد است، دشمن مذهب خلق کرد است، دشمن همه چیز خلق کرد است و حتی این برای خود مردم روشن شده است؛ بعضی گمان میکردند که این جنگ افروزی، شاید بعضی از نیروهای سیاسی در آن دخالت داشته باشند، ولی حالا برای همه معلوم شده که این دولت بوده که در تمام کردستان، در مرحله دوم، این جنگ را شروع کرده، حالا دارد مردم را سرکوب میکند؛ آن وضعی که حالا مهاباد در آن قرار دارد، خیلی اسف انگیز است، ولی بواسطه این جنگی، جنگ ایران و عراق، که هست، دولت از این بهره برداری میکند و بهیچوجه صدائی از مهاباد به جانی نمیرسد؛ حتی دولت اساساً به مردم ایران چنین میفهماند که اصلاً در کردستان جنگی نیست، هیچ چیزی نیست، حال آنکه در کردستان، در هر نقطه ای، مردم کرد زیر فشارند، حکومت نظامی در تمام شهرهای کردستان دائر و بخصوص هم در مهاباد حالا جنگ است و دولت با خمپاره و تمام وسایل که در اختیار دارد، مهاباد را میکوبد. وقتی مردم مهاباد بارها تقاضا کرده اند که به جنگ خاتمه داده شود، ولی دولت گوش به ناله هیچکس نمیدهد و همه را سرکوب میکند و حتی روستاهای اطراف را خمپاره باران میکند و حتی از سردشت، آن روستاهای اطراف سردشت را بمباران میکند؛ در بسیاری از جاها، زنان و بچه‌ها را میکشد، مزارع را آتش میزند، حتی جنگلها را با بمب ناپالم آتش میزند؛ واقعاً باید مردم ایران این را بدانند که دولت وحشیانه خلق کرد را سرکوب میکند، بخاطر اینکه خلق کرد حق مشروع خودش را میخواهد. و مسلم، ما انتظار داریم از تمام خلقهای ایران که این حقایق را بدانند که حالا در کردستان یک جنگ تمام عیار در کار است، ولی از طرف هیئت حاکمه، نه از طرف خلق کرد.

خبرنامه: راجع به جنگ کنونی بین هیئت‌های حاکمه ایران و عراق نظران چیست و سرانجام آنرا چگونه ببینید؟

ماموستا: مسلم این جنگی که بین ایران و عراق است، یک جنگی است که نمیتوان هیچکدامش را عادلانه دانست؛ هر کدام، جنگ دو هیئت حاکمه ارتجاعی، که مردمشان زیر فشار قرار دارند، و مترجع و دیکتاتورند، برای اینکه نمیتوانند به خواست خلق خودشان توجه بکنند، از هر دو طرف بهانه برای این جنگ بوجود آورده اند تا این جنگ را بوجود بیاورند که هر دو طرف بوسیله این

بفهمانیم که این حکومت اسلامی نیست؛ چون اگر ما به مردم فهمانیم که این حکومت اسلامی نیست، آنهایی که مسلمان هستند، معتقد به اسلام هستند، از این حکومت گریزان میشوند؛ من عقیده دارم آنهایی که مرفی اسلامی هستند باید از راه، از اینراه که این حکومت اسلامی نیست، به مردم گفت، و آنهایی که، نیروهای دیگر مرفی، آنها باید مردم را یکنوع بسیج کنند، به مردم بگویند این حکومت ارتجاعی است، وابسته به امپریالیسم است و نمیتواند هیچ کاری برای مردم بکند و روزبروز ایران را به سوی پرتگاه سوق میدهد؛ حالا اگر این حکومت نمیبود، اگر اینها نمیگفتند "ما انقلاب را صادر میکنیم"، با همه کشورهای اسلامی سر ستیز نداشتند و بر علیه آنها تبلیغ نمیکردند و در هر جایی جماعتی را بر علیه آن دولتهای خارجی - یعنی دولتهای کشورهای اسلامی - تحریک کرده اند و آنها آمدند این جنگ، یعنی عراق و ایران، آمدند این جنگ را خودشان درست کردند بخاطر اینکه، نمیدانم اگر این حکومت نمیبود، اصلاً بوجود میآمد؟ ما این جنگ را یکی از نتایجی میدانیم که این حکومت بوجود آورده است؛ این خودش دلیلی است که این دو حکومتی که هر دو مرتجع و دیکتاتور باشند، در کنار هم قرار بگیرند، مسلم روزی با هم خواهند جنگید.

خبرنامه: نظر شما نسبت به تضادهای درون دستگاه حاکمه چیست؟

ماموستا: ما هیئت حاکمه را ضدخلقی و مرتجع میدانیم و اختلافی که هست بر سر قدرت است، نه اینکه جماعتی خلقی باشد و طرفدار مردم و جماعتی ضد مردم، اینها، این تضاد که میان آنهاست، یک تضاد حقیقی باشد که یعنی، تضاد مردمی و ضد مردمی باشد، این نیست؛ هر دو ضد مردمی هستند، هر دو مرتجع هستند و این، بر سر قدرت یا هم اختلاف دارند و میخواهند هر کدامشان قدرت را در دست بگیرند و آن دیگری دنباله روی آن دیگری باشد؛ حالا اینطور میبینیم؛ قطعاً نمیتوانیم اختلافی که در درون هیئت حاکمه است، یک اختلافی بدانیم که اصیل و به نفع مردم باشد، تنها مگر اینکه خودشان را ضعیف بکنیم و بگوئیم که این اختلاف به نفع توده مردم است که آنها ضعیف خواهند شد وگرنه هیچکدامشان طرفدار مردم نیستند.

خبرنامه: به نظر شما آیا خمینی از حزب جمهوری اسلامی حمایت بیدریغ میکند؟

ماموستا: خمینی چون میخواهد قدرت خودش را حفظ بکند و سلطه خودش را حفظ بکند، گاهی از این دفاع میکند و گاهی از آن دفاع میکند؛ میخواهد هر دو را نگه دارد برای اینکه توازن قوا برقرار باشد و خودش حکومت بکند؛ حالا میبینیم، قبلاً، قبلاً از حزب جمهوری اسلامی دفاع میکرد، ولی حالا از روزی که جنگ بوجود آمده، جنگ عراق، و بنی صدر فرمانده کل قواست و مسئله ارتش بمیان آمده، حالا میبینیم که از جناح بنی صدر و ارتش و آنها دفاع میکند، که قبلاً اینطوری نبود، از ارتش به هیچوجه دفاع نمیکرد، یا از بنی صدر؛ مردم تصور میکردند که از حزب جمهوری اسلامی دفاع میکند، ولی حالا میبینیم که از روزی که جنگ شروع شده، دارد از ارتش و بنی صدر و آنها بیشتر دفاع میکند؛ روی این اصل نمیتوانم بگویم که از کدامشان، چون خمینی نمیخواهد از هیچکس بخاطر صداقتش دفاع بکند، میخواهد استفاده از هر دو بکند و هر دو را نگاهدارد تا حکومتش مستقر باشد و بتواند حکومت بکند و "امام امت" باشد و این چیزها.

خبرنامه: خلق کرد برای دستیابی به چه خواستههایی دست به مبارزه مسلحانه زده است؟

ماموستا: مسئله دیگری که هست، مسئله کردستان است؛ کردستان جدا از ایران نیست و اساساً خلق کرد خودش را جزء لاینفک ایران میداند؛ ولی یک خواست مشروعی دارد که خواست همه است، هر خلقی این حق را دارد که حق خودمختاری، آداب و فرهنگ و رسوم و مذهب خودش را، بتواند این حقوق ها را بدست بیاورد که بتواند آزادانه زندگی بکند، فرهنگ خودش را داشته باشد، مذهب خودش را داشته باشد؛ خلق کرد خودمختاری در

کشتن میدهم در راه آرمان صحیح خلقها باشد نه اینکه بخاطر اینکه خمینی یا صدام حسین حکومت بکند.

از اینکه میگوئیم از یک طرف نه به نفع توده های زحمتکش و نه به نفع خلقهاست، از این راه که نیروهای مرفی از اینکه آنها با هم درگیر هستند استفاده بکنند و واقعاً خودشان را متحد بکنند و توده های زحمتکش ایرانی را بسیج بکنند، آنها ضعیف بشوند و اینها نیرومند بشوند، شاید از این جریان به نفع خودشان استفاده بکنند، والا اگر دست روی دست بگذارند یا تسلیم دولت بشوند یا فریب دولت را بخورند، قطعاً بضرر خودشان تمام خواهد شد.

خبرنامه: اصولاً حکومت جمهوری اسلامی ماهیتش از نظر شما چیست؟

ماموستا: جمهوری اسلامی، نمیتوان او را جمهوری اسلامی نام نهاد، چون من معتقد به اسلام هستم و آن اسلامی که من میشناسم و به آن ایمان دارم، اسلامی است خیلی مرفی و آزادی، افکار و عقاید و اندیشه آزاده را میپذیرد و به همه مردم و به همه ادیان و به همه افکار و اندیشه های مرفی احترام میگذارد، ولی این اسلامی که آنها میگویند "اسلام"، این "اسلام" یک افکار مرتجعانه و دیکتاتور و سرکوبگر، که غیر از اینکه آخوندها و طبقاتی که دور آخوندها جمع شده اند و از آن استفاده میکنند، کس دیگری از آن استفاده نمیکند و من نمیتوانم اینرا بنام اسلام قبول داشته باشم؛ و ماهیت این دولت ماهیت حکومت وابسته، حکومت ارتجاعی و کهنه پرست و حکومتی است که نمیتواند به نفع توده های زحمتکش باشد و آنچه مردم از انقلاب انتظار داشتند، هیچوقت نمیتواند برآورد کند، چون حالا دانشگاه ها همه بسته شده، مدارس نیمه تعطیل یا در بعضی جاها اساساً تعطیل است و کارخانجات هیچکدامشان کار نمیکند و وضع اقتصادی بسیار فلج است و حالا میبینیم یا میشنومیم که در بعضی جاها صف ها حتی برای یک فاب یا برای یک چیز جزئی یک صف طولانی! حتی ما که این همه ذخائر نفتی داریم، حالا نفت نداریم، بنزین نداریم؛ این حکومت چه کرده برای مردم؟ هیچی نکرده غیر از اینکه مردم را اعدام کرده و مردم را سرکوب کرده و هر روز جماعتی را اعدام میکند و این حکومت اگر دم از شعار ضد امپریالیستی میزند در عمل بنفع امپریالیسم کار میکند، مخصوصاً امپریالیسم آمریکا.

خبرنامه: نظراتان در مورد ادعای باصطلاح ضد امپریالیستی رژیم کنونی که بخصوص بدنبال تصرف جاسوسخانه آمریکا و گروگان گرفتن مطرح کرده است، چیست؟

ماموستا: من چنانکه گفتم این حکومت را حکومت مرتجع و دیکتاتور و کهنه پرست میدانم و این حکومتی با این ماهیت نمیتواند ضد امپریالیست باشد؛ چون چنانچه یکبار دیگر گفته ام، این حکومت فرزند خلف امپریالیسم است، مخصوصاً امپریالیسم آمریکا؛ اگر حالا داد میزند، روزی باغوش آن باز خواهد گشت و نمیتواند غیر از این چیز دیگری باشد.

خبرنامه: با توجه به بحران کنونی جامعه و ترکیب دولت و تشدید تضادهای درونی آن، آینده مبارزه را چگونه ترسیم میکنید؟

ماموستا: والله این سؤال جوابش دقیقاً مشکل است، چون این بستگی به این دارد که آیا نیروهای مرفی و مردم در مقابل این هیئت حاکمه، مخصوصاً نیروهای مرفی میتوانند یک جبهه واحد متشکلی بوجود بیاورند در مقابل این هیئت حاکمه و اگر اینطوری باشد که هر کس یکنوع درباره هیئت حاکمه قضاوت میکند و مردم را دور خودش جمع میکند، قطعاً نیروهای مرفی نمیتوانند یک جبهه واحد را تشکیل بدهند و مردم را سرگردان میکنند؛ و مخصوصاً چون این دوره، این دولت بنام اسلام کار میکند و توده مردم ما مسلمان هستند، باید خیلی روی مردم کار کرد و به آنها فهماند که این حکومت اسلامی نیست؛ نه اینکه ما اسلام را بد معرفی بکنیم به مردم؛ واقعاً باید مخصوصاً روحانیون، روحانیون خلق کرد و روحانیون سایر نقاط، حتی روحانیون عالم تشیع، آنهایی که روشنفکر هستند، یا مجاهدین خلق باید واقعاً به مردم

دانشگاهها را برای چه تعطیل کرده اند؟ پاکسازی یعنی چه؟ غیر از اینکه انسانهای آگاه و مترقی که واقعاً در زمان شاه مبارزه کردند، آنها را از دانشگاهها بیرون کرده اند، پس چه کار دیگری کرده اند؟ حالا در کردستان هیچ مدرسه ای باز نیست، معلمین را اخراج کرده اند، مدارس را تعطیل کرده اند، بخاطر اینکه "حالا این پاکسازی باید بشود، عناصر ضدانقلاب باید از مدارس اخراج بشود"؛ این همه اش دروغ است؛ اینها دشمن علم، دشمن دین، دشمن تمام مظاهر انسانی و فضایل و کمالات انسانی هستند؛ میخواهند ایران را به قرون وسطی بازگردانند، واقعاً هم اینطوری است؛ شاید مردم ایران خودشان اینرا بدانند که دارد تدریجاً و اساساً لطمه به اسلام میزند، چون مردم تصور میکنند که این اسلام است که اینجوری دستور میدهد، این احکام اسلامی است که آنها اجرا میکنند، ولی من چون خودم واقعاً اسلام را خوب میشناسم و صدر اول اسلام را میشناسم میبینم که اینها هیچکدامشان اسلام نیست، اسلام اونها با اسلام صدر اول خیلی فرق دارد، اسلام قرآن یا اسلام خلفای راشدین یا اسلام علی و یا اسلام صدر اول با اسلام اینها خیلی فرق دارد، اسلام آنوقت که آمد، عدالت، آزادی، علم و معرفت و همه چیز خوب را برای مردم آورد، مردم دسته دسته به اسلام روی میآوردند که از دست ظلم، از دست بیعدالتی و از دست جهالت و نادانی آزاد بشوند؛ حالا ما داریم روزیروز بسوی جهل و نادانی و خفقان باز میگردیم، ما این را اسلام نمیدانیم و این را بنام اسلام قبول نمیداریم، این یک افتخاری است که اینرا اسلام نمیدانیم و روی این اصل از اسلام گریزان نیستیم، چون اینرا اسلام نمیدانیم.

خبرنامه: "ماموستا" شیخ عزالدین، با توجه به اوضاع کنونی چه پیامی برای خلقهای ایران دارید؟

ماموستا: فکر میکنم در این مسائلی که قبلاً بحث کردیم، پیامی نهفته باشد، ولی باشد، هدفم، پیام من برای تمام خلقهای ایران اینستکه از این فرصت که بوجود آمده استفاده نکنند و نیروهای خودشان را متشکل نکنند و قطعاً بدانند که این حکومت نمیتواند بخواست مردم توجه بکند و مردم را سعادتمند بکند؛ یعنی این حکومت حکومتی خلقی نیست و نمیتواند آن انتظاری که مردم از یک حکومت خلقی دارند برآورده کند، اساساً ماهیتش این نیست که بتواند این را اصلاً برای مردم متحقق بکند و بتواند به خواسته های مردم توجه داشته باشد، روی این اصل باید بفکر چاره ای بود که، تلاش کرد بخاطر اینکه این حکومت عوض بشود، از راه سیاسی و از هر راهی که ممکن است حکومتی روی کار بیاید که بتواند به خواست مردم برسد و این احتیاج به این دارد که مردم آگاهانه حقیقت این حکومت و ماهیت این را بدانند و نیروهای مترقی در یک جبهه واحد متشکل بشوند.

در خاتمه من از خداوند متعال مسئلت دارم که روزیروز مردم ایران بیشتر آگاه بشوند و نیروهای مترقی و انقلابی و مردمی وحدت بیشتری بیابند و بیشتر متشکل بشوند، تا بخواست خداوندی روزی مردم ایران یک حکومت انسانی و دموکراتیک داشته باشند که همه خلقهای ایران، بخصوص توده زحمتکش در اوج عزت و سعادت و سرفرازی زندگی بکنند. و همیشه حق بر باطل پیروز میشود و امیدوارم که اگر ما دست بدست هم بدهیم، زود به هدف اصلی خودمان برسیم که ایرانی آزاد و آباد داشته باشیم.

خبرنامه: "ماموستا" شیخ عزالدین حسینی از اینکه ما را پذیرفتید و به سؤالهای ما جواب دادید، که امیدواریم این سؤالها و جوابها برای هر چه روشنتر کردن حقایق جامعه ایران برای توده های رنج دیده و تحت ستم و خلفهای ما حقایقی را روشن کرده باشد، از شما تشکر میکنیم که در این خانه روستائی و در این کلبه دورافتاده با تمام مشکلات و گرفتاریها و زحماتی که دست بگریبان هستید به سؤالات ما جواب دادید. متشکریم.

ماموستا: امیدوارم که همه موفق باشیم. بسیار متشکریم.

چهارچوب ایران میخواهد، ولی در ایرانی آزاد و اساساً مسئله تجزیه اساساً مطرح نیست؛ خلق کرد خودش را ایرانی میدانند، ولی چنانچه قبلاً گفتیم دولت در یورش اول و حمله مرحله دوم، خلق کرد را نوعی سرکوب میکند که گوئی جدا از ایران است و یک دشمن واقعاً خلقهای ایران است؛ و اگر مردم ایران از نزدیک ببینند که این حکومت باصطلاح اسلامی چه بلایی بر سر خلق کرد آورده، شهرها را ویران کرده، مردم بیدفاع را اصلاً قتل عام کرده که باید بگویم، چنانکه گفتم در مهاباد در یک خانه ۱۲ نفر کشته شده (نام این خانواده عطاری بود - خبرنامه) در خانه دیگر هم هفت نفر، هشت نفر، اینطوری مردم را به خمپاره میبندد و خانه ها را ویران میکند؛ مزارع را میسوزاند؛ اگر کسی از خارج به کردستان بیاید، تا خودش نیاید، اصلاً فکر نمیکند که این حکومت با این وحشیگری با این خلق رفتار میکند؛ میگوید که "اینها کافر هستند"؛ از نزدیک باید خلق ایران ببیند که آیا در کردستان اسلام هست یا نیست؟ روحانی دارد؟ مسجد دارد؟ همه چیزش اسلامی یا غیراسلامی؟ راجع به نیروهای مترقی میگوید که "این نیروهای ضدانقلابی هستند، سازمانهای ضداسلام هستند که در کردستان هستند، اینها مخالف ما هستند، ما خلق کرد را برادر خود میدانیم"؛ اگر راست میگوید چرا شهرها را ویران میکند؟ چرا مردم بیدفاع را میکشد؟ چرا مزارع را میسوزاند؟ چرا روستاها را اصلاً آتش میزند؟ حتی جنگلها را با بمب ناپالم میسوزاند؟ اگر واقعاً این حکومت دشمن خلق کرد نیست، پس چرا اینکار را میکند؟ باید مردم ایران اینرا بدانند، حتی حالا که چنانچه گفتیم جنگ با دشمن خارجی، حالا در کردستان یک جنگ دیگری هست برای سرکوب خلق کرد و چون مبارزات خلق کرد جدا از مبارزات خلق ایران نیست و اگر مردم کرد سرکوب بشود - که فکر نمیکنم سرکوب بشود، به امید خدا هیچگاه سرکوب نخواهد شد - موفق خواهد شد؛ اگر جنبش مبارزه در کردستان سرکوب شود به معنی این است که یک مرحله مبارزات خلقهای ایران به عقب خواهد رفت؛ و چون دولت برای این کردستان را میکوبد، یعنی تصور میکند که یک کانون مبارزات است برای تمام خلقهای ایران، روی این اصل است که میخواهد یا به خاطر این، از اینجاست که ما ایرانی هستیم و مسلمان هستیم و ملتی هستیم که ستم دیده و از لحاظ اینکه مبارزات ما بخاطر مبارزات خلقهای ایران است و اثر میگذارد، از این دو راه ما انتظار داریم از تمام خلقهای ایران و از تمام نیروهای مترقی که خلق کرد را یاری بدهند و میتوانند از دو راه، از راه مادی هم کمک به مبارزات خلقهای ایران بکنند و هم میتوانند حقایق را به مردم بفهمانند که در کردستان چه میگذرد؛ حتی بچه ها را میکشند، حتی در مهاباد یک زنی که یک بچه ای کولش بوده با خمپاره زده اند، زن کشته شده، آن مادر، بچه آنجا یک دستش پریده و بعد از چند ساعت او را پیدا کرده اند، برده اند بیمارستان، اینطوری است؛ حالا اگر ما شرح جزئیاتی که در مهاباد یا در سنندج یا در سقز یا در روستاها میشود بگوئیم، خیلی بدرازا میکشد؛ خیلی تأسف انگیز است؛ باید خودشان از نزدیک ببینند و ببینند که این جمهوری باصطلاح اسلامی با خلق کرد مسلمان چه میکند، تنها بخاطر اینکه سنی است یا کرد است یا میخواهد آزادانه زندگی بکند؛ ما از تمام نیروهای مترقی در ایران و از تمام روحانیون آگاه و مترقی که روح انسانی و اسلامی دارند و از تمام خلقهای ایران میخواهیم که مردم را یاری دهند و فشاری بر دولت بیآورند که دست از سرکوب خلق کرد بردارد و هیچگاه به این دروغهایی که در رسانه های گروهی، رادیو تلویزیون و یا در روزنامه ها و یا از طرف آخوندها، بعضی از آخوندها، پخش میشود، که خلق کرد اینجوری و اینجوریه باور نداشته باشند، اینها همه دروغ است؛ کسانی که به کردستان آمده اند، خودشان از نزدیک میبینند که کردستان برادر خلقهای ایران است و با ایران اصلاً جدا نیست و مانند این است که بخواهیم یک پیکری را، یکی از اعضایش، دستش را ببریم، آیا واقعاً صحیح است کسی بنشیند که دستش دارد قطع میشود نگاه بکند؟ یعنی خودش نگاه بکند که دستش قطع میشود و دست آن ظالم را نگیرد که دستش را قطع میکند؟ این بعقیده من یک اشتباهی است؛ جمهوری اسلامی کلاه سر مردم گذاشته درباره کردستان یا درباره مردم بلوچ، درباره خوزستان یا درباره مردم ترکمن صحرا؛ حالا



گزارش یادمان دو روز بزرگ تاریخی در آمستردام!

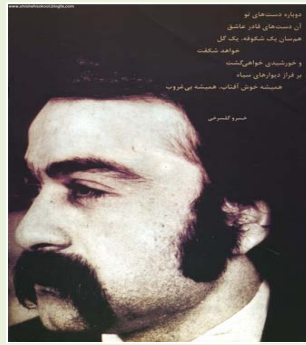
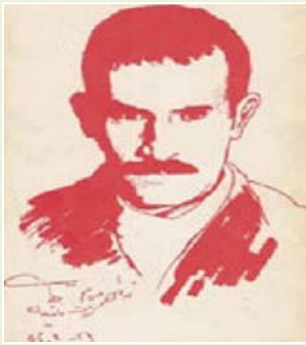
سخنران در بخش پایانی ضمن تاکید بر این واقعیت که جنبش انقلابی توده های تحت ستم ما از فقدان یک رهبری متشکل و انقلابی در رنج است مطرح کرد که اگر: "از سیاهکل بخواهیم درس بگیریم می بینیم که ضعف کنونی که به خصوص برجسته است در جنبش ما فقدان یک رهبری انقلابی است. می بینیم که اون رفقا توانستند با تحلیل صحیح جامعه خودشون و روند های عینی جامعه خودشون و روانشناسی مردم خودشون راهی ارائه بدهند که اون بن بست ها را بشکنند و نقبی بزنند به قدرت مردم. پس جوانهای ما هم اگر امروز می خواهند از سیاهکل و یا از هر مبارزه انقلابی دیگری درس بگیرند باید این حرکت را انجام بدهند باید شرایط جامعه خودشون را تحلیل بکنند باید موقعیت کنونی را بشناسند و بر اساس این موقعیت کنونی اون موقع حرکت بکنند" و اگر چنین کنند همانطور که سیاهکل نشان داد و همانطور که ۳۰ سال تجربه جمهوری اسلامی ثابت کرد اصولاً "با کسی که جز با زبان زور با شما صحبت نمی کنه شما راهی ندارید جز اینکه با زور صحبت کنید؛ راهی ندارید جز اینکه مقاومت کنید در مقابل خشونت اون و قهر ضد انقلابی اون رو با قهر انقلابی پاسخ " دهید و اگر نیروئی بتواند "شرایط جامعه اش را به درستی بشناسد روانشناسی مردمش و نیاز های فعلی جنبش انقلابی را بفهمد و به اون پاسخ بده و به اون عمل بکنه و بر اساس اون متشکل بشه و بر این ضعف پراکندگی فائق بیاد اون موقع بدون شک فعالیت را شروع می کنه که اون وقت خود زندگی بانگ بر می دارد که گل همین جاست همین جا برقص" سخنرانی رفیق فریبرز سنجرى با استقبال حاضرین روبرو شد و پس از پایان سخنرانی، ناصر نجفی، شاعر مبارز به شعر خوانی پرداخت و دو قطعه از اشعار مبارزاتی اش را برای حاضرین قرائت کرد و بدنبال آن نیز ترانه خلقی دایه اجرا شد. شعر خوانی سومای کاویانی شاعر آزاده افغان و موسیقی مبارزاتی خلق کرد نیز بخشهای دیگری از برنامه بود و سرانجام نوبت به قسمت پرسش و پاسخ و تبادل نظر بین حاضرین رسید که این برنامه به مدت ۲ ساعت بطول انجامید و با استقبال و شرکت فعال حاضرین روبرو شد. فضای رفیقانه حاکم بر مباحثات و کشش بیشتر شرکت کنندگان در جلسه برای پرسش از سخنران در مورد مواضع چریکهای فدایی خلق باعث شد که برغم پایان ساعت جلسه، با توافق سخنران ادامه جلسه پرسش و پاسخ در محلی دیگر دنبال شود و رفیق فریبرز سنجرى به مدت ۲ ساعت دیگر تا پاسی از شب به پرسشهای حاضرین و ملاحظات آنان پاسخ داد که این حرکت نیز با استقبال و قدرانی دوستان و رفقای حاضر در جلسه روبرو شد.

برنامه یادمان دو روز بزرگ تاریخی با استقبال ایرانیان مقیم آمستردام روبرو شده و در محیطی گرم و مبارزاتی به پایان رسید.

**فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در هلند
۱۵ فوریه ۲۰۱۱**

در بزرگداشت دو روز بزرگ تاریخی، (رستاخیز سیاهکل ۱۹ بهمن ۱۳۴۹) و قیام پرشکوه توده ها در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در تاریخ یکشنبه ۱۳ فوریه ۲۰۱۱ مراسمی توسط "کمیته میز کتاب آمستردام" برگزار شد. سالن محل برگزاری مراسم با تصاویر جانبازان رستاخیز سیاهکل و عکسهایی از جنبش یکسال گذشته توده ها بر علیه رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی و همچنین شعارهای مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی، زنده باد سوسیالیسم زنده باد آزادی به شکل زیبایی تزئین شده بود.

در این مراسم ابتدا پیام میز کتاب به مناسبت دوروز بزرگ تاریخی قرائت شد. سپس رفیق فریبرز سنجرى از چریکهای فدایی خلق ایران، سخنرانی ای تحت عنوان "راز ماندگاری سیاهکل" ارائه داد. وی در جریان سخنان خود با طرح این پرسش که چرا این رویداد چنین نقشی در جنبش انقلابی مردم ما پیدا نمود و "راز پایداری این رویداد در در حافظه تاریخی جامعه ما "در چیست؟ و چرا "در ۴۰ سال گذشته همواره مورد آماج دشمنان مردم قرار گرفته و طبقات حاکم در تمامی این سالها خود را ملزم دیده اند که همواره بر علیه دستاوردهای این حرکت تبلیغ کنند و با انتشار دهها مقاله و کتاب بکوشند تا تصویری واژگونه از سیاهکل در اختیار نسل جوان قرار دهند پاسخ داد که "سیاهکل پاسخی بود به ضرورت زمان" و به همین دلیل هم در یکی از سیاه دوره های تاریخ مردم ما راهگشا شد و بن بست مبارزاتی حاکم بر مبارزات مردم ما را در هم شکست. رفیق فریبرز سنجرى سپس با تاکید بر اینکه بررسی تاریخ نه برای "تکرار" بلکه برای "درس گیری" از آن در خدمت ساختن آینده است به برخی آموزشهای مبارزاتی رستاخیز سیاهکل اشاره کرد و از جمله مطرح کرد: "در شرایط ایران تحت سلطه امپریالیسم، در شرایط ایرانی که سرمایه داران وابسته بر اون حاکم اند شکل حکومتی الزاماً دیکتاتوریه" و در ادامه تاکید کرد که ما اگر به تاریخ کشور خودمان برگردیم" از کودتای رضا شاه بعد هم محمد رضا شاه و حالا هم جمهوری اسلامی ما همه جا می بینیم که شکل حکومتی یک استبداد خشن یک دیکتاتوری لجام گسیخته است. این ویژگی این فرد یا اون فرد نیست این به خاطر رضا خان قلدر محمد رضا شاه قسی القلب یا خمینی و خامنه ای نیست این نیاز این سیستم یعنی این سیستمی که در ایران بر سر کاره اصولاً بدون استبداد بدون دیکتاتوری بدون اعمال یک خفقان شدید ادامه حیات نمی تونه پیدا بکنه " سخنران سپس از این بحث نتیجه گرفت که "اگر ما بپذیریم که این دیکتاتوریه که با این سلطه عجین شده و بدون نابودی این سلطه بدون نابودی نظام سرمایه داری در ایران اصولاً امکان دستیابی به دموکراسی و آزادی وجود نداره اون وقت دیگه نمی توانند هر دقیقه برای ما از اون به قول معروف کنشکولشون ناجی ملت بیرون بیاورند... جلدانی را می اندازند جلو که هر کاری هم می کنند هر چقدر هم که عطر و ادکلن مصرف می کنند باز هم بوی خون رزمندگان ما، کمونیستهای این کشور، آزادیخواهان این کشور از بدنشون می آید و نمی توانند اون رو پاک کنند و یا از بین ببرند یک دفعه در لباس ناجی ظاهر می شوند "



افزوده ای بر "جنگل ها"

(خسرو گل سرخی)

گوئی درخت های "سیاهکل"

تا دشت و شهر ریشه دوانده ست

که غرش سلاح و جوشش خون شهید

هر دم فزونی میگیرد.

بذری که "کوچک" و "عمواوغلی" پاشیدند،

اکنون نهال میشود، اکنون نهال ها!

بنگر که کوه و شهر، شباشب، آذین می گردد

با قامت بلند بپاخاستگان .

واخوردگان

گفتند یاوه - "جانی جبار

با صد هزار گزمه و خنجر مسلح است.

جز صبر و انتظار رهی نیست"

اما

ای همچو من به کار، تو ای بیدار!

بر بام شب بایست، نظر کن:

دریائی از درخت سترگ و مسلح است

کاینک به سوی "مکبث" می آید!

سال ۱۳۵۰

پیام رفیق اشرف دهقانی به مناسبت درگذشت مبارز
برجسته خلق دلاور کرد، ماموستا شیخ عزالدین
حسینی

به یاد گرامی ماموستا شیخ عزالدین حسینی

با کمال تأسف مطلع شدم که ماموستا شیخ عزالدین حسینی، مبارز برجسته خلق دلاور کرد، خلق قهرمانی که بارها پوزه ارتجاع را به خاک مالیده، زندگی را بدرود گفته است. با همه اندوهی که این خبر ایجاد می کند اما یاد ایستادگی های ماموستا در مقابل ارتجاع خمینی و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و تلاش های آزادیخواهانه او در جنبش انقلابی مردم کردستان برای کسب حقوق عادلانه خویش، هنوز بر دل های مبارزین گرمی می بخشد.

ماموستا شیخ عزالدین با افکار مترقی و آزادیخواهانه اش، با دفاعش از اتحاد خلق های ایران هنگامی که ارتجاع، مبارزه حق طلبانه مردم کردستان را تجزیه طلبی می نامید، با آگاهی اش به شکست قیام بهمن و اعلام این امر که هدف از انقلاب، دگرگونی بنیادی است نه رفتن تاج شاهی و جایگزینی آن با عمامه، با هشیاری اش در عدم شرکت در رفراندوم جمهوری اسلامی در سال ۵۸ و کلاً با همه مواضع و برخوردهای ترقی خواهانه اش، در پادها زنده است.

برخورد انقلابی او در مقابل بنی صدر (اولین رئیس جمهور رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی) در اردیبهشت سال ۵۹ که خواهان خلع سلاح مردم کردستان بود و این را شرط تأمین حق خلق کرد می نامید، هرگز فراموش نخواهد شد. در پاسخ به این ریاکاری، ماموستا با آگاهی به این امر که قدرت خلق کرد در مسلح بودن آنهاست، اعلام کرد که خلق کرد اسلحه را زمین نمی گذارد و این دولت است که جنگ مسلحانه را به مردم کردستان تحمیل کرده است. در آخرین موضع گیری خود بر علیه "اصلاح طلبان" به اصطلاح سبز و اعلام قاطع این حقیقت که بدون سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، مردم ایران نمی توانند به مطالبات خود دست یابند، ماموستا یک بار دیگر نشان داد که همچنان در کنار مردم تحت ستم و در مقابل دشمنان همه خلقهای ایران قرار دارد.

آشنائی شخصی من با ماموستا شیخ عزالدین حسینی در سال ۱۳۵۸، زمانی که من در میتینگ مهیاد به مناسبت نهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل سخنرانی کردم، آغاز شد. ماموستا نشان داد که علیرغم همه تفاوت های دیدگاهی اش با کمونیست ها، در عمل دوست آن هاست. با گرامیداشت یاد او، امروز از خانواده گرامی اش که همواره از محبت های آنها برخوردار بوده ام، می خواهم که مرا در غم خود شریک بدانند. درگذشت ماموستا، این مبارز مترقی خلق رزمنده کرد را به همه خلق های ایران نیز تسلیت می گویم.

۲۴ بهمن ۱۳۸۹

زنده باد خلق دلاور کرد که برای آزادی می جنگد!

برای آنها که "هزار خورشید در دل‌هایشان می جوشد از یقین!" (در وصف سیاهکل)

روزگاری بود. روزگار تلخ و تاری بود. زمستان بود. زمستانی سخت که در انجماد یاس و در برودت نومییدی "سلامت را نمی خواهند پاسخ گفت".
شحنه ها و گزندگان، به فرمان مطاع همایونی، شمشیرها را از رو بسته و در کوی و برزن به شکار آزادی مشغولند. و ژاندارم منطقه کوس یمن
الملکی می زند. و می پندارد که کس را توان و یاری نفوذ در حصار دیکتاتوری و قلدری نیست. و دیکتاتور سعی می کند تصور مالیخولیایی خود
را به پندار عمومی تبدیل کند.

سیل تبلیغات از بوقهای تبلیغاتی به هر سو روان است. و ذات ملوکانه به پشتگرمی جهانخواران بین المللی و در راس آنها امپریالیسم آمریکا،
فریاد ها را در گلو خفه می کند. و اعتصابها را به گلوله می بندد. خد ایگان، شاه شاهان به جهانخواران قول داده است که ایران را به بهشت
غارتگران تبدیل کند و برای آنان جزیره آرامش بسازد. او با غروری احمقانه تصور می کند که "بی برگ و باری این باغ را بهاری در پی نیست"
و او توانسته است با داس مرگ، جوانه های امید را از بوستان زندگی ریشه کن کند.

اما زهی خیال باطل. "باغ عقیم دیروز اینک جوانه آورد" کوه مردان و شیرزانی مصمم که "هزار خورشید در دل‌هایشان می جوشد از یقین"
ظلمت و تیرگی را به نبرد می خوانند. سینه ها سپر کرده چشم در چشم دیکتاتور سینه به سینه می گویند نه! و فریاد نه آنها در پهنه این
جغرافیای جور و جنایت بذر امید می باشد و در بهار زندگی به بار می نشیند.

سیاهکل متولد می شود و این نقطه عطف و سر آغاز نبردی ست که مهر خود را بر تارک تاریخ این سرزمین می کوبد و لرزه بر اندام ستم می
افکند و افسانه قدر قدرتی و نفوذ ناپذیری دیکتاتوری را یکسره باطل می کند و پندارهای بیمار گونه را نقش بر آب می سازد.

رهنوردان را باکی از شب و بیابان و خنجر نیست. آنها می دانند که در این برهوت پر خطر، حرامیان بد سگال و پاسداران شب، راه را بر نور بسته
و خورشید را دشمنند. آنان می دانند که علیرغم همه خطر ها و محدودیتها باید راه را تا کرانه های دور دست افق و تا فراسوی ظلمت پیمود. و
خورشید را به مردم فلات هدیه آورد و کارگران و زحمتکشان را بر سفره خوشبختی میهمان کرد. آغاز نبردی نابرابر که همه جوانب و خطرات
محتوم آن، دقیقا محاسبه گردیده و ظلمت ستیزان سیاهکل را جز انتخاب گزیری نیست:

کدامین نغمه می ریزد (۲)

کدام آهنگ آیا می تواند ساخت

طنین گامهایی را که سوی نیستی مردانه می رفتند

طنین گامهایی را که آگاهانه می رفتند

"آنان چون بنفشه گل دادند و مژده دادند و زمستان شکستند و رفتند"

یخهای زمستان آب شد. بهاران مژده رویش دوباره جوانه ها در باغ بوستان داد. بهار آمد، بهار امید، بهار آرزوها. مشت محکم مردم بر سینه
ستم. آوای مظلومانه خلقی در زنجیر، بیست و دوی بهمن، جشن انقلاب!

زنجیرها گسسته، طومار ننگین دیکتاتوری خدایگان های کوچک و بزرگ در هم پیچیده و همه چیز خبر از فردای بهتر می دهد. اما مردم میهن ما
که در معرض خیانت‌های همه جانبه داخلی و توطئه های جنایتکارانه خارجی بوده و هستند، هوای تازه آزادی را هنوز استشمام نکرده، بادهای
مسموم از شرق و غرب وزیدن می گیرد.

و در نهایت امر، "دژخیمان تعویض می شوند" و پرچمها دیگر گونه. ردا پوشان بر ارا به قدرت پادشاهان خسته جای می گیرند و اوین همچنان
وضوی صبحگاهی از خون دوشیزگان می گیرد:

دیو چو بیرون رود

اژدها درآید

اما این تندر را سر باز ایستادن نیست. اهریمنان جنایتکار و فرهنگ ستیز جمهوری اسلامی و حامیان بین المللی شان و همه کسانی که "سور
عزای مارا بر سفره نشسته اند" باید بدانند که من با برادر ماهیگیرم در جنوب، و دختر گیلکم در شالیزارهای شمال و هموطن پر تلاشم در شهر
ها و کوه پایه ها و روستاها و بالاخره اردوی کار و زحمت، همه "ما" خواهیم شد و بر پرده هستی نقشی دگر خواهیم زد! آری،

آری، ما فلک را سخت بشکافیم و طرحی نو دراندازیم!

تظاهرات در لندن بر علیه اعدام های اخیر!

شعارهای بزرگی به زبانهای انگلیسی و فارسی در محکومیت جنایات جمهوری اسلامی و خواست آزادی زندانیان سیاسی و حمایت از جنبش انقلابی کارگران و خلقهای تحت ستم ایران به نمایش درآمده بود توجه اکثر عابرین را به خود جلب کرده و به رفقا امکان می داد تا در باره ماهیت سرکوبگرانه رژیم حاکم بر ایران به افشاگری بپردازند.

در جریان این حرکت صد ها اعلامیه افشاگرانه به زبان انگلیسی در میان عابرین و توریستها پخش شد که در آنها به گوشه هائی از جنایات رژیم جمهوری اسلامی و واقعیت وابستگی این رژیم سرکوبگر به امپریالیستها اشاره شده بود و از افکار عمومی خواسته شده بود که یک صدا اعدامهای وحشیانه دیکتاتوری حاکم بر ایران را محکوم کنند. یکی از نکات قابل توجه این حرکت همزمانی آن با تظاهرات بزرگی بود که از سوی اتحادیه های کارگری و دانشجویی در لندن بر علیه یورش اقتصادی دولت انگلستان به حقوق دموکراتیک و کار و معاش توده ها سازمان یافته بود. از آنجا که شرکت کنندگان در آن تظاهرات هم از محل آکسیون یعنی میدان "ترافلگار اسکوئر" می گذشتند، بنابراین تعداد بسیار زیادی از مردم وجوانان مبارز انگلیسی امکان یافتند از نمایشگاه عکس و محل آکسیون رفقای ما دیدن کرده و به اشکال مختلف حمایت خود از مبارزات عادلانه مردم ایران را نشان دهند.

حرکت اعتراضی امروز در ساعت ۴ بعداز ظهر با موفقیت به پایان رسید و افشاگرهای رفقا در بین بازدید کنندگان از این آکسیون تأثیرات بسیار زیادی را در جلب توجه عمومی به اوضاع ایران و آنچه در زیر سلطه جنایتکارانه جمهوری اسلامی بر مردم ایران می گذرد به جا گذارد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن
۲۹ ژانویه ۲۰۱۱

در اعتراض به موج وسیع اعدامهای وحشیانه ای که رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی بر علیه مردم تحت ستم ما و برای حاکم کردن جو سرکوب و خفقان در جامعه سازمان داده است، ظهر امروز حرکت اعتراضی افشاگرانه ای در میدان "ترافلگار اسکوئر" لندن برگزار شد. **فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و سازمان دموکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان** با انتشار فراخوانی از زمره سازمان دهندگان این آکسیون مبارزاتی بودند. **در فراخوان این حرکت از ایرانیان مبارز دعوت شده بود که با تأکید بر ضرورت نابودی جمهوری اسلامی و نظام استعمارگرانه حاکم به مثابه عامل اصلی وجود شکنجه و زندان و اعدام در ایران به این حرکت بپیوندند تا ضمن فریاد شعار های "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" و "زندانی سیاسی به همت توده ها آزاد باید گردد" این ضرورت را در میان مردم هر چه بیشتری تبلیغ کنیم.** آکسیون اعتراضی بر علیه اعدام های جنایتکارانه جمهوری اسلامی از ساعت ۱۲ ظهر شروع شده و شامل یک نمایشگاه عکس حاوی تصاویری از بیش از ۳۰ سال اعدامها و جنایات جمهوری اسلامی بود. در این تصاویر هر کس به راحتی می دید که شکنجه و اعدام در دوره زمامداری همه جناح های حکومتی از "اصلاح طلب" گرفته تا "محافظة کار" و "اصول گرا" همواره رایج بوده و اساسا جزء ذاتی سلطه ضد مردمی این رژیم ددمنش می باشد. تصاویری که در محل آکسیون نصب شده بود و همچنین

گزارشی از اعتراض به اعدامهای اخیر در گوتنبرگ - سوئد

رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در هراس مواجهه با طوفان خشم اعتراضی مردم در ایران تلاش میکند به ریسمان اعدام متوسل شود. سردمداران رژیم موج جدیدی از اعدام ها را با هدف تشدید فضای رعب و وحشت در جامعه سازمان داده اند. اما این تلاش های چون آمیز جمهوری اسلامی نفرت و اعتراض توده ها و ضرورت سرنگونی کل این ماشین تولید جنایت را سرعت می بخشد. در اعتراض به این وحشیگری هواداران چریک های فدایی خلق ایران، کانون همبستگی با کارگران ایران - گوتنبرگ (سوئد) و کانون پناهجویان ایرانی دست به حرکتی مشترک زدند، تا در حد توان خود، مهر سکوت رسانه ها بویژه رسانه های وابسته به دولت دست راستی را در هم بشکنند. در روز ۲۸ ژانویه ۲۰۱۱ در یک حرکت هماهنگ یک آکسیون اعتراضی در مقابل دفتر پرتیترترین روزنامه ی صبح این شهر « نیوبوری پستن» برگزار شد. معترضین با پلاکاردهایی به زبان سوئدی در محل ورودی این روزنامه تجمع کردند و تعدادی از معترضین به دفتر روزنامه مراجعه کرده خواهان صحبت با سردبیر و با یک خبرنگار آگاه به امور ایران شدند. درخواست های تظاهرکنندگان در چند مورد مهم خلاصه می شد. محکوم کردن سکوت دولت سوئد و رسانه های سوئدی، انعکاس اخبار جنایات رژیم ایران به افکار عمومی سوئد، آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی در ایران، پایان دادن به اعدام ها در ایران! احکام اعدام باید هر چه سریعتر ملغی گردد، ایران کنشوری است تا امن بنابراین پناهجویان را نباید به ایران باز گرداند. در پلاکاردهائی که تظاهرکنندگان حمل می کردند اطلاعات دقیقی در مورد اعدام ها در ایران درج شده بود و همچنین چند پرسش جلب توجه می کرد. آیا می دانید که رژیم ایران نسبت به جمعیت، بالاترین رقم اعدام ها را در جهان داراست؟ آیا میدانید در مدت یکماه گذشته بیش از ۹۷ نفر توسط رژیم اسلامی به جوخه های اعدام سپرده شده اند؟ آیا می دانید طبق آخرین آمارها در هر هشت ساعت یک نفر در ایران اعدام می شود؟ در کنار این پلاکاردها تظاهرکنندگان دهها نسخه عکس از اعدام ها و تصاویر دهشتناک بداراویختن محکومان به اعدام با خود حمل می کردند. بالاخره با پایداری معترضین یکی از خبرنگاران سوئدی روزنامه به پیش آنها آمد. خبرنگار مذکور ضمن اعلام این مطلب که بارها در ماه های اخیر پیرامون ایران نوشته است، ابراز تأسف کرد که در حال حاضر بیشترین نگاهشان به وقایع تونس و مصر است و به همین دلیل از ایران دور مانده اند. او قول داد با توجه به سطح وسیع اطلاعات و بویژه عکس هایی که به دست این روزنامه می رسد، در هفته ی آینده مقاله ای در رابطه با ایران تهیه و به چاپ برساند. نمایندگان معترضین شرایط امروز ایران را با شرایط دهه ی شصت و کشتار زندانیان سیاسی پیوند داده و خاطر نشان کردند که در بین زندانیان خود را نجات دهند و صدای اعتراض مردم به جان آمده ی ایران محاکمه در زندان بسر برده و پس از سال ها زجر و شکنجه آزاد شدند، به چشم می خورند. نمایندگان معترضین به اعدام و شکنجه در این باره به خبرنگار توضیح دادند که جمهوری اسلامی به زندانیان دهه ی شصت که در ماه های اخیر اعدام و یا در لیست اعدام هستند، گفته است: ما اشتباه کردیم که شما را در همان سال ها اعدام نکردیم. معترضین همچنین به مسئله ی نا امن بودن ایران و ضرورت توقف اخراج متقاضیان پناهندگی اشاره کرده و در همین رابطه سیاست دولت سوئد مبنی بر دعوت از نمایندگان مجلس ارتجاع جمهوری اسلامی و نیروهای سرکوب انتظامی رژیم که در ماه های اخیر صورت گرفته را محکوم نموده و اعلام کردند که چنین سیاستهایی عملا موجب نقض حق انسانی پناهندگانی می شود. آنها سپس به خبرنگار توضیح دادند که پناهندگان از جهنم جمهوری اسلامی فرار کرده اند، تا بتوانند جان خود را نجات دهند و صدای اعتراض مردم به جان آمده ی ایران باشند. در ادامه برگزارکنندگان این حرکت مبارزاتی تصمیم گرفتند به یکی از پاساژهای پر رفت و آمد تجاری در مرکز شهر رفته و با برافراشتن پلاکاردها و عکس های اعدامیان به اطلاع رسانی مستقیم بین مردم مبادرت نمایند. تظاهرکنندگان ضمن افشاگری بر علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی از مردمی که با تعجب به عکس های اعدامهای اخیر خیره شده بودند می خواستند تا در برابر مامشات طلبی دولت دست راستی حاکم سکوت نکرده و به اعتراض برخیزند. این حرکت نزدیک به دو ساعت ادامه داشت و با استقبال و همدردی بسیار از طرف مردم روبرو شد و نتایج مثبتی در برداشت که بعدا برگزارکنندگان این حرکت اعتراضی تصمیم گرفتند این کار یعنی حضور مستقیم بین مردم در همان پاساژ را نزدیک به دو هفته ادامه دهند و در آخرین روز، خارج از آن پاساژ اقدام به بر بایی نمایشگاه عکس جهت افشای جنایات های جمهوری اسلامی نمایند.

هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در گوتنبرگ - سوئد
۱۰ بهمن ۱۳۸۹ - ۳۰ ژانویه ۲۰۱۱

مصاحبه با یک فعال کارگری (۸)

پیام فدایی: مصاحبه ای که در زیر مشاهده می کنید، متن گفتگویی با رفیق مظفر، یکی از کارگران قدیمی است که سالهای طولانی ای از زندگی خود را در کارخانه و در میان کارگران ایران گذرانده و به عنوان یک فعال مبارز کارگری همراه آنان دست به مبارزه سیاسی زده است. این مصاحبه که در ماه جون ۲۰۱۰ صورت گرفته، منعکس کننده گوشه ای از تجارب رفیق مظفر در ارتباط با شرایط زیست و مبارزات کارگران زحمتکش ایران در زمان حاکمیت رژیمهای ضد کارگری شاه و جمهوری اسلامی در فاصله بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۶۰ است و پیام فدایی با هدف آشنا نمودن هر چه بیشتر خوانندگان با شرایط طبقه کارگر و انتقال تجارب فعالین کارگری به درج آن اقدام می ورزد.

کارخانه تبلیغ نکردم. اصولا تا آن زمان نمی دانستم که اول ماه مه مصادف است با ۱۱ اردیبهشت. در مورد تاریخ این روز حتی یک کلمه هم نخوانده بودم. اما اجازه بدهید که خاطره خودم را راجع به اولین باری که در تظاهرات این روز در تهران شرکت کردم را برایتان ذکر کنم.

فروردین سال ۱۳۴۹ من بعد از ۶-۷ سال دوری از خانواده تصمیم گرفتم از مرخصی ایام عید استفاده کنم و به خواهرم در سنجند سری بزنم. از اتافی هم که کرایه کرده بودم ناراضی بودم. برای همین تمام وسایلم را به خانه دوستانم حسن و مهری بردم تا بعد از برگشتن بگردم و اتافی پیدا کنم. من تقریباً حدود ۱۵ فروردین برگشتم و یکر است به خانه حسن رفتم. به محض اینکه به خانه وی رسیدم هر دوی آنها با عجله خبر دادند که جمعی از کارگران چاپ و کفاشی و صنفهای دیگر میخواهند که اول ماه مه تظاهراتی راه بیندازند. اما هنوز برنامه کامل آن روشن نبود.

من آنشب تا حدودی در مورد اول ماه مه از حسن و مهری اطلاعاتی را بدست آوردم. فردای آن روز در کارخانه مسئله را با حسین و عباس و اسلامیان در میان گذاشتم. همه ما قرار گذاشتیم که در محل کارخانه این مسئله در بین کارگران ببریم. محفل ما بعد از یک جلسه و رهنمودهایی که رفیق بهروز به ما داد تصمیم گرفت که مسئله اول ماه مه را در کارخانه هایمان تبلیغ کنیم. عباس و اسلامیان هم که در محفل ما نبودند با ما توافق داشتند و از هیچگونه همکاری دریغ نکردند.

ما در دستشویی ها و راهروهای کارخانه و حتی در انبارها روی عدلهای کالاهانی که آماده تحویل بود شعارهای از قبیل "زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگران" یا "اول ماه مه روز جهانی کارگر باید تعطیل رسمی گردد" نوشته بودیم. کارها داشت خوب پیش میرفت. اما اسلامیان در دفتر شنیده بود که شکرچیان تلفنی با فردی صحبت کرده است و آن فرد به او گفته است در کارخانه کمونیستها نفوذ کرده اند. اگر آن فرد ساواکی بوده باشد کارخانه زیر ذره بین رفته و بچه ها باید مراقب باشند.

ما عملاً دست از تبلیغ در درون کارخانه برداشتیم. همه ما به توافق رسیده بودیم که اگر ادامه بدهیم همه ما زیر ضرب رفته ایم. اسلامیان عمداً شیفت ما را عوض کرد و برای یک ماهی این روش ادامه داشت. عباس مسئول بود که مراقب باشد تا ببیند غریبه هایی که به عنوان راننده حمل کالا و یا به هر عنوان دیگر به کارخانه می آیند کنجاو هستند یا نه.

حسن و مهری توانسته بودند که در زیر زمین خانه اشان روی پارچه سفیدی با خط زیبایی بنویسند "زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر" و دو چوب برای آن هم تدارک دیده بودند. همه نگران وضع من بودند که اگر ساواک لیست اسامی را بررسی کند به اسم من بر خورد خواهد کرد و من با توجه به سابقه زندان و محکومیتم ممکن بود برای مدت کوتاهی هم شده دستگیر شوم.

جهت رد گم کردن پیشنهاد شد که من سر کار خودم را به مرضی بزنم و با ماشین کارخانه به بیمارستان بروم و مرخصی پزشکی بگیرم. من هم همین کار را کردم. در بیمارستان بیمه های اجتماعی به من ۱۵ روز مرخصی داده شد. در نتیجه اگر ساواک به اسم من هم بر می خورد نمی دانستند که من کجا هستم. همه اینها به خاطر این نبود که من نقش ام از سایرین بیشتر بود

سوال: به طور کلی شرایط پلیسی و اختناقی که در دوره شاه بر جامعه ایران حاکم بود در کارخانه ها چه نمودی داشت و چگونه اعمال می شد؟

پاسخ: تا سال ۱۳۵۰ سرمایه دارها از این مسئله در مقابل مبارزات کارگری بهره برداری زیادی کردند. هر گاه در مقابل کارگران قرار می گرفتند تهدید می کردند که ساواک را با خبر می کنیم. خود آنها هم جهت ترساندن کارگران تا حدی اعمال ضد انسانی و شکنجه های ساواک را تبلیغ می کردند. همین امر تنفر کارگران را از سیستم و ساواک همراه با ترس و ارباب ایجاد کرده بود.

سوال: آیا در کارخانه شما سندیکاهای حکومتی هم وجود داشت؟ برخورد کارگران نسبت به آن چه بود؟

پاسخ: در کارخانه ما هیچگونه تشکل کارگری وجود نداشت. نه از نوع حکومتی و نه مستقل آن. اما در کارخانه قرقه زیا طبق اطلاعاتی که زری در اختیار من می گذاشت تعدادی از کارگران زن به صورت فردی و مستقل عضو سندیکای خیاطان بودند. اینان هم قبل از استخدام در قرقه زیا در جاهای دیگری که کار کرده بودند عضو سندیکاهای مربوطه شده بودند.

سوال: آیا هیچ تعاونی و یا صندوق کمک مالی در بین کارگران وجود داشت؟

پاسخ: کارخانه ما شرکت تعاونی داشت. درست به یاد ندارم که سرمایه اولیه آن را شکرچیان گذاشته بود یا خود کارگران اما بعدها شرکت تعاونی از اعضای آن حق عضویت دریافت می کرد. هیئت مدیره این تعاونی توسط خود کارگران انتخاب می شدند. کار شرکت تعاونی دادن وام ضروری تا سقف ۱۰۰۰ تومان بود و وامهای طویل المدت تا سقف ۵۰۰۰ تومان بود. کار دیگر آن تهیه پارهای از مایحتاج روز مره بود که بعد آنها را با قیمت بسیار نازلی به کارگران می فروختند.

سوال: اساس خواستها و مطالبات کارگران را چه چیز هائی تشکیل می داد؟ آیا با توجه به رشد تورم، دستمزدها هم افزایش می یافت؟

پاسخ: در جواب این سوال باید بگویم اکثر خواستها را در لابلای جوابهای بالا داده ام. افزایش دستمزد در سال ۱۳۴۹ مطرح شد. بهداشت کارخانه، ایجاد نهار خوری، بر گرداندن کارگر اخراجی به سر کارش از جمله خواسته های ما بود.

سوال: آیا کارگران روز جهانی کارگر را می شناختند و به شکلی آن را برگزار می کردند؟ به چه شکل؟ اگر خاطره ای در این زمینه دارید لطفاً با خوانندگان در میان بگذارید؟

پاسخ: اول ماه مه همیشه در میان بخشی از طبقه کارگر مطرح بوده است. بخصوص کارگران چاپ و صنایع نفت، کفش و سندیکاها و اتحادیه های کارگری در زمانی که وجود داشته اند. اما در تاریخ طولانی زندگی و مبارزه طبقه کارگر تنها موارد معدودی وجود دارد که کارگران بطور مستقل این روز را با تظاهرات گرامی داشته اند. دولت های ایران همواره اجازه نداده اند که کارگران علناً در این روز جشنی بر پا کنند. سایه شوم اختناق و سرکوب طبقه ای همواره طوری بوده که بخشهای زیادی از طبقه کارگر اصلاً با این روز آشنایی نداشتند. من خودم به عنوان کارگری که با حداقل آگاهی سیاسی وارد کارخانه شده بودم هر چند اسم این روز را شنیده بودم اما تا سال ۱۳۴۹ هیچگاه برای این روز در

بلکه تنها مسئله سابقه‌ای بود که داشتم و نگرانی بقیه هم بیناگر همبستگی بود که بین ما وجود داشت.

روز جمعه ۱۱ اردیبهشت ۱۳۴۹ از اول صبح چند نفر از کارگران قدیمی چاپ و کفش و جاهای دیگر توانسته بودند که در میدان کارگر (قزوین) تجمع کنند. اما از ساعت هشت صبح به آن ور کلیه راه‌هایی که به میدان کارگر و خیابان کارگر منتهی میشد تحت کنترل پلیس قرار گرفته بود. زمانی که من به همراه مهری به نزدیک‌های میدان کارگر رسیدیم پلیس مانع رفتن ما و عده‌ای شد که از قبل آنجا بودند. اما یک دسته از کارگران که حدود ۵۰ نفر می‌شدند در وسط میدان و در محاصره پلیس قرار گرفته بودند. آنها پلاکاردهائی را که آماده کرده بودند بلند کرده و به نمایش می‌گذاشتند. گاهی دسته جمعی و گاهی تک نفره صدا میزدند که کارگران به ما بپیوندید.

تعداد کسانی که پیش ما بودند زیادتر شدند. ما میخواستیم که صف پاسبان‌ها را بشکنیم و وارد میدان شویم. در این زمان حسین و حسن که قرار شده بود پلاکاردها را حمل کنند و با ما اظهار آشنایی نکنند را دیدیم که مسیر خوبی را انتخاب کرده بودند و در یک آن توانستند که وارد میدان شوند و پلاکاردها را بلند کنند.

حالا دیگر تعداد ما به پنجاه نفر میرسید، اما ما همچنان در محاصره پاسبان‌ها بودیم. نیم ساعت به همین ترتیب گذشت. تعداد کارگران در میدان به دویست نفری که رسید تصمیم گرفتند در طول خیابان کارگر به سمت میدان "۲۴ اسفند" حرکت کنند. از قبل ما میدانستیم که هدف تجمع در جلو درب وردی دانشگاه تهران است و آنجا قطعنامه‌ای خوانده خواهد شد.

حرکت کارگران به سمت شمال پلیس را کمی گیج کرد و در آن زمان عده دیگری نیز وارد صف کارگران شدند. تعداد ما نیز زیادتر میشد اما جلو ما کاملاً بسته بود. کوچه طوری بود که اگر بر می‌گشتیم بین ما و کارگراییکه در وسط خیابان کارگر بودند فاصله می‌افتاد. در ضمن این تعداد اگر بر می‌گشتند همین پلیس‌هائی که مراقب آنها بودند آزاد می‌شدند و به صف کارگران می‌تاختند.

من و مهری طاقت نیاوردیم به عقب برگشتیم و وارد خیابان سپه شدیم. عده‌ای دیگری در آنجا بودند. به سمت میدان باغشاه حرکت کردیم. سه تا ماشین شهربانی خیابان را فیچی کرده بودند و مانع ورود میشدند.

منبره و امیریه دو محله در سمت شرقی خیابان کارگر هستند که دارای کوچه‌های زیادی می‌باشند. چون ۱۱ اردیبهشت آن سال مصادف بود با روز جمعه، مردم تقریباً بیدار نبودند و یا هنوز در خانه‌هایشان استراحت می‌کردند و در نتیجه خیابانها و کوچه‌ها خلوت بودند و امکان این که خود را به در دانشگاه تهران برسانیم زیاد بود. از طرف دیگر به علت همین جمعه بودن آن روز تعداد زیادی از کارگران شرکت کرده بودند.

چیزی دیگری که بخاطر دارم و مدتها مایه خنده ما شده بود، بر خورد پاسبان‌ها با شعار "روز جهانی کارگر باید تعطیل گردد" بود. آنها با مسخره کردن به سمت کارگرها می‌آمدند و می‌گفتند که "بیچاره امروز جمعه است تعطیل رسمی است دیگر چی می‌خواهید؟"

در میدان باغشاه جلو حرکت کارگران گرفته شد. پلیس به صف آنها حمله کرد که متفرق شوید. کارگران اول مقاومت کردند. پلیس از باطوم و گاز اشک‌آور استفاده کرد. بعد از نیم ساعتی مقاومت در نهایت همه متفرق شدند. اما نیم ساعت بعد در جلو درب وردی دانشگاه تهران شاید حدود هزار نفر تا ۱۵۰۰ نفر کارگر و دانشجو حضور داشتند.

پلاکاردهای کارگران پاره شده بود. اما دانشجویان پلاکاردهای زیادی را به میله‌های دانشگاه آویزان کرده بودند. قطعنامه‌ای خوانده شد. صدا به همه جمعیت نمیرسید. من مواد آن قطعنامه را آنچه که صنفی است یادم نیست. اما یادم است که در قطعنامه خواسته شده بود که دولت اول ماه مه را برسمیت بشناسد و به عنوان تعطیل رسمی اعلام کند. ماده دیگرهم خواست آزادی زندانیان سیاسی بود.

سوال: جو سیاسی جامعه چگونه در کارخانه انعکاس می یافت؟ برای نمونه تبلیغات بی وقفه دستگاه تبلیغاتی شاه در مورد به اصطلاح "انقلاب سفید" در دهه ۴۰ و یا سم پاشی بر علیه مخالفین خود؟ که آنها را ارتجاع سرخ و سیاه می نامید؟

پاسخ: این دو مسئله را باید از هم تفکیک کرد. مسئله تبلیغات برای انقلاب سفید که هم به آن جواب داده‌ام و هم مربوط به اوایل دهه چهل است. اما ما میدانیم که بعد از علنی شدن مبارزه مسلحانه سازمان چریک‌ها و مجاهدین شاه گفت که اینها "ارتجاع سرخ و سیاه هستند" و این شاید بر گردد به اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه.

در آخر اسفند ۴۹ من به خاطر شنیدن خبر کشته شدن برادرم کارخانه را ترک و راهی عراق شدم و به مدت یکسال و چند ماه از ایران دور بودم. بعد از برگشتن در بیرون از کارخانه اسلامیان را دیدیم و مسئله کار در کارخانه را با او در میان گذاشتم. او قبلاً قول داده بود که مرخصی بدون حقوق یکساله برای من درست کند و تا آنجاکه ممکن است نگذارد که شرکچیان بفهمد من در کارخانه نبوده‌ام.

همه کارها به خوبی پیش رفت و من دوباره به سر کار برگشتم. از رفقای خودم و از کارگران می‌شنیدم که حماسه سیاهکل بر خوردهای زیادی را باعث شده است.

سوال: در سالهای دهه ۵۰ ما شاهد آغاز و گسترش مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم شاه در جامعه بودیم. با گسترش مبارزه مسلحانه در سطح جامعه پیشک اخبار این مبارزات به کارخانه‌ها هم می‌رسید. قبل از این که به برخورد کارگران با این جنبش پردازیم، لطفاً ابتدا در مورد خودتان بگویند که کی و چگونه متوجه آغاز مبارزه مسلحانه در ایران و حضور انقلابیون مسلح در جامعه شدید؟

پاسخ: همانطور که قبلاً گفتم من در اسفند ۱۳۴۹ برای اطلاع از سرنوشت برادرم که خبر رسیده بود کشته شده است به کردستان عراق رفتم. من در عراق که بودم در روزنامه‌های کردی جریانات چپ آنجا خبر این واقعه را خواندم. که ضمن درج خبر مطلبی هم راجع به قیام مسلحانه سیاهکل نوشته بودند. البته اپورتونیست‌های حزب کمونیست عراق هم در روزنامه‌ای که به زبان عربی منتشر می‌کردند این حرکت را وابسته به خود ساواک قلمداد کرده بودند. جریان انشعابی از کمیته مرکزی حزب شیوعی نیز در این رابطه موضع‌گیری کرده بود و از این قیام مسلحانه استقبال کرده بودند.

چدا از آنچه گفتم، مسئله‌ای به نظرم می‌رسد که می‌خواهم آنرا همین‌جا مطرح کنم. قیام مسلحانه سیاهکل در ۱۹ بهمن اتفاق افتاده بود. و اگر اشتباه نکنم بعد از آغاز این قیام شکوهمند، برای مدتی ساواک و ارتش با چریک‌های فدایی در جنگ و گریز بودند. با توجه اینکه هم CIA آمریکا و هم موساد اسرائیل مستقیماً با ساواک همکاری می‌کردند آنها خواهان انعکاس خبر موفقیت این واقعه نبودند. و از همان آغاز در تلاش بودند که آنرا حرکتی شکست خورده جلوه دهند. و چاپ عکس رفقای چریک در روزنامه‌های فروردین ماه ۵۰ و تعیین جایزه برای سرشان هم در همین راستا بود. به همین دلیل هم آنها هیچ‌جا حاضر نشدند برای سرکوب جنبش کارگری علیه کارگران از این مسئله استفاده کنند. چون بعد از ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ ما شاهد چندین اعتصاب بزرگ کارگری هستیم مانند اعتصاب کارگران شرکت نفت آبادان برای افزایش دستمزد در اسفند ماه ۴۹. اعتصاب کارگران و رانندگان شرکت واحد در تهران، اعتصاب نساجیهای بازار تهران، اعتصاب ۲۵۰۰ راننده تاکسی در تهران و اعتصاب کارخانه‌های قرقره زیا و درخشان. اگر سال‌های بعد را هم از نظر بگذرانیم ما در سال ۵۰ تا ۵۲ شاهد اعتصابات زیاد و پی در پی هستیم.

علت اصلی اینکه ساواک و دستگاه امنیتی نخواستند حرکتی که آغاز شده بود را خود عمده کنند این بود که امید داشتند به زودی به آن پایان خواهند داد. همچنین رژیم، به همه این اعتصابات به شکلی بر خورد کرد که پیوندی بین جنبش کارگری و حرکت مسلحانه ایجاد نشود.

من کرد هستم میخواست خبر را به من بدهد. چاره‌ای نداشتم و میبایست با اسلامیان سر این مسئله صحبت می‌کردم. او زودتر آمده بود و در دفتر بود و نمی‌شد او را دید حسین هم شیفت شب بود و نمیخواستم که او را هم نگران کنم. میدانستم که حسن و مهری هم خانه نیستند. همه رفته‌اند سرکار و تنها من چون شبکار بوده‌ام در خانه میمانم.

روز بعد قبل از آمدن اتوبوس‌ها به کارخانه در جای ایستادم تا اسلامیان از اتوبوس پیاده شد و فوری خودم را به او رساندم و جریان را بهش گفتم. او خندید و گفت "تنها شما سلیمانیه ندارید، در تهران نیز سلیمانیه هست. دو روز بعد از این روزنامه‌ها هم در مورد درگیری نوشتند و مثل همیشه هم با آب و تاب از موفقیت ساواک دم میزدند و کشته‌های خود را یا به حساب نمی‌آوردند یا اگر ده نفر بود می‌گفتند یک نفر از مأموران دولتی هم کشته شده است.

تاریخش درست یادم نیست اما همه این‌ها مربوط می‌شود به سال‌های ۵۱ یا ۵۲. یکروز راننده اتوبوس عده‌ای از کارگران شیفت صبح را به کارخانه نیاورده بود. و با آب و تاب گفته بود موقعی که میخواست از راه آهن به سمت شوش برود تا از شرق شروع کند به جمع آوری کارگران بین دروازه غار و راه آهن مأموران به او گفته بودند اینجا درگیری مسلحانه شده است، بر گشتنی از این مسیر عبور نکنید. یک کارگر که در آن محل منتظر سرویس بوده، شنیده بود که مأموران گفته‌اند موتور سواری نارنجک پرتاب کرده است. این موارد کاملا یادم مانده است.

(ادامه دارد)

اما بعدها بعد از اعدام فاتح توسط سازمان چریک‌ها، رژیم وقتی فهمید که پیوند (هر چند غیر ارگانیک و غیر تشکیلاتی) بین مبارزه مسلحانه و جنبش کارگری وجود دارد، بر خورد دستگاه امنیتی شاه (ساواک) با کارگرانی که در اعتصابات دستگیر میشدند تغییر کرد.

سوال: از خیرهایی که در ارتباط با انقلابیون مسلح به کارگران می‌رسید کدام‌ها را به یاد دارید؟

پاسخ: چند ماهی بود که من از کردستان بر گشته بودم. به محض ورودم به تهران با احتیاط به سراغ اسلامیان رفتم. او از سلامتی بچه‌ها خبر داد. همچنین گفت که اگر من مایلم او می‌تواند ترتیب استخدام مرا دوباره بدهد. بطوری که شکرچیان متوجه غیبت من نشود. به این وسیله بدون دردسر دوباره وارد کارخانه شدم و همچنان به کارم مشغول شدم. چند ماهی که گذشت در هفته‌ای که من شیفت شب بودم، صبح یک روز عباس خودش را به من رساند و گفت "دیروز و دیشب تمام وقت در سلیمانیه درگیری بوده است." سپس با عجله رفت سر کار. از آنجائیکه من نمی‌دانستم که در تهران محله‌ای وجود دارد به نام سلیمانیه و تازه هم از کردستان بر گشته بودم فکر کردم منظور او از سلیمانیه شهر سلیمانیه عراق است. خیالات زیادی به سرم زد. چون هیچکس خبر نداشت که من کجا بوده‌ام. فکر کردم که عباس ممکن است در غیاب من با ساواک ارتباط برقرار کرده و قول همکاری داده است و حالا با دادن اخبار از کردستان میخواهد بفهمد که من کجا بوده‌ام و چکار کرده‌ام.

از طرفی خودم را سرزنش میکردم و میگفتم که شاید واقعا او از رادیو یا جانی شنیده که در سلیمانیه درگیری بوده است و چون

چهلمین سالگرد پر افتخار

حماسه سياهکل گرامی باد!

سالگرد رستاخیز سياهکل در روز پنجم فوریه از طرف رفقای فدائی، رهروان راستین راه خونبار چریکهای فدائی برگزار میگردد. امید که آرمانهای والای حماسه آفرینان تاریخی سياهکل تا نابودی نظام واپسگرای سرمایه داری ادامه داشته و سنکر پایداری بر علیه تمامی اندیشه های رفرمیستی و سازشکار باشد.

با گرامی داشت یاد تمامی جانباختگان راه آزادی و سوسیالیسم، خصوصا سناره های سرخ سياهکل که با عزم آهنین و رزم فخرمانانه یکی از پرافتخارترین راه مبارزاتی را در تاریخ ایران بنیاد نهادند، سالگرد سياهکل را گرامی میداریم.

با درودهای رفیقانه به تمامی رفقای برگزار کننده مراسم یادبود سياهکل

هواداران چریکهای فدائی خلق ایران سیدنی - استرالیا

۲ فوریه ۲۰۱۱

بیاد حماسه آفرینان سياهکل و با درود فراوان به

برگزار کننده گان مراسم یاد بود در کانادا

رفقای عزیز با گرامی داشت این روز تاریخی که گروهی از آزاده ترین فرزندان ایران جان خود را در یکی از تاریک ترین دوران تاریخ میهنمان در راه آزادی خلق های ایران فدا نمودند، صمیمانه ترین درودهای ما را بپذیرید.

با امید آنکه یاد آن عزیزان و شناخت بهتر راهشان، عزم ایرانیان مبارز را در تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران راسختر نموده و جامعه سوسیالیستی را که در آن تمامی انسانها آزاد و حق برابر داشته باشند بنا نهیم.

با سپاس از تلاش های رفقای چریکهای فدائی ایران

از طرف اتحاد دمکراتیک ایرانیان - استرالیا

بهمن ۱۳۸۹

جاودان باد خاطره رزمندگان سياهکل و پویندگان راه آنان!

چهلمین سالگرد رستاخیز سياهکل، روزی که توفان خشم توده‌های تحت‌ستم ایران جوانه داده و از فرارسیدن ناگزیر روزی پیام آورد که ستمگران از اریکه قدرت به زیر کشیده خواهند شد، در راه است. در آن روز در سياهکل بخشی از بهترین فرزندان خلقهای ما با غرش اسلحه‌های خود فریاد زدند که بزودی دوران جولان دادن سرمایه جهانی و سگهای زنجیری آن در سرزمین ما به پایان خواهد رسید. حرفه سياهکل در امتداد خویش میدل به آتشی گشت که پایه‌های حکومت واپسته به امپریالیسم پهلوی را به لرزه درآورده و سرانجام به سقوط آن منجر گردید.

قیام پرشکوه خلقهای ما اما به انقلابی رهانی بخش و برچیده شدن حکومت سرمایه منجر نگردید. مهره‌هایی رفته و مهره‌هایی دیگر جایگزین آنان گشتند. جمهوری اسلامی بدون ائتلاف وقت نشان داد که همان وظیفه‌ای را بر عهده دارد که سلف راستین آن بر عهده داشت. اعمال دیکتاتوری مطلق و لجام‌گسیخته، این بار در قالبی مذهبی، جاره‌ای بود که این دشمنان خلقهای ما برای مبارزه با مبارزات توده‌ها بر عهده گرفته بودند. و بدینگونه است که اینان در خلال تمامی ۳۲ سال حکومت ننگین خود از نهایت توان خود و اربابانشان برای به عقب راندن و سد نمودن نبرد توده‌ها و در راس آن طبقه کارگر بهره گرفته‌اند. زمان به سرعت بردن نتایج قیام توده‌های ما با پویندگان راه سياهکل، باورداران به "مبارزه مسلحانه، هم استرترزی و هم تاکتیک" بودند که فریاد برآوردند چشمان خود را باز کنید! اینان نیز دشمنان خلقها هستند!

رفقا! بر این باوریم که تنها راه رفقای سياهکل است که می‌تواند به رهایی منجر گردد و بر این باوریم که تنها رفقا چریکهای فدایی خلق ایران هستند که در همان راه گام برمی‌دارد که پیشاهنگان انقلابی توده‌های ما با نبرد خود بنا گذاردند و از اینرو فرارسیدن چهلمین سالگرد حماسه سياهکل را به توده‌های رزمنده و به شما که ره‌پویان سياهکل هستید تبریک می‌گوئیم.

جاودان باد خاطره رزمندگان سياهکل و پویندگان راه آنان!

سرنگون بود سرمایه جهانی و سگهای زنجیریش!
درود بر مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی‌ست!

سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران در سوئد

شنبه ۱۶ بهمن‌ماه ۱۳۸۹

کمک های مالی از صفحه ۴۰

پیام فدائی ۱۶۰ دلار

۱۹ بهمن ۱۰۰ دلار

شهادت ۲۶ اسفند ۱۳۴۹ ۱۵۰ دلار

چریک فدائی رفیق مهرنوش ابراهیمی ۱۵۰ دلار

رفیق غفور حسن پور ۱۰۰ دلار

به مراسم تورنتو ۹۰ دلار

سوئد

پیام فدائی ۴۰۰ کرون

رزمندگان سیاهکل ۵۰۰ کرون

سیاهکل ۱۵۰ کرون

چریک فدائی رفیق میر هادی کابلی ۲۰۰ کرون

چریک فدائی رفیق فریدون جعفری ۲۰۰ کرون

رفیق شهید بهروز دهقانی ۲۵۰ کرون

مادر انقلابی روح انگیز دهقانی ۱۹۰ کرون

فرانسه

چریک فدائی رفیق خشایارسنجری ۵۰ یورو

چریک فدائی رفیق کیومرث سنجری ۵۰ یورو

رفیق شهید ارژنگ شایگان ۳۰ یورو

رفیق شهید ناصر شایگان ۳۰ یورو

رفیق شهید نادر شایگان ۴۰ یورو

کانادا

میز کتاب مراسم چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل ۲۱۷۶ دلار

به یاد انقلابیون نیکاراکوئه ۲۵۰ دلار

رفیق مینا ۲۰۰ دلار

رفیق مسعود احمدزاده ۲۰۰ دلار

به یاد رفقای شهید افغانستان ۲۰۰ دلار

چریک فدائی خلق رفیق کاظم سلحی ۶۲۵ دلار

چریک فدائی خلق رفیق شهید بهمن ارژنگ ۵۰۰ دلار

چریک فدایی خلق رفیق احمد زبیرم ۵۰۰ دلار

به نشست تورنتو ۸۰ دلار

نروژ

چریک فدائی فرهاد سپهری ۱۰۰ دلار

رفیق شهید بهروز چنگله ۱۰۰ دلار

هلند

کمون پاریس ۱۲ یورو

رزمندگان سیاهکل ۵۰ یورو

پیام فدائی ۴۴.۵۱

میز کتاب مراسم سیاهکل ۱۷ یورو

ستیز ۶۰ یورو

ترکیه

چهلمین سالگرد سیاهکل ۶۰ لیر

اتریش

رستاخیز سیاهکل ۸ یورو

سیاهکل ۱۰ یورو

سیاهکل ۱۵ یورو

رفیق مسعود احمد زاده ۲۰ یورو

رفیق بهروز دهقانی ۲۵ یورو

کمک های مالی

با تشکر و سپاس از تک تک یارانی که با کمک های مالی خود ما را در پیشبرد اهداف انقلابیمان همواره یاری کرده و می کنند و به خصوص سپاس از همه عزیزانی که با کمک هایشان به ما امکان دادند چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل را همان گونه که شایسته این رویداد بزرگ تاریخی است امسال در تورنتو کانادا با موفقیت برگزار کنیم.

۱۰ یورو

چریک فدائی کیومرث سنجری

استرالیا

رفیق علی رضا نابدل

۱۵۰ دلار

رفیق بهروز دهقانی

۲۰۰ دلار

۲۰۰ دلار

آیدین

۵۰۰ دلار

رفیق مفتاحی

۱۰۰ دلار

سیاهکل

۵۰۰ دلار

رزمندگان سیاهکل

۱۵۰ دلار

زننده باد آزادی (واشنگتن)

۱۰۰ پوند

۱۰۰۰ دلار

آزادگان

۱۰ پوند

۲۰۰ دلار

چهلمین سالگرد سیاهکل

۱۰ پوند

۲۵۰ دلار

رفیق محمد حرمتی پور

۱۰ پوند

۲۵۰ دلار

رفیق عبدالرحیم صبوری

۳۰ پوند

۱۰۰ دلار

کارگر کمونیست اسد رفیعیان

۲۰ پوند

۲۰۰ دلار

چریک فدائی رفیق کبیر حمید اشرف

۲۰ پوند

۱۵۰ دلار

چریک فدائی رفیق امیر پرویز پویان

۱۰ پوند

۱۰۰ دلار

چریک فدائی رفیق حسین حق نواز

۲۰ پوند

۱۵۰ دلار

چریک فدائی رفیق محمد رضا یثربی

۲۰ پوند

۱۰۰ دلار

رفیق فرهاد سپهری

۱۰۰ دلار

رفیق شهید حسین طالقانی

۲۰۰ دلار

مراسم چهلمین سالگرد رستاخیز سیاهکل

۱۰ یورو

۱۵۰ دلار

رفیق شهید بهروز جنگله

۳۰ یورو

۱۵۰ دلار

رفیق کیومرث (حمید منصوری)

۵۰ یورو

۵۰۰ دلار

رهایی

۱۰ یورو

انگلستان

س - م

رستاخیز سیاهکل

شهادت گمنام جنبش انقلابی

پیام فدائی

رفقای آرمان خلق

رفیق شهید محمد حسین خادمی

چریک فدائی فریدون محمدی

مادران شهدای خلق

مادر انقلابی روح انگیز دهقانی

آلمان

Natoor

سویل

آرمان خلق

چریک فدائی خشیار سنجری

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی در

اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!